

بغرنج رفع تمرکز از حکومت مرکزی

همه از ضرورت تمرکز زدائی حکومت مرکزی سخن می گویند، حتا حکومتیان، ولی اختلاف ها بر سر چگونگی آن آنچنان بسیار و آنچنان تنش مند هستند که چشم انداز توافق را تیره می سازند. همین اختلاف ها هستند که مرا به کوشش برای شناخت آنها و اندیشیدن برای یافتن دریچه ورود به راه حل احتمالی آنها وا می دارند. کار را با توضیح نظر ها و پیشنهادهای مختلف آغاز می کنم. پیشنهاد ها بسیارند، چه در قالب برخی پیشنویس ها برای یک قانون اساسی جدید، چه به صورت ارائه اصولی که باید برای تدوین یک قانون اساسی جدید مراعات شوند. به این ها باید توده عظیم نوشته ها و گفته هائی را افزود که پیرامون این مسئله از انقلاب مشروطیت تا به حال کم و بیش و متناوباً در حال کاهش و افزایش بوده اند. انبوه آنها، به خصوص در دهه های اخیر تحدید دامنه رجوع به منابع و اسناد را، چه از نظر تعداد و چه از نظر زمان انتشار آنها ناچار می سازد. نتیجه کنار گذاشتن بخش بزرگی از نوشته ها و گفته ها است که خوشبختانه به سبب تکراری بودن اغلب آنها لطمه چندانی به شناخت و نتیجه کار نمی زند.

پیشنهاد ها، طرح ها و نظر ها را می توان به رغم گوناگونی به چند گروه تقسیم کرد: ابتدا تقسیم به حکومتی ها و غیر حکومتی ها و سپس به انواع هریک در هر یک از این دو گروه. حکومتی ها را به طرح ها و اقدامات اصولگرا ها می توان تقسیم کرد، و نظر ها ی اصلاح طلب ها و آنچه در زمان حضور آنها در دولت (۱۳۸۴-۱۳۷۶) طرح و اجرا شد. تقسیم در بخش غیر حکومتی ها را به صورت زیر انجام داده ام:

۱. تجزیه طلب ها
۲. آنها که طرفدار فدرالیسم قومی مظنون به جدائی طلبی هستند.
۳. آنها که طرفدار فدرالیسم قومی ایرانگرا هستند.
۴. آنها که ترجیح می دهند تمرکز زدائی در دو مرحله انجام شود: اول استانی، بعد قومی.
۵. آنها که ترجیح می دهند که تمرکز زدائی بر اساس قابلیت واحدها برای توسعه و مطابق طرح آمایش سرزمین انجام بشود.
۶. آنها که عنوان فدرالیسم استانی را ترجیح می دهند.
۷. آنهایی که طرفدار فدرالیسم استانی هستند، ولی تعیین مرزهای استان ها را به رأی مردم از سطح روستا به بالا واگذار می کنند.
۸. آنها که تمرکز زدائی غیر فدرالی را ترجیح می دهند.
۹. آنها که مخالف تقسیم مردم ایران به قوم ها و ملیت ها هستند.
۱۰. آنهایی که طرفداران «دموکراسی مردمی» هستند.
۱۱. مشروطه طلبان.

لازم به تذکر است که مرز ها در میان این گروه ها بسته نیستند. چه بسا نکات مشترک میان گروه هائی که در اصل با یکدیگر تفاوت دارند. چه بسا تغییرات در مواضع گروه ها در طی زمان، یا به سبب ملاحظات سیاسی شخصی و گروه هی. بنا بر این تقسیم بندی آنها در این جا بیشتر به منظور تحلیل انجام گرفته است.

در سطح حکومت

در سطح حکومت و دولت ابتدا به رویکرد اصولی ها می پردازیم. به این که نظر آنها در ابتدا نه بر زدایش قدرت حکومت و دولت، بلکه بر تمرکز هر چه بیشتر آن معطوف بوده است. اگر آنها در اصل ۱۵ قانون اساسی «استفاده از زبان های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی» را آزاد کردند، در اصل ۱۹ حکومت را موظف به قبول تساوی حقوقی «مردم ایران از هر قوم و قبیله و رنگ و نژاد، زبان و مانند این ها» ساختند و فصل هفتم (اصول ۱۰۰ تا ۱۰۶) آن قانون را به شوراهای اداری محلی روستا، شهر، استان) اختصاص دادند، نه بر اساس تمایل به تقسیم قدرت حکومت میان شوراها، بلکه مانند سایر موارد پذیرش عناصر دموکراتیک در این قانون، به علت اجبار به رعایت «مصلحت» و «خدعه» در هنگام تدوین آن بود. آنها در عمل با هر اقدامی که از طرف مجلس، دولت بازرگان و خاتمی در جهت تدوین و اجرای قانون شوراهای محلی انجام گرفت مخالفت کردند. آنگاه هم که دیگر چاره ای ندیدند با موفقیت بسیار سعی در محدود کردن اختیارات شوراها در قانون، دست برد در انتخاب نمایندگان شوراها و ممانعت از کارکرد آنها در عمل کردند. من شرح این ماجرا را در دو مقاله «مسئله شوراهای محلی»^۱ و «نقض ملت و قدرت در جمهوری اسلامی»^۲ داده ام. در آنجا اشاره ای نیز به طرح تقسیمات کشوری دیگری کرده ام که در بازه ریاست خاتمی بر دولت طرح شد، ولی به اجرا در نیامد. طبق این طرح قرار بود که کشور به ۹ استان تقسیم و در رأس هر استان یک وزیر با اختیاراتی منصوب بشود که بایستی در سطح زیرین اختیارات دولت مرکزی (امور دفاعی، سیاست خارجی، امور پول، قانون گذاری، قضا، برنامه ریزی کلان در بعد اقتصادی و عمرانی) قرار می گرفت. در این طرح تقسیم بندی استان ها بدون ملاحظات قومی بود.^۳ اما مشکل اصلی این طرح نیز فقدان آن مقدار قدرتی بود که خاتمی برای اجرای آن لازم داشت. کاظم ایزدی از طرح دیگری خبر می دهد که در سال ۱۳۷۰ بر مبنای مطالعات آمایش سرزمین در «مرکز مطالعات و تحقیقات شهر سازی و معماری وزارت مسکن و شهرسازی» آغاز شده بود. طبق آن طرح سرزمین ایران به ده منطقه تقسیم می شد. اما آنچه در مرکز توجه این طرح قرار داشت نه چندان تقسیم قدرت مرکز میان مناطق، بلکه تناسب مناطق برای امر توسعه بود. این طرح یک بار در سال ۱۳۷۵ به تصویب شورای عالی مذکور و بار دیگر در سال ۱۳۸۲ به قبول «مقامات مسئول» رسید، ولی اجرا نشد.^۴ عین همین عاقبت را طرح دیگری پیدا کرد که در زمان ریاست حسن روحانی تدوین شد. طبق این طرح ۳۱ استان موجود به ۵ منطقه تقسیم می شد.^۵ اگر در تقسیم بندی این طرح برخی از مناطق مورد نظر انطباق قومی داشتند، نه بر اساس توجه طرح ریزان به خواست قوم ها، بلکه بر اساس تقسیم بندی های معمول در گذشته و حال بود. از اصلاح طلبان طرح و پیشنهاد جدیدی ندیده ام. می توان تصور کرد که آنها، آنجا که اجرای بی تنازل قانون اساسی یا تحول ساختاری آن را پیشنهاد می کنند مسئله شوراها را نیز مد نظر قرار می دهند.

تشکیل شوراها در حد اختیاراتی که قانون برای آنها تعیین کرده و محدودیت هائی که سپاه پاسداران، قوه قضائی و دیگر نهادهای زیر نظر نهاد رهبری برای آنها ایجاد می کنند فرصتی به اهالی مناطق برای دخالت در اداره امور محل سکونت خود می دهد. از این رو می توان آنها را ارگان هائی نامید که با اختیارات بسیار محدود خود در کاهش تمرکز قدرت در مرکز تأثیری مختصر داشته اند. با این همه محدودیت اختیارات شوراها آنچنان زیاد است که نمی توان وجود آنها را عاملی تعیین کننده در حل مسئله تمرکز و تحویل قدرت به نهادهای انتخابی توسط شهروندان دانست. کیومرث اشتریان و حسن کریمی فرد در «نقد و بررسی عملکرد شوراهای اسلامی شهر در ایران» به این نتیجه رسیده اند که در کنار فقر فرهنگی، ضعف تاریخی مشارکت، نبود نهادهای مدنی و احزاب سیاسی، فقدان سنت های دموکراتیک، سیاست زدگی، تغییرات مکرر در قانون شوراها، عدم واگذاری اختیارات به آنها، تلقی تشریفاتی از آنها، نگاه به شوراها به مثابه سکوی ارتقا به مقامات بالاتر و حاکمیت بلامنازع نگرش مدیریت متمرکز تک ساختی مانع عملکرد مطلوب آنها بوده اند.^۶

ملیحه ابراهیمی در مقاله ای که در نشریه «دنیای اقتصاد» در ۲۰۱۲/۱۱/۱۴ منتشر شد خبر از «تشکیل نظامی فدرالی» می دهد که طرح آن در مرکز پژوهش های مجلس بر اساس نقد برنامه های توسعه تصویب شده بود. هدف این طرح ظاهراً «تمرکز زدائی پی در پی»، تشکیل دولت های تمام عیار مجهز به اختیارات تقنینی و قضائی منطقه ای و محلی بود. طبق این طرح قرار بود نظام اداره کشور به سمت نظام فدرالی نزدیک شود و با گذاردن تصمیم های مهمتر در دست مدیران رده های بالاتر باعث افزایش کیفیت تصمیمات آنها بشود. اما آرش لرستانی در مقاله «طرح فدرالیزم مجلس و اهداف و تبعات آن» تعجبی را که ممکن است در ذهن خواننده از مطالعه این خبر ایجاد بشود برطرف می کند. به نظر او طرح مزبور ادامه دهنده طرح بلند

مدتی است که از زمان استانی شدن تشکیلات سپاه پاسداران قابل پیشبینی بود. او گمان می برد که در این باره احتمالاً پیشاپیش توافقاتی هم صورت گرفته است. به نظر لرستانی هدف این طرح چیزی جز کاهش اختیارات دولت مرکزی به نفع سپاه پاسداران نبوده است. نتیجه ای که از آن حاصل می شود چیزی جز یک «فدرالیسم نظامی/اقتصادی» نیست.^۷

در حالی که تمامی ماجرایی که بر جنجال تدوین و تصویب قانون ها و آئین نامه های مزبور و اجرای آنها مبتنی بر تصمیماتی بوده اند که حکومت مرکزی بر اساس منافع و مصالح خوداتخاذ کرده است مواردی هم بوده است که خواست اهالی، یا صاحبان نفوذ در میان آنها در تعیین این تصمیمات تأثیر داشته است. منظور من تبدیل برخی از شهرستان ها به استان است که بر اثر اصرار اهالی آن شهرستان ها بر استفاده از مزایای مالی، اقتصادی و وجهه ای استانی شدن شهرستان خود حاصل شده است. در حالی که تعداد استان های کشور در آستانه انقلاب ۲۴ واحد بود این تعداد تا امروز به ۳۱ واحد افزایش یافته است. تبدیل استان های اردبیل، قزوین و کرج و تقسیم استان های فارس و خراسان به هریک سه استان به میزان های مختلف احتمالاً در نتیجه تمایل قدرتمندان اهل شهرستان صورت گرفته است.^۸ روند افزایش استان ها ظاهراً هنوز به انتها نرسیده است. در وزارت کشور طرح هائی موجود است که از افزایش پنج استان دیگر خبر می دهند. انتقال برخی شهرها از یک استان به استان دیگر مورد دیگری است از پاسخ مثبت حکومت به خواست، از نظر حکومت معتبران شهرها. نمونه آن انتقال تعلق آستارا از گیلان به استان اردبیل است. در عین حال باید به این نکته نیز توجه داشت که اگر مقاومت اهالی قائل بر علیه الحاق به استان خراسان جنوبی موفقیت آمیز بود، اعتراض اهالی فردوس به پیوستن به همان استان به کشته شدن چند تن از معترضان انجامید و ناکام ماند.

در سطح مخالفان حکومت

پیش از توضیح شکل های مختلف نظرها و طرح ها در گستره مخالفت با حکومت تذکر چند نکته را لازم می دانم: ۱. آنها همه برای زمانی بعد از گذار از جمهوری اسلامی، یا دوره گذار نوشته شده اند. ۲. همه پیشنهادها و طرح ها ناظر بر تأسیس آنچنان حکومتی هستند که خود را نسبت به منشور جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد و کنوانسیون های آن متعهد می دانند. بنا بر این همه برای یک حکومت دموکراتیک و سکولار نوشته شده اند. ۳. حکومت مور نظر همه پیشنهادها و طرح ها به تبعیض های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اعمال شده بر برخی از استان ها و ساکنان آنها واقف اند و خود را متعهد به اقدام برای رفع آنها می دانند. ۴. بررسی محدود به شناخت تفاوت ها در شکل تمرکز زدائی و معیار تقسیم بندی کشور به استان ها یا ایالت ها است. گفتیم که آنها همه نظر به بعد از جمهوری اسلامی دارند. به عبارت دیگر پیشنهادهایی هستند برای یک مجلس مؤسسانی که باید بعد از گذار از جمهوری اسلامی برگزار بشود و قانون اساسی جدید را تدوین کند. در این جا شکل گذار و تأثیر آن بر محتوای قانون اساسی و حکومت جدید اهمیت پیدا می کند. از آنجا که پیشبینی شکل گذار در حال حاضر ممکن نیست می توان بنا را بر فرض حالات زیر گذاشت:

۱. گذار به صورت مسالمت آمیز صورت می گیرد، آن طور که حکومت بعد از آن، حکومتی است که با ائتلاف همه، یا اکثریت بزرگ مخالفان به وجود آمده است. در این صورت طرحی می تواند اجرا بشود که پیشاپیش مورد موافقت این ائتلاف قرار گرفته باشد.

۲. گذار به روش قهر آمیز صورت می گیرد. در این حالت دو فرض محتمل است: الف - گذار با شرکت نیروهای متحد و پیشاپیش موافق با یک طرح آماده برای قانون اساسی جدید. در این صورت طرح مورد توافق به اجرا گذاشته می شود. ب - به صورت فقدان یک چنین توافقی. در این حالت هریک از نیروها سعی می کند طرح خود را به هر طریق که ممکن می داند به اجرا در آورد. در این حالت احتمال وقوع ناآرامی و کاربرد خشونت بسیار خواهد بود.

۳. گذار به صورت کودتای درون نظام انجام می گیرد. در این حالت این کودتاگران هستند که شکل حکومت جدید و نحوه تقسیمات کشوری را تعیین می کنند.

۴. گذار صورت نمی گیرد، بلکه حکومت ناچار تن به برخی اصلاحات در جهت تمرکز زدائی می دهد. در این صورت عاملان اصلاحات دست به افزایش اختیارات شوراهای محلی موجود می زنند و یا طرح هایی را به اجرا می گذارند که پیشتر به آنها اشاره شد.

۵. نا معلوم.

۱۰۱ استقلال طلب ها:

از انگیزه های محتمل شخصی که بگذریم تجزیه طلب ها با برداشتی که از تبعیض های تحمیل شده توسط حکومت مرکزی بر «ملت» خود دارند و یا به علت نفوذ ایده های پانی (پان آدریستی، کردایتی و غیره) به این نتیجه رسیده اند که خود، هم-ملتی های خود و سرزمین آنها را از ایران جدا بسازند و در محدوده ای جغرافیائی هرچه گسترده تر کشوری مستقل برپا سازند، یا به کشورهای همسایر خود در خارج از مرزهای ایران بپیوندند.

«گونی آذربایجان دمکراتیک تورک بیرلیک» (اتحادیه دمکراتیک آذربایجان جنوبی) نام یکی از این گروه ها به رهبری اژدر تقی زاده است. در وبسایت این سازمان، در وصف رهبر آن آمده است که او نزدیک به ۳۵ سال است که برای استقلال و آزادی «آذربایجان جنوبی» مبارزه می کند و در جنبش آزادیبخش ملی آذربایجان شمالی از اواخر دهه هشتاد فعالانه شرکت داشته است. او از سال ۱۹۹۷ به بعد در تأسیس «اتحادیه آذربایجان یکپارچه (باب)» خدمات شایان توجهی داشته و در این سازمان معاون امور سیاسی الچی بیگ بوده است. ایشان یکی از بانیان «کنگره آذربایجانیان جهان»، عضو هیئت مدیره آن کنگره و رئیس دایمی شورای آن می باشد.^۹ این سازمان در عین حال همراه با سه سازمان دیگر عضو «اتحادیه استقلال گرایان آذربایجان جنوبی» است. آنها «ملی یول تشکیلاتی»، «آذربایجان استقلال پارتی سی» و «واحد مستقل آذربایجان جبهه سی» هستند.^{۱۰}

جاماح «جنبش آزادی بخش ملی آذربایجان جنوبی» خود را «اولین گروه تجزیه طلب منطقه ای» اعلام می دارد و برای جدایی آذربایجان از ایران و الحاق آن به جمهوری آذربایجان، یا تشکیل یک «آذربایجان جنوبی» واحد فعالیت می کند. این گروه سیاسی در سال ۱۹۹۱ توسط شخصی به نام پیروز دیلنچی تأسیس شد. عضو دیگر رهبری این گروه محمود علی چهرگانی بود که در ۲۱ ژانویه ۲۰۰۲ به علت اختلافات درونی از جاماح برون شد. چهرگانی که پیش از پیوستن به جاماح رهبر «جبهه ملی اسلامی آذربایجان» بود آن را منحل و سپس گروه «حرکت ملی آذربایجان جنوبی» را تأسیس کرد. چندی بعد نام این گروه به «حرکت بیداری ملی آذربایجان جنوبی» (گاموح) تبدیل شد. این گروه که خود را وارث انقلاب مشروطیت ایران می داند و از ستار خان، خیابانی و پیشه وری به نام قهرمانان گاموح نام می برد خواهان به رسمیت شناساندن «حق تعیین سرنوشت ملی» به عنوان هدف گروه است. این هدف می تواند «از کانال دولتمداری در آذربایجان جنوبی» در درون مرزهای ایران تحقق یابد و یا به شکل تأسیس یک دولت مستقل و اتحاد با جمهوری آذربایجان، یعنی «آذربایجان شمالی». گاموح در یک طرف خواهان تعیین مرزهای «اتنیکی» در یک فضای دموکراتیک و مذاکره میان نمایندگان «ملل مختلف ایران» است.^{۱۱} مرزهایی که در شرق بندرانزلی را محاط می کند و در غرب تا بخش های ترک نشین همدان و قزوین و ساوه و کردستان و اطراف تهران ادامه می یابد و در طرف دیگر تمامی این سرزمین را زیر عنوان «منطقه اشغال شده» قرار می دهد. انتخاب این عنوان این استنتاج را مجاز می سازد که از نظر این گروه اشغال جز با استقلال درمان نمی شود.^{۱۲} گاموح در باکو مستقر است و از آنجا برنامه های تلویزیونی خود را منتشر می کند.

یکی دیگر از گروه های استقلال طلب جبهه دمکراتیک مردمی احواز است که در مرامنامه ای که در ۲۰ ژانویه ۱۹۹۰ منتشر شده است با ابتنا به «معاهدات و قوانین بین المللی شناخته شده، خصوصاً معاهده ۱۵۱۴، مصوب ۱۹۶۰ و دیگر معاهدات و قراردادهای همسو که برای رهائی ملت های تحت ستم و اشغال شده توسط نیروهای بیگانه از طرف سازمان ملل تأیید گردیده است خواهان «رسیدن به حق تعیین سرنوشت ملت عرب احواز و تأسیس دولت مستقل احواز است». «جبهه دمکراتیک مردمی احواز» «ملت عرب احواز» را جزء تفکیک نا پذیر جهان عرب می داند. این جبهه بر این باور است که جهان عرب عنوان پشتیبان «استراتیجیک» مبارزات ملت عرب احواز در منطقه است، ملتی که برای صلح، آزادی، زندگی بهتر و دمکراسی مبارزه می کنند». طبق نظر این جبهه «امروزه آنچه به نام ایران شناخته میشود همانا سرزمین های اشغالی ملل ترک، کرد، عرب

احواز، بلوچ، ترکمن و غیره است. آنها همه از وجود دشمن مشترک زیر ستم بوده و برای رهایی خویش از این دشمن مبارزه می کنند.^{۱۳} این جبهه عضو «جبهه ملل برای حق تعیین سرنوشت ایران» است. در پیامی که جبهه اخیر در ۱۸ نوامبر ۲۰۲۲ صادر کرد «ادامه اشغال سرزمین های ملل غیر فارس و نقض حقوق بشر و سیاست های ضد انسانی دولت اشغالگر ایران در سرزمین های اشغالی را شدیداً محکوم می کند»^{۱۴}. در ۲۵ فوریه ۲۰۲۲ ابوشریف احوازی دبیر کل «جبهه دمکراتیک مردمی احواز» به سمت دبیر کلی جبهه ملل انتخاب شد.

«حرکه النضال العربی التحریر الاحواز» نیز خواهان جدائی خوزستان از ایران است. یکی از اقدامات قهرآمیزی که به این سازمان نسبت داده می شود حمله مسلحانه صبح ۳۱ شهریور ۱۳۹۷ در جریان برگزاری رژه نیروهای مسلح به آن نیروها در اهواز است. طبق خبرگزاری های حکومت در اثر این حمله ۲۵ نفر کشته شدند. سازمان مزبور شرکت در این حمله را تکذیب می کند. در بهمن ماه سال ۱۳۹۸ چهار تن از اعضای این گروه در دانمارک و هلند به اتهام جاسوسی برای عربستان و برنامه ریزی برای یک یا چند حمله تروریستی در ایران دستگیر شدند. حبیب اسبود، یکی دیگر از رهبران این گروه در آبان ۱۳۹۹ در ترکیه ربوده و به ایران منتقل شد. حکم اعدام او در ۱۴۰۱/۱۲/۲۱ توسط دیوانعالی کشور تأیید و در روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۲ اجرا شد.

در فضای مجازی می توان علاوه بر سازمان ها با نام اشخاص متعددی آشنا شد که هر کدام برای خود تبلیغ جدائی و استقلال می کنند. به عنوان نمونه می توان از چند تن از آنها نام برد. یکی از آنها رضا لوائی است که در «شرایط آذربایجان جنوبی برای براندازی رژیم فاسد آخوندی» از آن جهت شعار براندازی می دهد که «شانس مبارزه برای استقلال آذربایجان جنوبی و در هم شکستن ایرانیت را بیشتر می کند».^{۱۵} یاسین اهوازی از آن جهت موافق یک نظام فدرال قومی با اختیارات شامل بر ارتش، پرچم و سرود ملی است که راه را پس از یک دوره انتقالی یک تا پنج ساله در صورت درخواست ملی و مساعد بودن و حمایت جامعه جهانی برای «اعلام استقلال» هموار می کند.^{۱۶} یوسف عزیزی بنی طرف که در ۲۶ آوریل ۲۰۰۵ هیچ نیروی سیاسی یا فرهنگی ای را در میان عرب های خوزستان، کردها و آذربایجانی ها نمی شناخت که صراحتاً و طبق اسناد مکتوب و برنامه خواستار جدائی از ایران باشد^{۱۷} هشت سال بعد در مقاله «ملت عرب در ایران: فدرالیسم یا استقلال» خواستار استقلال ملت عرب ایران می شود، ولی آن را در عین حال به علت عدم موافقت قدرت های بزرگ جهانی، قدرت های منطقه ای و «حتا عرب ها» با تجزیه ایران دور از تحقق می بیند. او از این نامرادی نتیجه می گیرد که ملت های تحت سرکوب ایران بایستی با تشکیل یک کمیته هماهنگی دست به تنظیم مبارزات خود بزنند؛ مبارزات برای، شاید یک «فدرالیسم ملی» که در متن مقاله ظاهر نمی شود. او با اشاره به استقلال مشعشعیان در قرن ۱۵ و کعبیان در قرن های ۱۹ و ۲۰ سابقه ای برای استقلال طلبی عرب های خوزستان برمی سازد که می خواهد استقلال امروزه عرب های ایران را توجیه کند^{۱۸}

دیگری آتابای حمدانی است. او در مقاله: «فدرالیسم ایرانی و استعمار آذربایجان» فدرالیسم مورد نظر برخی از هواداران آن را برساخته «شونیسیم فارس» می داند. در نظر او این پیشنهادی است که به منظور جلوگیری از «تجزیه قریب الوقوع ایران» ابداع شده است. حمدانی فدرالیست های آذربایجانی را به دو دسته تقسیم می کند: واقعی و کذائی. اولی ها می خواهند مرزهای واقعی آذربایجان را مشخص کنند و با یک سیستم حکومتی خودمختار آذربایجان را از بقیه ایران کنار بکشاند. دومی ها مزدور فارس ها هستند. این که آذربایجان به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده است کار «فارس های هار و فاسد» است.

۲ فدرالیسم قومی مظلون به جدائی طلبی

منظور از گزینش این عنوان برای این گروه اشاره به گمانی است که برخی از مخالفان فدرالیسم قومی بر موافقان آن می برند. گمان تجزیه طلبی. مخالفان برای توجیه گمان خود استناد هم بر واژگان مورد استفاده فدرالیست های قومی می کنند (کاربرد ملت به جای قوم یا اتنیک)، هم بر دفاع آنها از «اصل» حق تعیین سرنوشت که «حتا تا جدائی» هم پیش می رود. به این ها باید امید برخی از فدرالیست ها ی قومی به چشم انداز جدائی از ایران را هم تعبیر کرد (کردستان بزرگ). مخالفت با شعار حفظ تمامیت ارضی و وسعت اختیاراتی که هریک از فدرالیست های قومی برای «دولت» خود در چارچوب یک ایران فدرال

می خواهند دلایل دیگر سوء ظن مخالفان است. سوء ظن نسبت به برخی از سازمان ها که ما در این گروه جا داده ایم، به خصوص جبهه ها و ائتلاف ها ئی که به تازگی تشکیل شده اند باید متوجه آن احزابی در این جمع ها باشد که در معرض ظن قرار دارند.

بارزترین و در عین حال مهمترین نمونه های این گرایش را می توان در نوشتار و گفتار «حزب دموکرات کردستان ایران» (از این پس حدکا)، «حزب کومله کردستان ایران» (از این پس کومله)، «کومله زحمتکشان کردستان ایران» و «حزب حیات آزاد کردستان» پیگیر شد. این چهار حزب در سال ۱۳۹۶ در قالب «مرکز همکاری احزاب کردستان ایران» دست به هماهنگی فعالیت های خود زدند.^{۱۹} آنها همه گمان تجزیه طلبی را نا صواب می دانند و علیه آن اعتراض می کنند. ما می توانیم بدون اظهار نظر در باره این اختلاف با رجوع به اسناد احزاب نامبرده دال هائی را که موجب بد گمانی ها شده است بررسی کنیم.

یک سند مناسب برای این کار برنامه حدکا است که به تصویب کنگره شانزدهم آن حزب در تاریخ ۱۰ آوریل ۲۰۱۴ رسید. از نظر این برنامه ایران کشوری است متشکل از ملت های کرد، ترک، بلوچ، عرب و ترکمن. در سند اشاره ای به ملت، لاد فارس نمی شود. همین طور از «ملت ایران». سند در مورد اخیر از «مردم ایران» سخن می گوید. اگر در برخی از سطرهای سند از واژه «ملیت» استفاده می شود منظور همان ملت است. این برداشتی است که در ترکیباتی مانند «حقوق ملی کردستان» تأیید می شود. سند کوشش استقلال طلبانه اسماعیل سمکو، رئیس ایل شکاک در سه دهه اول قرن بیستم را قیامی ملی می خواند و تأسیس «جمهوری کردستان» را به رغم هدف استقلال طلبانه آن پاسخی مناسب و تاریخی در آن برهه مهم از جنبش آزادیخواهانه ملت کرد می داند. گرچه در این سند اشاره ای به آرزوی احزاب کرد در همه کشورهای کردنشین دیده نمی شود، ولی شواهد آن را می توان در دیگر نوشتارها و گفتارهای سخنگویان آن احزاب مطالعه کرد. در همین سند می خوانیم که «ملت کرد خواهان همان حقوقی است که ملت های دارای حاکمیت سیاسی و دولت مستقل نیز آن را حق مسلم خود می شمارند». یا «ملت کرد یکی از بزرگترین ملل فاقد دولت در جهان است». اتهام تجزیه طلبی در واقع چیزی جز تحریف حق تعیین سرنوشت ملیت ها نیست. وانگهی «تجزیه طلبی حق است، نه گناه».^{۲۰}

با همه این احوال حزب مذکور منکر تجزیه طلبی منتسب به آن است. آگاهی به موانع داخلی و بینا مللی تحقق آن آرزو در آینده معلوم، نه تنها حدکا، بلکه دیگر احزاب کرد در دیگر کشورها را نیز وادار کرده است که تا آن زمان نا معلوم به تشکیل یک دولت خودمختار در چارچوب هریک از کشورهای کردنشین بسنده کنند. با حرکت از همین آرزو و همین واقعیت است که برنامه مزبور طرح یک نظام فدرال در ایران را ریخته و جایگاه کردستان در آن را مشخص کرده است. طبق این طرح ایران از چند «اقلیم» خودمختار با «حق تعیین سرنوشت» تشکیل می شود که کردستان یکی از آنها است. اقلیم کردستان شامل بر همه مناطق کردنشین در غرب ایران است. مرزهای آن بر اساس معیارهای «جغرافیائی - ملی» و خواست اکثریت ساکنان آن تعیین می شود. دولت خودمختار کردستان در هرجای ایران که اکثریت ساکنان آن کرد و خواستار حقوق ملی خود باشند از خواست آنها حمایت می کند و آنها را متحد ملی و استراتژیک خود می داند. حکومت اقلیم کردستان دارای سه قوه قانونگذار، اجرائی و قضائی است و از سرود و بیرق ملی، نیروی انتظامی و نظامی (پیشمرگه) خود برخوردار است. زبان کردی زبان رسمی اقلیم در همه سطح های آموزش و مکاتبات اداری است. فارسی در کنار کردی تدریس می شود. حکومت اقلیم مانند حکومت اقلیم های دیگر در مدیریت امور کشور دخالت می کند. منابع طبیعی و زیر زمینی کردستان همچون سایر اقلیم ها ثروت عمومی ایران است و حکومت اقلیم با توافق با مدیریت فدرال از آنها به نفع همه مردم ایران بهره بر می دارد. حکومت مرکزی فدرال علاوه بر سه قوه نامبرده دارای یک شورای فدرال و یک انجمن نمایندگان است. اعضای شورای فدرال از نمایندگان ملیت های کشور به تعداد مساوی تشکیل می شود. این شورا تصمیم گیرنده در همه مواردی است که به حقوق و منافع اقلیم ها مربوط می شود. در مرکز یک دادگاه عالی فدرال با شرکت صاحبان تخصص از جانب همه ملت های ایران تشکیل می شود. کار این دادگاه رسیدگی به مشکلات قانونی میان دولت فدرال و حکومت های اقلیم ها است. ارتش فدرال از مجموع واحدهای مسلح اقلیم به وجود می آید. سیاست خارجی، برنامه ریزی دراز مدت اقتصادی، پول، اوزان، مقیاسات در اختیار دولت فدرال است. اقلیم کردستان دارای روابط خارجی با سایر بخش های کردنشین و هرجای دیگری که کردها در آنها منافع دارند است، ولی با توافق با حکومت فدرال.^{۲۱}

این برنامه تا آنجا که مربوط به اختیارات دولت کرد در ایران می شود عین همان برنامه ۲۶ ماده داری است که هیئت نمایندگی خلق کرد به ریاست شیخ عزالدین حسینی در دیماه ۱۳۵۸ به هیئت نمایندگی حکومت مرکزی ارائه داد. در آن برنامه هم از مردم کرد به نام ملت یا خلق کرد صحبت می شود. یک تفاوت میان این دو برنامه تأکید بیشتر بر ایرانیّت ملت کرد و قبول تمامیت ارضی ایران در متن قدیمی تر است.^{۲۲}

تا این جا با برنامه حدکا آشنا شدیم. برنامه کومله تفاوت چندانی با آن ندارد. در توافقی که در ۱۳۹۱/۵/۳۱ میان این دو حزب حاصل شد هر دو «فدرالیسم ملی- جغرافیائی» را به عنوان شعار اصلی و برنامه سیاسی خود برای حل مسئله «ستم ملی» در کردستان اعلام کردند.^{۲۳} در بیانیه ای که در ۲۰۲۳/۲/۱ با امضای خالد عزیزی (حدکا)، مصطفی هجری (حدک)،^{۲۴} عبدالله مهتدی و عمر ایلخانیزاده (کومله) منتشر شد تنها با زبانی قدری ملایمتر و واژه هائی متناسب با این لحن برخورد می کنیم: «گروه های ملی/ اتنیکی مختلف» در توافقات بینا مللی شرکت دارند و در ارتباط با هموعان ملی یا قومی یا مذهبی خود در خارج از کشور آزادند. بیانیه سیاست همگون خواهی (assimilation) و جا به جا کردن اقلیت های توسط حکومت مرکزی را، اگر خلاف تمایل اشخاص باشد رد می کند.^{۲۵}

تا این جا سخن از مواضع حزب ها و سازمان های قومی بود. به آنها می توان نام برخی دیگر از سازمان های عربی و بلوچی را نیز اضافه کرد. نام آنها در توضیحاتی می آید که که اکنون در باره تجمع آنها در برخی از ائتلاف ها می دهیم. در ۱۹ و ۲۰ فوریه ۲۰۰۵ (۳۰ بهمن و ۱ اسفند ۱۳۸۴) سازمانی زیر عنوان «کنگره ملیت های فدرال ایران» با هدف «تحقق حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم ایران» در لندن تأسیس شد. با این که در تأسیس آن یازده حزب و سازمان شرکت داشتند تنها هفت سازمان بیانیه صادر شده در این کنفرانس را امضا کردند. بعدها حزب ها و سازمان های دیگری بر این هفت سازمان اضافه شدند، طوری که تعداد آنها در آوریل ۲۰۱۳ به سیزده عضو رسید. «جبهه متحد مردم بلوچستان- ایران»، «جنبش فدرال دموکرات آذربایجان»، «حزب دموکرات کردستان ایران»، «حزب دموکرات کردستان»، «حزب تضامن دموکراتیک الاچواز (عربستان)»، «سازمان دفاع از حقوق ملی خلق ترکمن»، «حزب کومله کوردستان ایران»، «حرکت ملی - دموکراتیک ترکمن»، «حزب اتحاد بختیاری و لرستان»، «سازمان مردمی گرمانج» (کردهای خراسان)، «کانون فرهنگی و سیاسی آذربایجان»، «کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن»، «جبهه متحد بلوچستان ایران (جمهوریخواهان)» و «همبستگی ترکمن صحرا و اتحاد دموکراتیک اذر بایجان».

کنگره خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و تشکیل یک حکومت فدرال بر مبنای معیارهای ملی- جغرافیائی و اصول پایه ای خود است. کنگره مردم ایران را به چند ملیت تقسیم می کند و خواهان شرکت برابر آنها در امر حاکمیت و اداره کشور است. کنگره اعلام می کند که هر یک از «ملیت های بلوچ، ترک آذربایجان، ترکمن، کرد، عرب، فارس، لر و ... دارای سرزمین های تاریخی و ویژگی های ملی خود» هستند. به نظر کنگره «نظام جمهوری فدرال» باید «بر اساس ویژگی ملی- جغرافیایی» برقرار شده و «پایند به اصول دموکراسی، منشور جهانی حقوق بشر و کنوانسیون های الحاقی آن» باشد. کنگره اعلام می کند که «در چارچوب اصول پایه ای خود، در جهت اتحاد عمل و ایجاد ائتلافی وسیعتر با سایر نیروهای دموکرات و آزادیخواه در ایران، خواهد کوشید».^{۲۶}

یکی از مسائلی که کنگره را از ابتدا به خود مشغول می داشت اختلاف بر سر تعیین مرزها در میان ملیت های عضو بود. در نشست مجمع عمومی کنگره که در ماه مه ۲۰۱۸ برگزار شد قرار بر آن گذاشت که «مرزهای جغرافیائی مناطق ملیت ها در چارچوب مجالس دموکراتیک این ملیت ها در آینده تعیین خواهد شد».^{۲۷} کامران امین آوه در مقاله «ملتگرایی یا دگر ملت ستیزی» ایلخان تورک اوغلی را، به سبب این که او گفته بود تمام مناطق آذربایجان غربی مال آذربایجان است سرزنش کرد.^{۲۸} پیش از آن دانشجویان آذربایجانی به کتاب جغرافیای طبیعی کردستان مکیان به علت این که شامل مناطق آذربایجان هم می شود اعتراض کرده بودند.^{۲۹}

این را که دامنه این اختلاف، دست کم از دیدگاه «اتحادیه دموکراتیک آذربایجان جنوبی» تجزیه طلب از چه وسعتی برخوردار است را می توان در این ادعا مشاهده کرد «که کردها نه تنها در آذربایجان غربی، حتی در استان کردستان جعلی به اصطلاح

ایران و کرمانشاه هم مهاجرانی هستند که اگر حدود ۴۰۰ سال به منظره این مناطق نظری بیاندازیم اثری از کرد دیده نمی شود. چنانکه علیرغم تغییر نام مکان ها، روستاها و شهرهای مناطق مذکور باز هم حدود ۷۰-۸۰ درصد نام های جغرافیایی حتی کردستان و کرمانشاه هم ترکی می باشد. [...] ضمناً در منابع تاریخی قرون وسطی هم نه تنها کردستان جعلی ایران و کرمانشاه، حتی اراضی زیادی تا سواحل دجله و فراط به عنوان اراضی آذربایجان معرفی می گردد. نویسنده این نوشته ادعای خود را با این شکایت ادامه می دهد که: «متأسفانه این مهاجران کرد که ملت ترک آذربایجان به آنها پناه داده حالا به بلای جان آذربایجان تبدیل و صاحب خانه را میهمان می نامند».^{۳۰}

یکی دیگر از موضوعات مورد اختلاف میان اعضای کنگره از ابتدا حق جدائی از ایران بود. همین موضوع باعث شد که «جبهه متحد بلوچستان» در ۲۹ آوریل ۲۰۰۵ اعلامیه ای علیه یکی از اعضای خود، عبدالستار دوشوکی، بدهد، زیرا به عقیده نامبرده کنگره حق جدائی را از حق تعیین سرنوشت نفی نکرده و تمامیت ارضی ایران را نپذیرفته بود.^{۳۱} عرفان رهنمون در مقاله ای که در ۲۰۰۵/۱۱/۱۳ منتشر شد نوشت «وجود گرایش های "شبه ناسیونالیستی" و تئوری های راسیستی در میان جنبش ملیت ها عمده ترین مانع درونی بر سر راه «آن بود. در حالی که آذربایجانی ها تمام خاک آذربایجان غربی را مال خود می دانستند کردها با استناد به کرد بودن مردمان منطقه مکیان (واقع در آذربایجان غربی) با این ادعا مخالفت می کردند. این اختلاف در سال های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ هم مانع اتحاد واقعی میان فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان شده بود.

در ۴ اسفند ۱۳۹۷ در نشست که در شهر هانور آلمان برگزار شد تأسیس یک ائتلاف طرفدار فدرالیسم به نام «شورای همبستگی برای آزادی و برابری در ایران» میان «اتحاد دموکراتیک آذربایجان- بیرلیک»، «جنبش جمهوریخواهان دموکراتیک و لائیک ایران»، «حزب تضامن دموکراتیک اهواز»، «حزب دموکرات کردستان ایران»، «حزب دموکرات کردستان»، «حزب کومله کردستان ایران»، «حزب کومله زحمتکشان کردستان»، «حزب مردم بلوچستان»، «سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران» و «شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران» اعلام شد. حضور برخی از اعضای کنگره به ما توصیه می کند که این گروه را در همین مقوله شماره سه بررسی کنیم. از طرف دیگر سازمان هایی در این گروه وجود دارند که وجودشان ما را در گرفتن این تصمیم مردد می کند؛ همین طور انتخاب زبانی قدری متفاوت و این واقعیت که که گروه همبستگی به رغم ادامه وجود کنگره ملیت های ایران فدرال شکل شده است. در «طرح مشترک ما» ئی که این گروه برنوشته است از جمله گفته می شود که «کشور ایران سرزمینی است که در نتیجه همزیستی ملیت های، فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن و دیگر مجموعه های زبانی و اقلیت های مذهبی و فرهنگی شکل گرفته است. برای اتحاد پایدار و باهم ماندن مردمان ایران ضروری است که : اولاً هویت و حقوق ملی - دموکراتیک این مردمان پذیرفته و حق تعیین سرنوشت آنها به رسمیت شناخته شود. ثانیاً مرکز گرائی تائکونی، جای خود را به عدم تمرکز و تقسیم قدرت در ساختار سیاسی ایران بدهد». امضا کنندگان طرح اعلام می کنند که «ما خواهان اتحاد آزادانه مردمان ایران در یک سیستم سیاسی و اداری فدرال هستیم».^{۳۲}

سازمان های عضو در این گروه در «طرح مشترک ما» ی خود نیز اظهار طرفداری از فدرالیسم قومی در ایران می کنند و آن را مناسب با برابری حقوق ملیت ها و اقوام ساکن در یک ایران واحد و دموکراتیک و غیر متمرکز در عرصه های ملی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می دانند. در مقایسه میان تعداد سازمان های وابسته به این گروه با آنهایی که در کنگره ملیت ها جمع شده اند ما را متوجه عدم حضور «جنبش فدرال دموکرات آذربایجان»، «جبهه متحد بلوچستان»، «حزب همبستگی دموکراتیک اهواز»، «سازمان دفاع از حقوق خلق ترکمن»، «کانون فرهنگی آذربایجان» و «جبهه ملی آذربایجان» در این شورا می کند. ظاهراً عدم رضایت اعضای شورای همبستگی از کنگره موجب شرکت آنها در ایجاد یک ائتلاف جدید شده است.

در خرداد ۱۴۰۰ سه سازمان «کنگره ملیت های ایران فدرال»، «شورای دموکراسی خواهان ایران»، «شورای همبستگی برای آزادی و برابری در ایران» کنفرانسی مجازی برگزار کردند که با صدور بیانیه ای در شانزدهم همان ماه پایان یافت. بیانیه بر ادامه کارزار «نه به جمهوری اسلامی»، «پیش به سوی جمهوری فدرال ایران»، «تحریم انتخابات» و همچنین تلاش برای اتحاد بیشتر میان گروه های مخالف حکومت ایران تأکید می کند. خالد حسن پور، عضو رهبری حدک و مسئول ارتباط با سازمان های سیاسی اپوزیسیون در گفت و گو با بخش فارسی صدای آمریکا اعلام کرد تأکید بر فدرالیسم، از جمله مواردی است که در آینده و در کارهای این ائتلاف دنبال خواهد شد.^{۳۴}

در سایت سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در تاریخ ۱۴۰۱/۱۱/۲۱ خبر از «تفاهم نامه» چهارده ماده ای ده سازمان و حزب آمده است. در آن جا می خوانیم: «ایران کشوری کثیر المله است که از ملیت ها و اقوام گوناگون [...] تشکیل شده است». تفاهم نامه اعلام می دارد که برای «اتحاد پایدار» این ملت ها لازم است که «اولا هویت و حقوق ملی - دموکراتیک این مردمان پذیرفته و حق تعیین سرنوشتشان به رسمیت شناخته شود. ثانيا تمرکز قدرت و مرکز گرائی تانکونی، جای خود را به عدم تمرکز و تقسیم قدرت در ساختار سیاسی ایران بدهد. تفاهم نامه اعلام می کند که «ما خواهان اتحاد آزادانه مردمان ایران در یک سیستم سیاسی و اداری فدرال هستیم». تحکیم پایه های دموکراسی در کشور و تدوام همزیستی تاریخی مولفه های آن ایجاب می کند که حقوق برابر ملیت های ایران و حقوق - ملی دموکراتیک ملیت ها و اقوام ساکن ایران واحد، دموکراتیک و غیر متمرکز در عرصه های ملی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تامین و تضمین گردد. تفاهم نامه از کار برد «ملت ایران» امتناع دارد و به جای آن از «مردم ایران» استفاده می کند. تفاهم نامه میان کاربرد دو واژه ملت و ملیت تردید دارد. امضاء کنندگان تفاهم نامه عبارتند از: - اتحاد دموکراتیک آذربایجان - بیرلیک، جنبش جمهوریخواهان دموکرات، لائیک ایران فدرال، حزب تضامن دموکراتیک اهواز، حدکا، کومله، حزب مردم بلوچستان، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران و شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران.

علاوه بر حزب ها و کنگره ملیت ها تعداد بسیار زیادی از افراد نیز وجود دارند که در قالب مقاله ها و سخنرانی ها گذار از جمهوری اسلامی به یک نظام فدرالی ملی دموکراتیک را تبلیغ می کنند. من از میان آنها به دو مقاله اشاره می کنم.

کامران متین در مقاله «مشروط کردن تشکیل ائتلاف به اعلام التزام به تمامیت ارضی ایران را به سوی تجزیه می برد» بر نهادن این شرط را «بیان غیر مستقیم حفظ دولت - ملت متمرکز تک رگه فارسی محور» می داند و آن را بدین سبب غیر قابل پذیرش می خواند. اتخاذ این موضع از جانب او برخاسته از این اعتقاد است که «تمامیت ارضی نه خواست طبیعی ارض است، نه اصل متافیزیکی و به لحاظ اخلاقی ثابت و بی طرفانه». دموکراتیک هم نیست «زیرا هیچ گاه به رأی تمام ساکنان ایران گذاشته نشده است». در نظر او اعلام این شرط به انکار ملت بودن کردها می کشد. در حالی که این کردها هستند که باید در این باره تصمیم بگیرند. این شرط از نظر متین زن ستیزانه و مغایر با شعار «زن، زندگی، آزادی» نیز هست. زیرا ایران از منظر ناسیونالیسم ایرانی «مام میهن» است و حفاظت آن به عهده مردان گذاشته شده است. به زعم متین «تنها یک تبیین نوین و رادیکال دموکراتیک از ایران که شامل بر شناسائی رسمی ایران به عنوان کشوری چند ملیتی و پذیرش حقوق ملی مترتب بر آن که در یک قرارداد اجتماعی دموکراتیک سراسری درج شود می تواند مانع استقلال طلبی ملل به حاشیه رانده شده در ایران شود». این استدلال «طبعاً ناقض این واقعیت نیست که تعیین سرنوشت جمعی تا سر حد استقلال و تشکیل دولت ملی حق ملت کرد (و دیگر ملل ساکن ایران) است». آنهایی که مایل به عدم اعمال حق تعیین سرنوشت در راستای استقلال سیاسی هستند باید رسماً و علناً ملت کرد و حقوق ملیتش را به رسمیت بشناسند.^{۳۵} متین به درستی به غیر طبیعی بودن مرزها اشاره می کند، ولی در عین حال این واقعیت را از ذهن خود دور نگاه می دارد که استقلال بدون مرز و ارض قابل تحقق نیست. هر ملت و دولت مستقلاً ناگزیر در سرزمینی استقرار دارد و از تمامیت آن دفاع می کند. کردها یا هر قوم دیگری اگر خواهان حق تعیین سرنوشت تا حد استقلال هستند باید منطقاً خواهان سرزمینی هم باشند که آن را ارض خود می دانند، خواهان جدا شدن آن از ایران و حفظ تمامیت ارضی دولت برآمده از آن.^{۳۶}

نویسنده دیگر افراسیاب شکفته، سخنگوی «سازمان مردمی کرمانج خراسان» است که با استناد به سابقه طولانی حکومت غیر متمرکز در ایران - از ساتراپ ها تا ممالک محروسه - و «نوعی فدرالیسم شاهنشاهی» و این که در این دوران «ممالک، یا مناطق یا اقلیم ها توسط مردمان و اقوام و ملیت های ساکن در همان اقلیم حراست و حفاظت و نگهداری می شد» این امر را شدنی و شایسته می داند که اداره کشور ایران کنونی را به ده اقلیم عمدتاً قومی تقسیم کند، طوری که هر اقلیم شامل دو تا چند استان باشد. اقلیم های مورد نظر او عبارتند از البرز (تهران، قزوین)، کردستان (ارومیه، سنندج، کرمانشاه، ایلام، همدان، خرم آباد)، خوزستان (اهواز، شهر کرد، یاسوج)، فارس (شیراز، بوشهر، بندر عباس)، آذربایجان (تبریز، اردبیل، زنجان)، مرکزی (اصفهان، یزد، سمنان، آران، قم)، جنوب شرقی (کرمان، زاهدان)، ساحل شمالی (رشت، ساری، گرگان)، شمال شرق (خراسان شمالی، جنوبی، رضوی) و جزایر خلیج. همان طور که می بینیم در حالی که در مورد آذربایجان، ساحل شمالی و کردستان (به اضافه شهر لر نشین خرم آباد) معیار تقسیم قومیت است مناطق فارسی زبان نه در یک، بلکه به چند اقلیم تقسیم می شوند.

شکفته مخالف کسانی است که در فدرالیسم قومی خطری می بینند که می تواند به جنگ داخلی منجر بشود. دلیل او موفق بودن این نظام در دیگر کشورها است. در نظر او فدرالیسم قومی شرط موفقیت دموکراسی در ایران است. دموکراسی در ایران به طور مستقیم به مسئله اقوام و ملیت ها گره خورده است. نه تنها این، بلکه بقای ایران نیز مشروط به نظام فدرالی است. فدرالیسم قومی مانع هویت مشترک ایرانی ها و توسعه شهروندی در میان آنها نمی شود. شکفته در کاربرد دو مفهوم قوم و ملت طوری عمل می کند که گوئی این هر دو دلالت بر یک هستار واحد دارند. تعریف او از قوم/ملیت ذاتگرایانه است. او می نویسد «جامعه قومی/ملیتی «یک جمعیت انسانی با نسب و اعقاب مشترک، خاطرات تاریخی مشترک، عناصر یک فرهنگ مشترک، ارتباط با سرزمین کهن یا میهن تاریخی خود، آرایش روانی مشترک و دارا ی حس همبستگی در میان خود، حد اقل برخی از اعضاء خود می باشد». جنبه ذاتگرایانه این تعریف بیشتر در این جمله آشکار می شود: «عناصر و فاکتورهای هویتی ملی [همان احساس] تعلق ذاتی و ازلی یک جامعه قومی/ملیتی [نسبت به خود] است»؛ سیاسی است از این جهت که آن را ابزار و شاخصی قابل انعطاف و قابل تنظیم برای خدمتگزاری به گروه مردمی قومی/ملیتی با توجه به اهدافی خاص و چند گانه می داند. «آگاهی قومی یک مفهوم سیاسی است [...] خاطرات تاریخی و ایدئولوژی مبتنی بر رویدادهای تاریخی واقعی یا افسانه ها [...] نقش مهمی در ایجاد و نگهداری از هویت قومی داشته و دارند [...] قومیت مهمترین و با صرفه ترین پایه برای تجهیز حرکت های سیاسی علیه نابرابری» است [...] قدرت سیاسی نقطه قانونی از مطالبات قومی است». شکفته زبان کردی را «مهمترین عامل تشکیل هویت» کردها می داند و معتقد است که «حکومت مرکزی در ایران همیشه به زبان کشی اقوام و حمایت همه جانبه از زبان فارسی» مبادرت کرده است. او آموزش به زبان مادری تا سطح دانشگاهی را از این جهت ضروری می داند که فارغ التحصیلان می توانند در منطقه خود بمانند و شغل پیدا کنند. شکفته به چندگانگی قومی در میان اقلیم قومی محور دهگانه خود آگاه هست، ولی «مرزبندی دقیق» میان آنها را به گذشت زمان وا می گذارد. به نظر او این مشکل در مورد کردستان وجود ندارد. گویندگان «لهجه» های مختلف کرد در برخی از مناطق می توانند به علت قرابت های تاریخی، فرهنگی و سرزمینی با هم ائتلاف یا حتا ادغام کنند.^{۳۷}

شکفته به نام سازمانی سخن می گوید که عضو کنگره ملیت های فدرال است و طبیعتا مدافع آن. به نظر او این کنگره که یک «ائتلاف قومی ملیتی است موفق به ایجاد انگیزه های قومی و بی امان در میان تمامی مردمان و اقوام و ملیت های گونه گونه در ایران بوده» و در نتیجه «تبدیل به یک بلوک سیاسی قومی ملیتی کلاملا سازمان یافته با آرایش حرکات سیاسی منظم» شده و «نقش محوری در صحنه سیاسی ایرانیان» پیدا کرده است.

در یک نگاه به پیشینه تصورات این گروه با طرحی آشنا خواهیم شد که در خرداد ۱۳۵۸ خبر از برگزاری کنگره خلق های ایران به ابتکار جبهه دموکراتیک ملی می داد. در تهیه این طرح علاوه بر سازمان چریک های فدائی خلق شاخه کردستان، حزب کومله انقلابی زحمتکشان کردستان، حزب دموکرات کردستان ایران، کانون فرهنگی خلق ترکمن ایران، کانون فرهنگی خلق عرب ایران، سازمان دموکراتیک خلق بلوچ و گروه بررسی مسائل آذربایجان شرکت داشتند. طرح ایران را کثیر المله می داند که از ترکیب شش ملت فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن تشکیل شده و باید به صورت فدرال اداره می شد. هر یک از این ملت ها برخوردار از یک مجلس شورای منطقه ای، قوه اجرائی و قضائی می شد. هر منطقه بایستی در کنار فارسی زبان رسمی خود را می داشتند. مجلس شورای مرکزی از نمایندگان مناطق ششگانه ترکیب می شد. این کنگره که قرار بود در اواخر خرداد ۵۸ در مهاباد برگزار شود به علت حمله پاسداران به کردستان برگزار نشد.^{۳۸} عضویت حزب های ملتگرا در تدوین این طرح و واژگانی که در آن به کاربرده شده است به ما اجازه می دهد که آن را با وجود این که جبهه دموکراتیک ملی ظاهرا مبتکر آن بوده و سازمان چریک های فدائی آن را امضا کرده است آن را در گروه اول قرار بدهیم.

۰۳ فدرالیست های قومی یا ملی ایرانگرا

گرچه این گروه نیز مانند گروه اول قوم گرا است، ولی با این تفاوت که یکپارچگی سیاسی سرزمین ایران را می پذیرد و آرزوهائی مانند حزب های کرد محور ندارد. اگر هنوز کسانی هستند که به این گروه، یا برخی از اعضای آن نسبت تجزیه طلبی می دهند،

دیگر تنها به علت قومگرا بودن آنها است. «پیشنویس پیشنهادی قانون اساسی جمهوری فدرال ایران» که در سال ۲۰۱۸ توسط «مرکز مطالعاتی تبریز» در آنکارا تدوین شد نمونه برجسته ای از اسناد مربوط به این گروه است. این سند نمونه کامل یک قانون اساسی با چهار فصل، نه بخش، ۱۱۳ اصل و ۲۸۸ ماده است که جمهوری ایران را به ایالات آذربایجان، احواز، بلوچستان، ترکمن صحرا، خراسان، فارس، کردستان، گیلان و لرستان تقسیم می کند و تهران را به صورت «منطقه اداری ویژه» و در عین حال پایتخت در نظر می گیرد. از نوع این تقسیم بندی می توان فهمید که اساس آن بر تفاوت زبان ها و قوم ها است. در تمامی متن پیشنویس - سخنی از ملت، نه به مثابه معیار تقسیم بندی و نه به علت دیگر نمی رود.^{۳۹} هر ایالت دارای قوه اجرایی، قانونگذاری، قضائی و در عین حال پلیس و ژاندارمری خود است. هر ایالت زبان رسمی خود را دارد و می تواند در صورت موافقت دولت فدرال وارد مناسبات خارجی بشود. هیچ یک از قوانین مصوب پارلمان های ایالتی حق مغایرت با قانون اساسی فدرال را ندارد. پارلمان های ایالتی حق قانونگذاری در مسائل مدنی، کیفری، ارضی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در سطح ایالت را دارند. فرماندهان شهرهای ایالت را نخست وزیر آن ایالت تعیین می کند. انتخاب شهردار به رأی مردم است. رئیس جمهور عالی ترین مقام دولت است. انتخاب او با رأی عمومی اهالی همه ایالت ها صورت می گیرد. رئیس جمهور نخست وزیر و وزرا را تعیین می کند. پارلمان فدرال که عالی ترین مرجع قانونگذاری کشور است با شرکت نمایندگان ایالات به نسبت جمعیت آنها تشکیل می شود. انتخاب نمایندگان با رأی مستقیم و مخفی مردم صورت می گیرد. پارلمان فدرال دارای حق تغییر مرزهای ایالات است. سیستم قضائی فدرال عالی ترین مرجع قضائی کشور است. اختیارات دولت فدرال شامل بر تعیین سیاست خارجی، حراست از مرزها و نظام پولی کشور است، ولی حق القای قوانین مصوب پارلمان های ایالتی را ندارد. حق اعتراض دارد که در صورت رد آن توسط دوسوم نمایندگان پارلمان ایالت مربوطه بی اثر می شود. اسکان و مسکن در همه ایالات آزاد است. زبان رسمی دولت فدرال فارسی و ترکی است. همه اسناد دولتی باید به هر دو زبان نوشته شود.

«جنبش فدرال دموکرات آذربایجان»، در مارس ۲۰۰۴ با «همراهی» محمد علی فرزانه و هدایت سلطانزاده تأسیس شد. «جنبش فدرال دموکراتیک آذربایجان» در ۲۱ آذر ۱۳۸۸ (۲۰۰۹/۱۲/۱۲) در کنفرانسی که با حضور کنشگران سیاسی «آذربایجان جنوبی» در آمستردام برگزار شد قطعنامه ای صادر کرد که لحنی متفاوت با برخی از مواضعی دارد که این سازمان در سال های بعد اتخاذ کرد. قطعنامه پس از اشاره به «جنبش ملی آذربایجان»، جنبش دانشجویی (اول اردیبهشت ۱۳۷۴)، صدور مانیفست «آذربایجان سخن می گوید» (در ۱۳۸۲) در قلعه بابک، قطعنامه نخستین کنگره روز جهانی زبان مادری در تبریز به عنوان پیشینه ها و اسناد جنبش فدرال «جمهوری اسلامی ایران [را] به عنوان سمبول کنونی راسیسم فارس» معرفی می کند و بر این خواست تأکید می ورزد که «زبان تورکی (تورکی آذربایجانی) باید زبان رسمی و دولتی آذربایجان باشد». قطعنامه خواستار آن است که برای تمامی تورکانی که در کشور زندگی می کنند شبکه های رسانه ای تورکی تأسیس شود. قطعنامه با سیاست تغییر ترکیب جمعیت آذربایجان از سوی جمهوری اسلامی ایران، این «نماینده راسیسم آریایی» مخالفت کرده و خواهان مبارزه مشترک همراه با دیگر ملت های تحت ستم ایران بر علیه این رژیم است.

هشت سال بعد همین سازمان در ارتباط با اختلاف های درونی ای که عاقبت موجب کناره گیری شش نفر از اعضای کادر رهبری آن شدند بیانیه ای منتشر کرد که نشان از تغییر در برخی از مواضع آن دارد.^{۴۰} در این بیانیه از جمله می خوانیم که اراده یک ملت برای حق تعیین سرنوشت و استقلال کامل کفایت نمی کند، زیرا هر تغییر درونی در یک کشور معین، الزاماً بر جغرافیای سیاسی منطقه و در حد معینی بر صف بندی های جهانی اثر می گذارد و از آنها تأثیر می گیرد. بیانیه علاوه بر توجه به این واقعیت حاوی یک تجدید نظر در باره سهم فارس ها در اعمال قدرت حکومت نیز هست. بیانیه جمهوری اسلامی را قدرت سیاسی منتخب فارس ها نمی داند، زیرا آذربایجانی ها نیز «در صد سال گذشته، در تمامی سطوح سیاسی و نظامی و اقتصادی و دستگاه روحانیت، [...] اگرچه بصورت شریک درجه دوم، حضور داشته و در تحمیل اشکال مختلف تبعیض سهمیم بوده اند. بیانیه از این گفته نتیجه می گیرد که «به همین دلیل، هر شعاری که به جای حکومت اسلامی، فارس ها را هدف حمله قرار می دهد عملاً دشمن واقعی را نادیده می گیرد». «هر گونه شعاری علیه تمامی فارس ها، عملاً بار نژادی پیدا می کند». ما باید علیه نژاد پرستی تجسم یافته در قدرت سیاسی جمهوری اسلامی و هر آنکسی که در طیف حمایت از نژاد پرستی حاکم قرار دارد، به مبارزه قاطعی برخیزیم. ولی نمی توان از نژاد پرستی ملت های تحت ستم، اگرچه واکنشی هستند، غافل ماند». در یک کشور چند ملتی، مبارزه برای حق تعیین سرنوشت، شکل مرکب و چند لایه ای را بوجود می آورد. ما نه تنها باید برای

حقوق برابر زنان با مردان و زحمتکشان و آفرینندگان ثروت و فرهنگ در جامعه ملی خود مبارزه کنیم، ما نه تنها خواهان آزادی و عدالت اجتماعی در جامعه ملی خود هستیم، بلکه نیازمند همبستگی با همه ملیت های تحت ستم و تمامی خواهران و برادران فارس خود هستیم که از آرمان های انسانی برای خود و دیگران مبارزه می کنند. تنها با مبارزه مشترک است که می توان از سد جمهوری اسلامی به عنوان سد بزرگ ستم و تبعیض و شقاوت عبور کرد. و گر نه هیچ ملتی به تنهایی قادر به بر زمین کوبیدن این هیولای شوم و نفرت انگیز نخواهد بود. جنبش فدرال دموکراتیک غالب سازمان های چپ را متحد تلاش خود برای اعمال حق تعیین سرنوشت می داند، زیرا این سازمان ها بوده اند که از حق تعیین سرنوشت دفاع کرده اند.^{۴۱} با این همه بیانیه از موضع تقسیم آذربایجان به شمالی و جنوبی نمی گذرد و با اعلام این که شورش فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری پیشه وری یک «حکومت ملی» بود مانعی می سازد که حرکت در جهت تفاهم با «خواهران و برادران فارس» و برخی از سازمان های چپ را دشوار می سازد.

جنبش فدرال دموکراتیک که خود یکی از مؤسسان «کنگره ملیت های ایران فدرال» بود در بیانیه ای که در ۲۱ مهر ۱۳۹۵ صادر کرد خروج از آن را اعلام و علل آن را شرح داد: تفاوت تصور از ایده حق تعیین سرنوشت تا جدائی، تفاوت نظر در ارتباط با پیوند میان مسئله ملی با مسائل بنیادی طبقاتی و جنسیتی، تفاوت برداشت از پروژه تحقق حق تعیین سرنوشت که از نظر جنبش فدرال معطوف به درون کشور است، اختلافات در سیاست و انتقاد به اختلافی که حدکا، عضو دیگر کنگره با میلیشا و خصلت عشیره ای آن دارد.^{۴۲} «جنبش فدرال دموکرات آذربایجان» در دهم مهرماه ۱۳۹۵ از کنگره کنار کشید. علت شروع مبارزه مسلحانه توسط حدک بود که به زعم جنبش مزبور به تحریک عربستان سعودی انجام می گرفت.^{۴۳}

نمونه دیگر طرح قانون اساسی پیشنهادی «اندیشگاه ملی ایرانیان» با ۱۵۰ اصل است که مقدمه خود را با تأکید بر تمرکززدائی در چارچوب تمامیت ارضی ایران و اولویت مصالح ملی نسبت به مصالح محلی شروع می کند و آن را با اشاره به لزوم «رفع تضییقات و محرومیت های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ملت ایران که در طیف های مختلف نژادی، زبانی و مذهبی و در زمینه های متنوع سنن و آداب ملی و قومی در سرزمین ایران زندگی می کنند» ادامه می دهد. پیشنهادی بر این ضرورت تأکید می کند «که مردم ولایات و ایالات ایران با حد اکثر امکانات مطلوب در اداره امور محلی و منطقه ای خود شرکت نموده و در تصمیم گیری مربوط به شرایط زندگی از طریق بنیادهای انتخابی خود سهیم و ناظر خواهند بود. «مردم ایران از هر گروه، آئین، قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی و حق مشارکت مستقیم در اداره امور کل کشور و امور منطقه خویش برخوردارند و عقیده، رنگ، نژاد، زبان، و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود. « اداره امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان با نظارت شورایی به نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان صورت می گیرد که اعضای آن را مردم همان محل به طور مستقیم انتخاب می کنند. [...] حدود وظایف و اختیارات نظارتی و نحوه انتخاب و نظارت بر شوراهای مذکور و سلسله مراتب آنها را که باید با رعایت اصول وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور و تابعیت حکومت مرکزی باشد قانون معین می کنند. نهاد دیگری که پیشنهادی در نظر گرفته است شورای عالی استان ها است که با ترکیب نمایندگان شوراهای استان ها برگزار می شود. جلوگیری از تبعیض و جلب همکاری در تهیه برنامه های عمرانی و رفاهی استان ها و نظارت بر اجرای هماهنگ آن، وظیفه این شورا است. این شورا «حق دارد در حدود وظایف خود طرح هایی تهیه و مستقیماً یا از طریق دولت به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند. این طرح ها باید در مجلس مورد بررسی قرار گیرد. شوراهای در صورت انحراف از وظایف قانونی خود منحل می شوند. مرجع تشخیص انحراف و ترتیب انحلال شوراهای و طرز تشکیل مجدد آنها را قانون معین می کند. در این پیشنهادی زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد. ولی استفاده از زبان های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است». این طرح با وجود محدودیت هایی که برای اختیارات ارگان های محلی در نظر گرفته است لازم می داند «که قانون اساسی ایران آینده، نوعی فدرالیسم یا خود مختاری را در چارچوب ایرانی یکپارچه و مستقل مورد مذاقه قرار دهد. افزون بر این پیشنهاد می گردد که در هر زمان، حداقل یک وزیر به نمایندگی از هر یک از این اقوام ایرانی در هیات وزیران خدمت کنند.^{۴۴}

در قطعنامه ای که جمعی از هواداران «سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت» در داخل کشور به کنگره چهاردهم آن حزب (فروردین سال ۱۳۹۴) در رابطه با «مسئله ملی» پیشنهاد کردند از حق تعیین سرنوشت در ضمن مخالفت با تمایلات تجزیه

طلبانه «خلق» های ایران دفاع می شود. قطعنامه از ایران به عنوان کشوری چند ملتی، یا ملیتی یاد می کند و خواهان ایجاد حکومت های خودمختار ملی برای هریک از آنها در چارچوب جمهوری دموکراتیک و فدرال ایران است. به نظر این جمع فدرالیسم «مناسب ترین اهرم رفع ستم ملی و رشد و شکوفائی ملیت های ساکن کشورمان» است. حکومت های خودمختار مورد نظر این جمع «شکل اداره امور منطقه خود را در زمینه های اقتصادی- اجتماعی، فرهنگی، قضائی، حقوقی و انتظامی [...] تعیین خواهند نمود». نمایندگان حکومت های خودمختار ملی در اداره امور دولت مرکزی شرکت مستقیم خواهند داشت.^{۴۵}

«گروه ملی و قومی حزب چپ ایران (فدائیان خلق) نیز از فدرالیسم «ملی» حمایت می کند. بنابر این به جای قوم ها از ملت ها سخن می گوید، ولی در عین حال مخالف جریان های پانیستی است. همین طور مخالف ایده وحدت همه بخش های کردنشین منطقه. این مخالفت شامل نظریه آذربایجان بزرگ نیز می شود.^{۴۶}

هدایت سلطانزاده در مقاله «فدرالیسم چیست؟» عضو پایه گذار و مستعفی «جنبش فدرال دموکراتیک آذربایجان» در ضمن شرح گونه های مختلف فدرالیسم و خودمختاری در سطح جهانی به فدرالیسم قومی می رسد و آن را در ارتباط با ایران بر خودمختاری ترجیح می دهد. از این طریق است که می توان بر «ستم ملی مستقیم مرکز بر ملیت های غیر حاکم» فائق آمد. به نظر او «ستم ملی» مرکز در ایران علاوه بر جنبه ملی یک جنبه طبقاتی نیز دارد.^{۴۷}

حسن شریعتمداری در مقاله «عدم تمرکز و مسئله اقوام ایرانی» که در «نامه جمهوریخواهان ملی ایران، شماره ۶۲، سال ۱۳۷۷ منتشر شد «تمرکز زدائی و دسانترالیزه کردن دولت» را «راه صحیح توجه به مسئله اقوام و اقلیت های قومی ایرانی» می داند، راهی که قدم در سوی «یک نظام مبتنی بر دموکراسی پارلمانی با توجه به مختصات ایران» برمی دارد.^{۴۸} شریعتمداری در سال ۱۳۸۵ مقاله دیگری تحت عنوان «سازمان یابی اقوام در ایران: گامی به سوی تمرکز زدائی دموکراتیک ایران» نوشت که در آن ضمن حفظ مواضع دموکراتیک و افزودن مخالفت با «ناسیونالیسم قومی مهاجم»، نژادپرست و ضد دموکراتیک با استناد به ماده یک بیانیه حقوق افراد متعلق به اقلیت های ملی، قومی، نژادی، مذهبی و زبانی سازمان ملل طرحی برای تمرکز زدائی و ترمیم شکاف های قومی برخاسته از تبعیض های تمرکزگرایانه و قوم محور ارائه می دهد. طبق این طرح ایران به ۱۳ ایالت، سه استان و یک منطقه خودمختار تقسیم می شود. مضمون ماده مذکور حفظ موجودیت و هویت اقلیت های نامبرده در محدوده مرزهای آن ها است. طبق این طرح ایالات هریک شامل چند استان می شوند. تقسیم ایالات بنا بر سابقه تاریخی قومی آنها دارد؛ همان طور که آذربایجان طبق سابقه تاریخی دارای یک شاخصه قومی است، کردستان نیز همین وضع را دارد. «خوشبختانه در ایران محل سکونت اقوام از ابتدا به نام آنان نام گذاری شده» و «هنوز هسته اصلی محل سکونت اقوام به نام آنان است». شریعتمداری این تقسیمات را می پذیرد و می خواهد استان های قومی مجاوری را که دولت در صد سال اخیر از هم جدا کرده است دو باره به ایالت تاریخی آنها، و این بار در قالب یک ایالت قومی بازگرداند. طبق این طرح ایالت آذربایجان با پیوست استان های اردبیل و زنجان به آذربایجان شرقی و غربی ایجاد خواهد شد. ایالت کردستان شامل کردستان و کرمانشاهان خواهد بود، ایالت لرستان از ترکیب ایلام، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویر احمدی تشکیل خواهد شد. گیلان تبدیل به یک ایالت می شود، گلستان به ایالت مازندران منظم و ایالت خراسان از جمع سه استان شمالی، جنوبی و مرکزی به وجود می آید. ایالات دیگر عبارتند از تهران (شهر ری، کرج و شمیرانات)، ساحلی (بوشهر و هرمزگان)، فارس مرکزی (قم، استان مرکزی، اصفهان، سمنان) فارس جنوبی (فارس، کرمان، یزد)، ایالت غرب (قزوین و همدان)، خوزستان و سیستان هم هر کدام یک ایالت خواهند بود. جز این ها جای بلوچستان، ترکمنستان و عربستان در استان هائی خودمختار به همین نام ها. خواهد بود. زیستگاه قشقای ها یک «منطقه» است. طبق این طرح آنچه برای حکومت مرکزی باقی می ماند «نظام حقوقی سرتاسری»، نیروهای مسلح، نظام پولی، اقتصادی و سیاست خارجی است. فارسی زبان رابط میان اقوام است. اعتبار زبان های دیگر همان است که اعتبار زبان فارسی. طرح شریعتمداری تصمیم در باره تعلق استانی «شهرهای مجاور»، آلهائی که از نظر قومی مخلوط هستند را به رأی اکثریت واگذار می کند. ولی اشاره ای به شهرهائی که مانند تهران جمعیت مخلوط دارند، بدون این که مجاور شهری دیگر باشند نمی کند. این در حالی است که شریعتمداری خود متذکر این واقعیت می شود که ۳۰ تا ۵۰ درصد قوم های ایران در ایالت خود زندگی نمی کنند.^{۴۹}

شریعتمداری در مقاله دیگری که با عنوان «عدم تمرکز سیاسی، با به کارگیری الگوی انجمن های ایالتی و ولایتی»

در ۱۲ نوامبر ۲۰۱۹ منتشر شد می نویسد که طرح مزبور را بر اساس آن نمونه تاریخی وبومی و متعادلی از عدم تمرکز که به راه حل صدر مشروطیت و قانون انجمن های ایالتی راه یافت تهیه کرده است. «اساس طرح من که صرفا یک پیشنهاد جسورانه بود، این است که با بازگشت به تقسیمات کشوری و تاریخی در صدر مشروطیت و قبول آن حدود و ثغور برای ایالات و ولایات و تغییرات لازم و جزئی در آنها و پذیرش نام های تاریخی این ایالات و ولایات که حد اقل از سده ها قبل از مشروطیت بر این مکان ها اطلاق میشده، پایه تفاهمی ساخته» شود، طوری که بتوانیم «دو سوی گسل را بهم نزدیک کنیم». حال اگر «عده ای از فدرالیسم به عنوان راه حلی برای اداره ایران آینده وحشت دارند و آنرا، حد اقل بنظر من، به غلط مساوی تجزیه ایران می پندارند» می توانیم به منظور رفع این برداشت عدم تمرکز را در قالب بومی و خودی آن، که همان انجمن های ایالتی و ولایتی است برای ایران آینده پیشنهاد کنیم. «تا شاید، چون بیشتر به گوش ها آشنا است، بتواند آسانتر مورد پذیرش همگانی قرار گیرد».^{۵۰}

ماشالله رزمی در مقاله «فدرالیسم و انجمن های ایالتی در ایران» که در وبسایت شخصی او در ۱۳۸۴/۱/۸ منتشر شده است هم معتقد است که اگر قانون انجمن های ایالتی و ولایتی مصوب مجلس اول در سال ۱۲۸۵ در جهت انطباق با شرایط فعلی اصلاح شود نتیجه همان خواهد شد که از نظر حقوقی فدرالیسم نامیده می شود. زیرا این قانون با هدف تضمین خودمختاری ایالات نوشته شده است. به نظر او فدرالیسم حلال مسائل مدرنیزاسیون ساختار دولت و حکومت، مسدود کننده فساد و دیکتاتوری و موجد دموکراسی واقعی است. فدرالیسم مسئله ملی را حل می کند و موجب رفع تبعیض ملی و عقب ماندگی مناطق محروم ملی می شود. او مخالف عدم تمرکز اداری است، زیرا این اقدام عدم تمرکز سیاسی که همان حق تعیین سرنوشت است را حل نمی کند. به نظر او در زمان تصویب قانون مزبور هیچ کس چند ملتی بودن ایران را نفی نمی کرد. او دلیلی برای این ادعا نمی آورد. او مخالف قدرالیسم استانی است، زیرا ملل غیر فارس خواهان فدرالیسم «اتنیکی» بر مبنای زبانی هستند. رزمی روشن نمی کند که قانون مصوب ۱۲۸۵ که اختیارات محدودی به انجمن ها می داد اگر قرار می شد با «شرایط فعلی» انطباف بیابد و از نظر حقوقی متضمن مفهوم فدرالیسم بشود چه راهی را باید طی می کرد. این که مثلا انجمن آذربایجان خواستار اختیارات بیشتر بود به این معنا نبود که آن قانون نظر بر خودمختاری داشت.

۴ آنها که ترجیح می دهند که تحولات با فدرالیسم استانی شروع و در قدم بعدی به یک فدرالیسم قومی تبدیل شوند،

یکی از نظریه های قابل اطلاق به این گروه نظریه سعید رهنما در «بررسی تطبیقی نظام های سیاسی و قوانین اساسی . طرحی برای بحث» است. او در این مقاله از واگذاری تدریجی اختیارات به استان ها (ایالت ها) سخن می گوید، تدریجی به علت نبود تجربه کشورداری در استان ها. در انتهای این روند نظامی فدرالی قرار دارد، با استان هایی که «ملیت های ایرانی خاصی در آن اکثریت دارند». اختیارات استان ها شامل بر هر سه قوه اجرائی، قانونگذاری و قضائی است. استاندار با رأی اهالی استان انتخاب می شود. آنچه طبق این نظریه در مرکز قرار می گیرد یکی «مجلس ملی» است که نمایندگان آن با رأی مستقیم همه شهروندان ایران انتخاب می شوند و دیگری «مجلس فدرال»، متشکل از نمایندگان استان ها. در رأس دولت مرکزی رئیس جمهور است که اختیاراتی کمی بیشتر از نمادین دارد و از سوی دومجلس نامبرده انتخاب می شود. دیگر نخست وزیر که مهمترین شخصیت قوه مجریه است.. انتخاب او کار مجلس ملی است. او در عین حال فرمانده نیروهای مسلح کشور است. مسائل مربوط به حقوق شهروندی و سکولاریسم در اقتدار دولت مرکزی قرار دارد. استان ها حق دخالت در این امور را ندارند. همین طور نظارت بر منابع طبیعی، تعیین سیاست های راهبردی، زیست محیطی و صنایع استراتژیک. اعضای نه گانه دیوان عالی کشور با پیشنهاد رئیس جمهور و رأی دو مجلس ملی و فدرال تعیین می شوند.

علاءالدین فتح راضی یکی دیگر از گروندگان به این گزینه است. او فدرالیسم قومی را یک استراتژی می داند که فدرالیسم استانی تاکتیک رسیدن به آن است. وجود اختلاف مرزی میان «اقوام مختلف» بر سر مرزها اتخاذ این نقشه راه را لازم می کند. در نظر فتح راضی ساختار فدرال در ایران چشم انداز یک اتحادیه منطقه ای را فراهم می کند که ایران می تواند مرکزیت سیاسی و

اقتصادی آن را تشکیل بدهد. دلیل او برای اتحادیه منطقه ای سرآمدن زمانه دولت های ملی است. فتح راضی کنگره ملیت های فدرال را بر ساخته ای ناموفق می داند، زیرا در طول عمر بیست ساله خود قادر به حل اختلاف ها نشده است؛ حتا به نوشتن یک پیشنویس قانون اساسی برای ایران بعد از حکومت فعلی. فتح راضی در نامیدن مردم ایران میان «اقوام مختلف» و «ملت های ساکن ایران» ظاهراً تصمیم نگرفته است.^{۵۱}

سید هاشم هدایتی در «مطالعات مدیریت استراتژیک» با فدرالیسم قومی مخالفت می کند، ولی با نوع فرهنگی یا اقتصادی ی «یا هر ویژگی دیگر» آن بر مبنای تغییرات مختصر استان های موجود و آمایش سرزمین موافق است - آن هم در صورتی که دایر بر موافقت اراده جمعی ساکنان کشور- مشخص شده از طریق دموکراتیک- باشد. اراده مردم به عنوان شرط اتخاذ تصمیم برای او از چنان اهمیتی برخوردار است که فدرالیسم قومی را هم در صورت موافقت اکثریت مردم با آن می پذیرد. وجود ساختارهای دموکراتیک در مرکز و ایالات، ارائه یک تعریف جامع، یکدست و مورد توافق از نظام فدرالی، گردن نهادن «ذینفع های میدان رقابت به مبنای دموکراتیک، پرهیز از کاربرد خشونت، پذیرش تکرر و تنوع فرهنگی، آمادگی فرهنگ شرط های دیگر آن است. به نظر او کاربرد اسلحه یکی از اصلی ترین موانع چالش فراروئی به جانب فدرالیسم است. کار نباید به مهاباد بکشد. هدایتی با در نظر داشتن این شرط ها است که می خواهد کار با دموکراتیک کردن حکومت از طریق اصلاحات شروع شود. او با روش های انقلابی ناظر بر تغییر نظام مخالف است..

احمد رضا کمره ای در «تدوین قانون اساسی نوین» اصولی را بر اساس اعلامیه حقوق بشر بر شمرده است که باید در تدوین هر پیشنویسی رعایت شود. یکی از آنها لزوم جبران ستم مضاعف و نقص حقوق و آزادی های اقوام ایرانی است که باید در قالب «نوعی فدرالیسم یا خودمختاری» در چهارچوب ایرانی یک پارچه و مستقل مورد مذاقه قرار بگیرد. او تصریحاً از فدرالیسم قومی سخن نمی گوید، ولی می توان از فحوای کلام او این منظور را استفاد کرد. همین طور این را که او خواهان حضور حداقل یک وزیر از هر قوم در هیئت دولت است.^{۵۲}

یک نمونه قدیمی تر این گرایش «نقدی بر فدرالیسم» نوشته محمد رضا خوبروی پاک است که در سال ۱۳۷۷ در نشر شیرازه منتشر شد. او با تأسی به سابقه طولانی عدم تمرکز در ایران (از ساتراپ های هخامنشی تا ممالک محروسه صفویه و قاجار) خواستار نوعی عدم تمرکز استانی است که در آن پیشینه تاریخی و زبان ها- قوم ها معیار کشیدن مرز میان استان ها، شهرستان ها و بخش ها هستند. او معتقد است که با اصلاح قانون انجمن های ایالتی و ولایتی مصوب دور اول مجلس شورای ملی در سال ۱۲۸۵ و اصل ۲۹ متمم قانون اساسی مشروطه به افزایش اختیارات استان ها (انجمن ها) می توان این کار را انجام داد. در این طرح انجمن ها اختیار انتخاب نهادهای اجرایی خود را دارند. نهادهای اجرایی موظف به اجرای مصوبات انجمن ها هستند. تعیین استانداران و فرمانداران به پیشنهاد هیئت اجرایی انجمن ها و موافقت وزارتخانه های (مرکزی؟) انجام می شود. امور قضائی در اختیار مرکز باقی می ماند، ولی قاضیان از میان اهالی محل انتخاب می شوند.. آموزش در سطح ابتدائی به زبان قومی و از آن پس به زبان فارسی است. فارسی، آن طور که خوبروی پاک در مقاله دیگری هم می نویسد هیچ گاه به کسی تحمیل نشده است. «فارسی در نقش زبان ارتباطی در طول تاریخ دگرگونی های اجتماعی و سیاسی ایران جای خود را باز کرده و اقوام ایرانی به آن سخن می گویند».^{۵۳} خوبروی پاک بر کثرت قوم ها در ایران اعتقاد دارد، ولی با کاربرد واژه ملت برای قوم های ایران مخالف است. به نظر او در ایران تنها یک ملت، آنها با پیشینه تاریخی دراز مدت وجود دارد.^{۵۴} به نظر او همبستگی ملی در ایران با وجود کثرت حمله ها و پریشانی ها هیچ گاه دچار صدمه نشده است. (ص ۱۸۸) «در کشور ما مسئله و مشکلی به نام [نا]همزیستی اقوام ایرانی [...] وجود ندارد» (ص ۲۱۶). خوبروی پاک همین نظریه را در مقاله دیگری با عنوان «خواب آشفته ملت سازی» که در ۱۹ اوت ۲۰۲۲ در سایت «ایران لیبرال» منتشر شد تکرار می کند.

۵۵. آنها که ترجیح می دهند که تمرکز زدائی بر اساس قابلیت واحدها برای توسعه و مطابق طرح آمایش سرزمین انجام بشود.

نمونه آن را در دو مقاله کاظم ایزدی دیده ام. یکی «تعمقی بر نظام فدراتیو و غیر متمرکز بری ایران» در وبسایت «ایران امروز» ۲۰۱۹/۱۲/۱۱، دیگری «نظام سیاسی- اداری متناسب با دموکراسی و کار آمدی در ایران.» در وبسایت «سکولاریسم» ۹۰/۱۱/۵. ایزدی عمدتاً به این دلیل مخالف نظام فدراتیو است که این نظام، صرفنظر از خطر گرایش واحد های برآمده از آن به استقلال این مشکل را نیز به وجود می آورد که استان های دارنده منابع طبیعی سرشار حاضر به واگذاری بخشی از درآمدهای حاصل از این منابع برای جبران عقب افتادگی استان های ضعیف تر نیستند. این درحالی است که دولت مرکزی می تواند این عمل را انجام بدهد و به نسبت موفقیت در این کار قدرت بیشتری به استان ها تفویض کند. در طرح ایزدی علاوه بر تقسیم کشور به استان های موجود یک تقسیم بندی دیگر بر مبنای «طرح جامع کالبدی کشور» به ده قطب توسعه انجام می گیرد. این همان طرحی است که در سال ۱۳۷۵ به تصویب شورای عالی شهرسازی و معماری رسید، ولی اجرا نشد. ده قطب مورد نظر این طرح این ها هستند: ۱. آذربایجان شرقی و غربی، به اضافه اردبیل ۲. زاگرس (همدان کرمانشاه، کردستان، لرستان و ایلام، ۳. خوزستان (خوزستان، کهگیلویه و امیر احمدی)، ۴. فارس، ۵. البرز جنوبی (تهران، سمنان، استان مرکزی، زنجان، قزوین، قم)، ۶. مرکزی (اصفهان، یزد، چهار محال و بختیاری)، ۷ جنوب شرقی (کرمان، سیستان، بلوچستان)، ۸. ساحل شمالی (گیلان، مازندران و گرگان)، ۹. ساحل جنوبی (هرمزگان، بوشهر) و ۱۰. خراسان. یکی از دلایلی که ایزدی برای مخالفت با تجزیه کشور اعلام می کند مشاع بودن سرزمین ایران است. موضع ایزدی در ارتباط با تعیین زبان در تدریس محدود به آموزش زبان های غیرفارسی است. او تدریس به آن زبان ها را رد می کند.

مهدی جامی در کتاب «دموکراسی انجمنین یا نظام خادمان محلی: در تبیین ساختاری برای تحقق حاکمیت مردم ایران» که در سال ۱۴۰۰ توسط نشر «نبشت» منتشر شد طرحی نزدیک به یک پیشنویس قانون اساسی به قول خود او غیر لیبرال، غیر سکولار و غیر دموکراتیک به معنی غربی آن، و با واژه هائی غیر معمول ارائه می دهد که به قول خود او بر مبنای عرف و سنت بومی و رأی مردم بنا شده است. ممالک محروسه، قانون انجمن های ایالتی و ولایتی مصوب مجلس اول دورران کوتاه مشروطیت و نظام مرجعیت همانقدر به عرف و سنت مورد نظر او تعلق دارند که عقاید نائینی، طالقانی، فیرحی و دیگر نوآوران دینی صد و چند سال اخیر. طبق این طرح استان های موجود بر مبنای قابلیت آنها برای تدابیر توسعه محور میان هفت تا دوازده ایالت تقسیم می شوند. شهرهای کلان، مانند تهران هر کدام یک ایالت هستند. هر ایالت دارای یک «مهیستان» (مجلس) است که نمایندگان آن را منتخبان انجمن استان تعیین می کنند. نمایندگان انجمن استان نماینده منتخب انجمن شهر هستند و نمایندگان انجمن شهر نماینده منتخب روستا یا دهستان. ترکیب نمایندگان مهیستان (مجلس) ملی از جمع نمایندگان منتخب ایالت ها تشکیل می شود. در رأس هر ایالت یک «امیر» یا رئیس قوه اجرائی قرار دارد. او منتخب مهیستان آن ایالت است. مهیستان ایالتی صاحب همه اختیارات اداره ایالت است، مگر آنچه بر اساس «پیمان ملی» (قانون اساسی) باید در سطح ملی تعیین بشود. پیمان ملی در مجمع عمومی مهیستان امیران، مهیستان ملی و قضات ارشد و با اکثریت دو سوم آراء در مهیستان ایالتی تصویب و در هر دوره ۲۵ ساله در کنگره ملی مرکب از مهیستان های کشور به روز درآورده می شود. تفسیر قانون اساسی و حل اختلاف ها توسط دو سوم نمایندگان مهیستان ملی صورت می گیرد. مهیستان ایالتی می تواند برای امور ملی طرح بدهد که در صورت موافقت مهیستان ملی تصویب می شود. رئیس قوه اجرائی کشور «امیر ملی» یا «امیر امیران» است که توسط نمایندگان مهیستان امیران انتخاب می شود. مهیستان ملی ارگان قانونگذاری ملی است. نمایندگان آن از منتخبان مهیستان های ایالتی تعیین می شوند. همان طور که می بینیم در طرح جامی انتخاب در همه سطح ها، به جز روستا پلکانی است. مهیستان ایالتی نیمی از قضات دیوان عالی هر ایالت را انتخاب می کند و نیم دیگر آن توسط مهیستان ملی برگزیده می شود. انجمن ها در همه سطح ها حق عزل نمایندگان خود را دارند. معادن زیر زمینی ثروت ملی است، ولی یک هفتم تا یک دوازدهم منافع آن صرف ایالت مربوط می شود. مهیستان امیران هسته شورای دفاعی کشور است. طرح دارای یک تقسیم بندی منطقه ای توسعه محور نیز هست که بنابر پیشنهاد اطاق بازرگانی، منتشر شده در ۱۳۹۷/۲/۱۶ روزنامه «دنیای اقتصاد» دارد. طبق آن کشور به نه منطقه اقتصادی بر اساس همگنی آنها تقسیم می شود. جامی توضیحی در باره نسبت این مناطق با ایالات نمی دهد. طبق این طرح فارسی زبان ملی است. تمام قوانین به این زبان نوشته می شوند. استفاده از زبان محلی در هر ایالت برای مقاصد آموزشی و رسانه ای آزاد است. آموزش زبان فارسی باید به ترتیبی انجام بشود که شهروندان دارنده حق رأی و حق انتخاب شدن به آن مسلط باشند. در صفحه ۱۳۹ کتاب مطلب دیگری زیر عنوان «همزیستی زبان و دین» آمده است که برای من نا مفهوم است: «هر ایالت در حوزه اختیار زبان (های) محلی آزاد خواهد بود». آیا گفته به این معنا است که هر ایالت می تواند زبان

یا زبان های محلی خود را انتخاب کند، یا مرز هر ایالت بر مبنای زبان تعیین می شود؟ نحوه برخورد نویسندگان به گروه های قومی نافی فرض دوم است. در طرح جامی هر نوع تبلیغ جدائی طلبانه ممنوع خواهد بود». جامی در یادداشتی که در ۹ فروردین ۱۴۰۲ در سایت زیتون منتشر کرد قوم یا ملیت گرایی را مغایر با سنت های ایرانی می خواند و آن را متأثر از اعمال نفوذ خارجی می داند.

۰۶ آنها که فدرالیسم استانی را ترجیح می دهند، ولی تعداد و حدود استان ها را تعیین نمی کنند .

پیشنویس قانون اساسی منسوب به شجریان که شامل ۵۸ ماده است و برای دوران گذار نوشته شده است یک نمونه از این گرایش است. نظام پیشنهادی آن فدرالیستی غیرقومی است. حکومت میان مرکز و شوراهای منطقه ای، استانی، شهری و محلی تقسیم می شود. دولت مرکزی نمی تواند هیچ عضوی از دولت های منطقه ای، استانداری، شهرداری و محلی را برکنار کند، مگر به حکم دادگاه. همین محدودیت دست استانداران در مورد شوراهای پائین دست را هم می بندد. شوراهای می توانند مستقلاً دست به وضع مالیات بزنند و درآمد حاصل از آن را با رعایت «قوانین فدرالیسم» به مصرف حوزه اداری خود برسانند. پیشنویس به این که ایران از قومیت های مختلف تشکیل شده است اذعان دارد، ولی آنها را بخش های یک ملت واحدی می داند که ریشه در تاریخ دارد. این طرح پیشنهادی برای تعیین مرز - زبانی، قومی، آمایشی یا غیر قومی - میان مناطق و استان ها ندارد. فارسی زبان رسمی کشور است. قومیت های دیگر حق دارند فرزندان خود را به زبان مادریشان آموزش بدهند. دولت انتقالی ایران مرکب از یک مجمع ملی، یک شورای ریاست جمهوری یا شورای وزیران و نخست وزیر و قوه قضائیه می باشد.^{۵۵}

در سال ۱۳۸۱ «شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران» پیشنویسی برای «قانون اساسی جمهوری فدرال ایران» بر مبنای الگوی قانون اساسی آلمان طرح کرد که در بردارنده اصل های متعددی برای تقسیم قدرت میان حکومت مرکزی و استان ها و شورای عالی استان ها است. ما می توانیم در این جا به عنوان نمونه چند اصل اساسی تر آن را نقل کنیم: « نظام هر استان مبتنی بر قانون اساسی آن استان است. قانون اساسی استان ها باید با اصول جمهوری خواهی، دموکراتیک و عدالت اجتماعی و با روح قانون اساسی فدرال سازگار باشد [...] در استان ها، شهرها و بخش ها، مردم باید یک نهاد نمایندگی داشته باشند که از انتخاباتی عمومی، مستقیم، آزاد، برابر و مخفی ناشی می شود. [...] شهرها و بخش ها دارای این حق هستند که تمامی امور محلی را در چار چوب قانون به مسئولیت خود نظم دهند. انجمن های محلی نیز در چارچوب حوزه ی تکالیفی که قانون برای آنها تعیین کرده از حق خود گردانی برخوردارند. خود گردانی همچنین شامل اصل خود گردانی مالی می شود. [...] - دولت فدرال ضامن آن است که نظام مبتنی بر قانون اساسی در استان ها با قانون اساسی [...] سازگار باشد [...] اعمال اختیارات دولتی و انجام تکالیف دولتی، تا آنجا که این قانون اساسی قاعده ی دیگری را در نظر نگرفته یا مجاز ندانسته، امر استان ها است. [...] حقوق فدرال بر حقوق استان حق تقدم دارد. [...] مناسبات با دولت های خارجی امر دولت فدرال است. پیش از عقد [هر] قراردادی که به گونه ای ویژه به یکی از استان ها ربط پیدا کند باید نظر آن استان را به موقع جویا شد [هر امر] که از نظر قانونی به استان ها مربوط می شود، آنها می توانند با توافق حکومت فدرال با دولت های خارجی قرارداد ببندند». نویسندگان این طرح از این باور حرکت کرده اند که می توان از این الگو برای تدوین یک قانون اساسی فدرال و دموکراتیک برای ایران استفاده کرد. اما آنها برخلاف این واقعیت که الگوی قانون اساسی آلمان به تبعیت از یک پیشینه تاریخی معلومیت استان ها و مرزها حرکت کرده است سخنی در باره تعداد و مرزهای استان ها در ایران نمی گویند. ظاهراً آنها که مایل به تعیین مرزها بر حسب قوم ها نیستند راه دیگری برای حل این موضوع نیافته اند. مجید زربخش، یکی از تهیه کنندگان این پیشنویس در مقاله ای که با عنوان «ساختار فدرالی و مسئله ملی در ایران» چهار سال بعد از تدوین این طرح و در دفاع از آن نوشت بازهم در مورد تعیین مرزها سکوت کرد. او در این مقاله علت مخالفت تهیه کنندگان پیش نویس با تعیین مرزها بر حسب قومیت را این طور بیان می کند: «فدرالیسم بر اساس تقسیم به قلمروهای قومی، با توجه به آمیختگی تفکیک ناپذیر تاریخی، اقتصادی - اجتماعی در ایران و پراکندگی جمعیت قومی و ملی - که در بالا به آن اشاره گردید - و ناممکن بودن، یا ساده نبودن تعیین مرزهای داخلی، به جای حل مشکل، مشکلات و درگیری های ملی - قومی جدید و بی سرانجامی به همراه خواهد داشت. این گونه سیستم فدرالی نه مشکل را حل می کند و نه در جهت تحکیم همزیستی و همبستگی ملی است. از سوی دیگر نظام فدرالی بر اساس قلمروهای قومی، ملی، حتی با فرض تأمین خودگردانی در آذربایجان و کردستان و بلوچستان، پاسخگوی مسئله خودمدرییتی و چگونگی اداره ی امور در سایر مناطق نیست».^{۵۶}

۰۷. آنهایی که حامی فدرالیسم استانی هستند و تعیین مرزهای استان ها را به رأی مردم واگذار می کنند.

نظر داود غلام آزاد بهترین و صریح ترین نمونه برای این گروه است. او با رد آنچه خود «اتنوکراسی» می نامد خواهان آنچنان فدرالیسمی در ایران است که تقسیم اختیارات حکومتی از پائین ترین سطح های ممکن اجتماعی شروع شود.^{۵۷} به نظر داود غلام آزاد «فدرالیسم قوم سالار» نه تنها دموکراتیک نیست، بلکه بسیار غیر سازنده نیز هست، زیرا به جای دموکراتیزه کردن حاکمیت ملی فقط عقب ماندگی عادات و روحیات قومگرایانه افراد درگیر در مبارزات دموکراسی خواهی را تقویت می کند. در این نظام افراد نه به عنوان شهروند، بلکه به عنوان عضو قوم وجود دارند. تأکید بر قوم از این جهت هم که راه به سنت می دهد با شهروند بودگی افراد مغایرت دارد. غلام آزاد طرحی برای ساختار اداری مورد نظر خود ندارد. او همین قدر اشاره می کند که واحد های اداری بالاتر تنها جائی که در امور واحدهای پائین تر دخالت می توانند بکنند جائی است که پرکردن آن از دست پائین تر ها برنیاید.

در ۲۰۲۱/۱۲/۳ سایت «ایران امروز» «تفاهم نامه» ای را منتشر کرد که به امضای «جبهه ملی در خارج از کشور» و چند گروه سیاسی رسیده است. امضاء کنندگان این تفاهم نامه متعهد شده اند که «تمامی امکانات خود را بکار گیرند تا حاکمیت جمهوری اسلامی پایان یابد و حکومتی دموکرات و سکولار، جایگزین آن شود، آن هم با تقسیم حکومت مرکزی به شرحی که من، تا آنجا که به موضوع این مقاله ارتباط نزدیک تری دارند نقل می کنیم: تقسیم اختیارات و مسؤولیت ها در کشور، بر اساس «اصل تفویض اختیارات به پایین ترین سطوح ممکن اجتماعی» صورت می گیرد. واحدهای سطح بالاتر اداره اموری را بدست می گیرند که واحدهای پایین تر از اجرای آنها ناتوان باشند. بر مبنای این اصل تمام وظایف مدیریتی در صورت امکان به کوچکترین واحدهای مسئول در کشور تفویض می شود. نظارت، کنترل و هدایت امور محلی به عهده شوراهای روستا، دهستان، بخش، شهرستان، شهر و دولت استان است آنها خود منتخب مردم در واحد مربوطه اند. تقسیم مسؤولیت ها، ثروت و اختیارات میان دولت منتخب تمامی مردم ایران در یک طرف و مجلس های استانی، شوراهای شهری و روستایی، و مقام ها اجرائی منتخب مردم این واحدها صورت می گیرد. همه مردم و «قومیت» های ایران در قدرت سیاسی از سطح وزارت تا مدیریت شرکت دارند. مدیریت اموری که به کل کشور و همه استان ها مربوط می شود از جمله در زمینه های دفاعی، نظامی، سیاست خارجی، پولی، اقتصاد کلان کشور و همگون سازی سطح زندگی در تمامی استان ها به دولت مرکزی منتخب ملت ایران تعلق دارد. از سلامت و بالندگی زبان فارسی به عنوان زبان مشترک ایرانیان محافظت فعال می شود. زبان های دیگر همه میراث فرهنگی، گنجینه ملی و نمادهای هویت ملی مردم ایران هستند. اما تصمیم تحصیل به زبان مادری در کنار تحصیل به زبان فارسی با در نظر گرفتن بودجه و امکانات و حقوق کلیه گروه های اقلیتی و باشندگان در هر استان در صلاحیت دولت آن استان است. طرح دارای دو نهاد قانونگزاری است. مجلس شورای ملی، که بسته به جمعیت هراستانی، نماینده خواهد داشت و مجلس سنا با ۳ تا ۵ سناتور از هر استان به نسبت جمعیت آن. سناتورهای مجلس سنا را دولت های استانی تعیین می کنند. اداره امور داخلی هر استان به عهده دولت استانی است. هیچ یک از این نهادها، چه دولت مرکزی ایران و چه دولت های استانی و شوراهای محلی، حق دخالت در مسؤولیت های دیگری را ندارند. هر اختلافی در این زمینه می تواند به دادگاه قانون اساسی ارجاع شود که مرجع تفسیر و ناظر بر اجرای قانون اساسی است. تصمیم این مرجع لازم الاجراست. رئیس دولت هر استان از طرف مجلس های استانی و نمایندگان آن مجلس ها از طریق انتخابات آزاد و منصفانه در استان ها انتخاب می شود. «تفاهم نامه» برای دوره گذار از جمهوری اسلامی هم تدابیری را در نظر گرفته است که مهمترین آنها برگزاری انتخابات آزاد، منصفانه و دموکراتیک برای تشکیل مجلس مؤسسان و تدوین قانون اساسی دموکراتیک آینده کشور است. امضا کنندگان تعهد نامه عبارتند از: رضا حسین بر از «جبهه مردم بلوچستان»، فرامرز بختیار از «حزب لرستان و بختیاری»، جوما بورش از «خیزش ملی ترکمن صحرا»، کامبیز قائم مقام، بهمن مبشری و همایون مهمنش از «سازمان های جبهه ملی ایران در خارج از کشور»، ضیاء صدراشرافی از «کانون فرهنگی آذربایجان»، عباس فیض از گروه استادان، نامدار بقایی یزدی از گروه دوستداران ایران و محمد رضا آرین از گروه هدایتگران. بد نیست بدانیم که این طرح که با تأسی به قانون انجمن های ایالتی و ولایتی سال ۱۲۸۵ ه. ش. و قانون اساسی آلمان نوشته شده است با مخالفت شورای مرکزی جبهه ملی ایران به این دلیل رو به رو شده است که «فکر جدا سازی مناطق و اقوام و استان های کشور را متبادر می سازد».^{۵۸}

نظریه میثم بادامچی را هم می توان به علت مشکلاتی که او برای فدرالیسم چند ملیتی در حال حاضر می بیند در این گروه جا داد. او در مقاله «عوامل موفقیت فدرالیسم چند ملیتی در غرب و فقدان آنها در خاور میانه» که در ۷ تیر ۱۴۰۰ منتشر شد این نوع فدرالیسم را در حالتی نمی بیند که بتواند دو دغدغه عدالت و امنیت را یک جا تأمین کند. این کار در صورتی امکان تحقق می یابد که یک امنیت فرامنصفه ای به وجود بیاید؛ برنامه ای که اجرائش ممکن است چند دهه طول بکشد. علت دیگری که بادامچی می بیند وجود تمایل های تجزیه طلبانه، الحاقگرایانه و غیر دموکراتیک برخی گروه ها در میان برخی از قوم ها است. بادامچی با تأسی

به نظریه کیمیلیک جامعه شناس کانادائی می نویسد «هر نظریه مطلوبی در مورد حقوق اتنیک های ایران باید دو ویژگی داشته باشد. یکی این که به حقوق بشر و دموکراسی احترام بگذارد و دیگر این که باید دغدغه امنیتی را لحاظ بکند».^{۵۹} شرح همین نظریه را می توان در مقاله دیگری از بادامچی که در ۲۰ مرداد ۱۳۹۱ در سایت «رادیو زمانه» منتشر شده است مطالعه کرد. او در این مقاله با مقایسه میان فدرالیسم کانادائی و آمریکائی و این سوال که کدام یک برای ایران مناسب تر است به همین نتیجه رسیده بود. بادامچی در مقاله «تأملی در امکان بی طرفی "شاهزاده" رضا پهلوی و نظام شاهی»، منتشر شده در فیسبوک می نویسد «احیای قانون انجمن های ایالتی و ولایتی در شکل یک ساختار جمهوری دموکراتیک سکولار را می شود در زمره یکی از بهترین راه حل ها دانست». او توضیح بیشتری در باره مرز انجمن ها نمی دهد. این مدل به مطالبات گویندگان به زبان های غیر فارسی هم حساس است.

۰۸ آنها که تمرکز زدائی استانی را بر فدرالیسم ترجیح می دهند.

یک نمونه آن را می توان در طرحی که اردشیر دولت به عنوان «مدل قانون اساسی جمهوری دموکراتیک ایران» در ۱۲ فصل و ۱۴۹ اصل ریخته است دید. مطابق این طرح اداره کشور توسط حکومت مرکزی، شوراهای ده، بخش، شهر، شهرستان، استان و شورای عالی استان ها با اختیاراتی که قانون تعیین می کند انجام می شود. شورای عالی استان در حدود اختیارات و وظایف خود طرح هائی تهیه و از طریق دولت به مجلس ملی پیشنهاد می کند. انتصاب استانداران، فرمانداران، بخشداران و سایر مقامات کشوری در اختیار دولت مرکزی است. آنها در حدود اختیارات شوراهای ملزم به رعایت تصمیم های آنها هستند. فارسی زبان رسمی کشور است. کاربرد زبان های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های جمعی آزاد است. همین طور تدریس ادبیات آنها در کنار فارسی.^{۶۰} از آنجا که این طرح حدود و تعداد استان ها را تعیین نمی کند می توان تصور کرد که طراح نظر بر تعداد و حدود استان های موجود دارد.

نمونه دیگر پیشنهاد شیرزاد با ۱۲ فصل و ۲۶۷ اصل برای یک نظام پادشاهی غیر انتخابی، یا یک جمهوری است. در این طرح پادشاه برای مدت ده سال توسط مردم انتخاب می شود و برای استمرار سمت خود نیاز به انتخابات مجدد دارد. در صورتی که رأی مردم به حکومت جمهوری پارلمانی تعلق بگیرد کلیه حقوق پادشاه به رئیس جمهور اختصاص می یابد و کلیه حقوق پادشاهی ایران در سایر اصول قانون اساسی حذف می گردد. سمت پادشاه نمادین است. پادشاه نماد ایرانی یکپارچه، متحد، متمدن و متعهد و نماد وحدت ملی، تمامیت ارضی، میهن و دگر دوستی است. پیشنهاد شیرزاد مدیریت شهرها و مناطق را به شوراهای شهری و منطقه ای و قومیت های مختلف ایرانی واگذار می کند، ولی مشروط به اینکه هیچ کدام از این حقوق نافی قوانین و مقررات ملی نبوده و مخالف اصول آزادی و دموکراسی و احترام به حقوق بشر نباشد. اعضای این شوراهای با انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم از طرف ساکنان محل برای مدت چهار سال انتخاب می شوند. شوراهای به دولت در زمینه سیاست های منطقه ای و شهری مشورت داده و امور مدیریتی شهرها را تسهیل و تسریع می کنند. غرض از واگذاری مدیریت، از جمله یکی هم اقدام برای تشکیل ملتی یکپارچه و متحد و برابر و برادر و عاری از هر گونه تبعیض قومی و بومی است. شهروندان متعلق به اقلیت های قومی و قبیله ای یا زبانی و گویشی می توانند از زبان، فرهنگ و رسوم و آداب خاص خود در اجرای مراسم فرهنگی و اجتماعی استفاده کنند. با این که جمله واگذاری مدیریت شهرها و مناطق به شهرها و قومیت ها می تواند این برداشت را توجیه کند که برای شیرزاد قومیت معیار تقسیم بندی کشور به مناطق است، ولی او هیچ توضیح بیشتری در این باره و درباره تقسیم بندی کشور نمی دهد. اختیارات نسبتاً کمی که پیشنهاد او به شوراهای می دهد گذاشتن آن در این گروه را معقول تر می نمایاند. قوه قانونگذاری در این پیشنهاد متشکل از دو نهاد است. ۱- شورای عالی ملی، ۲- مجلس شورای ملی. تفسیر قانون اساسی به عهده شورای عالی ملی است و با تصویب دو سوم اعضای آن قطعیت می یابد. شورای عالی ملی می تواند قوانین مجلس شورای ملی را که مغایر با قانون اساسی و اصل آزادی و دموکراسی تشخیص داده می شود لغو کند. شورای عالی ملی عالی ترین مرجع رسیدگی اختلافات بین قوای حاکم بر کشور است. تعیین ریاست قوه قضاییه و تعیین ریاست نیروهای انتظامی بر عهده شورای عالی ملی است. مجلس شورای ملی ایران عالی ترین مرجع قانون گذاری کشور و مظهر تام و تمام اراده مردم ایران است. انتخاب وزیران توسط رئیس جمهور انجام می شود، ولی منوط به رأی اعتماد مجلس شورای ملی است. اعمال قوه مجریه از طریق رئیس جمهور و وزرا است و ریاست هیأت وزیران با

رئیس جمهور است. رئیس جمهور توسط مردم از طریق انتخابات آزاد، عمومی، عادلانه، مخفی و مستقیم برای مدت چهار سال انتخاب می‌گردد.

بهرور کلاتری در «دفاعیه لرزان قوم پرستی» با فدرالیسم قومی از آنجهت مخالف است که این نظام تنها نظر بر آرایش حقوق اداری دولت و حکومت مرکزی دارد، نه بر محتوا و خصلت دموکراتیک آن. آنچه طرفداران فدرالیسم قومی می‌خواهند دست یافتن به قدرت محلی است. آنها به امور رفاهی و خدماتی توجه ندارند. کلاتری از یک طرف معتقد به خودی سازی و آمیزش وسیع مردم ایران است، طوری که با هیچ دستگاه قوم سنجی نتوان غلظت تعلق قومی آنها را اندازه گرفت. او در طرف دیگر با اشاره به نقشه های جغرافیائی «مجموع» قومگرایان معتقد است که فدرالیسم قومی به علت اختلاف در مرزها به جنگ می‌کشد. کلاتری خواهان برون رفت از دریچه تنگ منافع ملی و قومی است. به نظر او ناسیونالیسم نه تنها ربطی به آزادی و رهایی انسانها ندارد، بلکه خود مانعی است برای نیل به این مقصود.^{۶۱}

اسماعیل نوری اعلاء که زمانی پیشنهاد حل مسئله از طریق تشکیل «ایالات متحده ایران» در راستای سیاست عدم تمرکز می‌داد بعداً در نقش سخنگو و مؤسس «جنبش سکولار دموکراسی ایران» و «حزب سکولار دموکرات ایرانیان» نیز مخالفت خود را با «کنگره ملیت های ایران فدرال» ابراز کرد. به نظر او آنچه کنگره می‌خواهد فدرالیسم نیست، بلکه کنفدرالیسم است. زیرا تنها در این صورت است که واحد های عضو حق جدائی از یکدیگر دارند. این که کنگره مزبور از حق جدائی حمایت می‌کند دلیل اعتقادش به کنفدرالیسم است. نوری اعلاء با این که فکر می‌کند که نام برخی از استان های ایران دلالت بر قومیت ساکنان آن می‌کند مخالف نامیدن استان بر این مبنا است. زیرا اقوام ایران حالا دیگر تنها در جایگاه سابق خود زندگی نمی‌کنند، بلکه در استان های دیگر نیز پراکنده اند. نوری اعلاء فدرالیسم را به معنی خودگردانی استان ها تعریف می‌کند. او می‌نویسد گرچه واژه فدرال هیچ ربطی به تجزیه طلبی ندارد اما به علت تأثیر شوم استالینیسم بر آن بهتر آن است که به کار برده نشود. هر جا که بحث ائتلاف پیش می‌آید باید رسماً اعلام شود که حزب مورد نظر خواهان حق خودمختاری استان تابعه خود و حق تعیین سرنوشت برای مردم آن نیست، بلکه خواستار خودگردانی استان و تبعیت سرنوشت آن از سرنوشت کشور است.^{۶۲} نوری اعلاء در مقاله «چرا تعهد به حفظ تمامیت ارضی کافی نیست» با ارائه همین گونه دلیل ها منکر تعهد احزاب عضو کنگره نامبرده به تمامیت ارضی ایران است.^{۶۳}

آنچه علی کشتگر در «نغمه شوم تجزیه ایران»، منتشر شده در «ایران گلوبال» (۲۰۱۲/۹/۳) نوشته است در همین گروه جا دارد. او با استناد به توافق نامه حدک و کومله و نقل قول هائی از آن که ناظر بر ایجاد کشور مستقل کردستان به عنوان هدف نهائی است و کشورهای مستقل کردی در چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه را به عنوان هدف «میان- زمانی» این دو حزب اعلام می‌کند این دو حزب را تجزیه طلب می‌داند. استفاده آن دو از حق تعیین سرنوشت دلیل دیگر او ست. مقاله در عین حال حاوی نقدی هم به رضا پهلوی است، چرا که او با اعضای کنگره ملی کردهای شمال آمریکا توافقنامه ای امضا کرده است. کشتگر در ادامه می‌نویسد: «امروز دیگر هر فرد ایرانی به خوبی می‌داند که چنین مفاهیمی چون "فدرالیسم"، "حقوق ملی" و "مناطق قومی"، "جنبش رهایی بخش ملت کرد"، "هویت و حقوق سیاسی ملت کرد"، "مسئله ستم ملی در کردستان" و "حقوق ملی ملیت های ایران". [...] نغمه شوم تجزیه ایران می‌باشند».

محمد سهیمی در مقاله «تجزیه طلبان و فدرالیست های ایرانی» با وجود این که تبعیض های قومی در ایران را قبول می‌کند معتقد است که شکل اصلی تبعیض در ایران تبعیض در میان خودی ها و غیر خودی ها است. او مخالف وجود ملیت های مختلف در ایران است و اعتقاد به آن را به «تجزیه طلبان» نسبت می‌دهد. به نظر او قومیت های همیشه بخشی از ایرانیان بوده اند. او فدرالیسم را به اسب تروا تشبیه می‌کند، چرا که در نهایت به تجزیه منجر می‌شود. یکی از دلیل هائی که او برای توجیه نظر خود ارائه می‌دهد روابط سازمان های قومی خارج از کشور با مقامات آمریکائی، اسرائیلی و عربستانی است.^{۶۴}

بابک امیرخسروی، در یک رویکرد رومانتیک به تاریخ ایران، با دیدی نیمه ازیلیگرایانه به قدمت ملت در ایران در مقاله «درنگ‌هایی درباره اقوام ایرانی و ساختار دولتی آینده»، منتشر شده در تاریخ ۱۶ تیرماه ۱۳۸۶ در وبسایت «شما» طرح فدراسیم قومی را برای ایران نامناسب و زیان بار می‌داند. نا مناسب زیرا «فدرالیسم هر جا مطرح شده، هدف و انگیزه‌ای جز رسیدن به یگانگی و دولت واحد نداشته است و همواره از سوی واحدها یا ایالت‌های جدا از هم و مستقل و حاکم (sovereign)

انتخاب شده است که به دلایل و انگیزه‌هایی تصمیم به یکی شدن» در یک دولت واحد گرفته‌اند. این در حالی است که دولت واحد در ایران «قرن‌هاست» که «تکوین یافته و شکل گرفته است. تشکیل دولت واحد در ایران، به طور عینی، دستاوردی مترقی و فرجام یک روند طولانی در پیکار برای پایان دادن به سیستم خانخانی و ملوک‌الطوایفی است». در چنین صورتی طرح قدرالایسم قومی نه تنها قیاسی مع الفارق است، بلکه در وضعیت جغرافیای سیاسی کشور، در لحظات بحرانی و ضعف حکومت مرکزی و تحریکات دائمی کشورهای همسایه می‌تواند استقلال و تمامیت ارضی ایران را دچار مخاطره نماید. تاریخ هفتاد سال اخیر ایران شاهد این مدعا است. با این همه امیر خسروی مخالفتی با برچیدن بساط تمرکز دولت ندارد. زیرا او نیز عدم تمرکز دولت در ایران را دارای پیشینه‌ای به قدمت تاریخ مدون ایران می‌داند «ساتراپ‌ها در زمان امپراطوری هخامنشیان، شهریان به هنگام اشکانیان (با دو مجلس که حدود اختیارات پادشاه را تا حدی کنترل می‌کردند)، مرزبانان در دوره ساسانیان و سیستم ممالک محروسه از اواخر صفویه تا انقراض سلسله قاجار نمونه‌ها و اشکال مختلف آن است». بنابراین «دولت غیرمتمرکز بر اساس اعطای اختیارات نسبتاً وسیع به همه ولایت‌ها در تصدی و اداره امور داخلی و محلی، مناسب‌ترین ساختار دولتی در شرایط ویژه ایران است». حال اگر خواننده انتظار داشته باشد که امیر خسروی پیشنهادی برای نوع مناسب تمرکززدائی در ایران کنونی بدهد بی پاسخ می‌ماند. او برای این امر ضروری پیشنهادی ندارد، ولی در عین حال لازم می‌داند که «در بافت قومی ایران، اقدامی در جهت خواست‌های به حق آن‌ها و تقویت روح تفاهم و دوستی و هم‌بستگی میان مؤلفه‌های مختلف متشکله ایران» صورت بگیرد. او هشدار می‌دهد که برای «گذار از نظام استبدادی ریشه‌دار کنونی به سوی جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک که در آن» باید با احتیاط عمل کرد و گام به گام پیش رفت. آنچه لازم است پرهیز از ارائه طرح‌هایی نظیر فدرالیسم که مغایر با واقعیت عینی و سیاسی-اجتماعی کنونی کشور است. از مقاله دیگری که امیر خسروی در وبسایت «بنیاد همایون» در سوم آذر ۹۱ منتشر کرد می‌توانیم به این نتیجه برسیم که پیشنهاد او ناظر بر تمرکز زدائی به صورت تقسیم قدرت دولت در میان استان‌های موجود است.^{۶۵} او در همین مقاله بار دیگر مخالفت خود، نه تنها با تقسیم مردم ایران میان ملت‌ها، بلکه ملیت‌های مختلف را هم ابراز می‌کند «"ملیت" مرحله‌ای بینابین قوم و ملت نیست! ومعنائی «جز تعلق هر شهروند به یک ملت معین ندارد. لذا به کارگیری آن چیزی جز «کثیرالمله» انگاشتن ایران نیست. امیر خسروی مخالفت خود با فدرالیسم را در ورودی که دو سال بعد (۳ آوریل ۲۰۰۹) به گفتگوی میان امیر حسین گنج‌بخش و عبدالستار دوشوکی انجام داد نیز به زبان آورد. او گفت: «فدرالیسم بدیل تمرکز قدرت نیست. برای ایران راه‌های بهتری موجود است».

سام قندچی که روزگاری به عنوان یک آینده نگر طرفدار «جمهوری فدرال دموکراتیک و سکولار در ایران» بود در مقاله‌ای که در ۱۵ نوامبر ۲۰۰۸ در سایت «ایران گلوبال» منتشر شد اعلام کرد «ممکن است جنبش سراسری ایران مجبور شود طرح فدرالیسم را از اهداف خود حذف کند». این در صورتی است که نیروهائی نظیر کومله و حدک به روشنی تمام بر علیه «حکومت قومی» و تجزیه طلبی پژاک موضع نگیرند «و همکاری خود با "کنگره ایران فدرال" را ادامه دهند». به نظر او فدرالیسم قومی یک جریان واپسگرا و تجزیه طلب است و به طرح مطلوب فدرالیسم استانی لطمه می‌زند. قندچی، علاوه بر این مخالفت خود را با تشکیل کشوری به نام کردستان در دنیا اعلام می‌کند. دلیل او نبود کشورهائی به نام آسور یا فارس است. به نظر او «حدک و کنگره ایران فدرال و همه احزاب قومی آشکارا نژادپرستی را رشد می‌دهند و راهشان در زمان قاضی محمد هم غلط بود». احزاب و سازمان‌های سیاسی باید بر مبنای پلاتفرم سیاسی پدید آیند و نه بر مبنای قومیت یا مذهب.

۹. آنها که مخالف تقسیم مردم ایران به قوم‌ها و ملت‌ها هستند.

علی شاکری یکی از آنها است. او در مقاله «ملت ایران یک واقعیت تاریخی انکار ناپذیر» منتشر شده در سه بخش در سایت «ملیون ایران» با برداشتی ازلی گرایانه از مفهوم ملت کاربرد فدرالیسم در ایران را مردود می‌داند، زیرا به نظر او «فدرالیسم یعنی اتحاد میان نواحی جدا از یکدیگر، چنانکه می‌توانند نپیوندند و جدا بمانند». این در حالی است که «ایران حتا پیش از قانون اساسی مشروطه و بدون آن نیز ملتی واحد و به هم پیوسته بود». او از این برداشت نتیجه می‌گیرد که کاربرد «"کلیشه" هائی چون خلق، ملیت و با اندکی تخفیف قوم "واژگان مسموم" دوره استالینیست‌های وطنی هستند». «ملت ایران ابتدا مبتنی بر تاریخ و فرهنگ مشترک» ملتی باستانی است که از مشروطه به این سو بر پیمان مدنی قانون اساسی استوار شده

است. شاکری برای تأکید بر اهمیت فرهنگ مشترک در تشکیل ملت به فیخته، فیلسوف رومانتیک آلمانی تأسی می کند و به این نتیجه می رسد که «ملت ما حاصل درهم تنیدگی فرهنگی و تاریخی چند هزار ساله تیره ها و تبارهای ایرانی و خویشاوندی تنگاتنگ آنها است». پس ملت ما نتیجه جمع جبری آنها و همسایگی جدا از هم آنها نیست. «این گونه کلیشه ها کار را به همان فدرالیسم می کشاند». یکی دیگر از واژگان، به نظر شاکری «تقلبی و شوم» «ملیت های ساکن ایران» است، یا «اقلیت های ملی ایران»، یا «کشور کثیرالمله»، اینها «جز ترجمه هایی از زبان روسی دولتی نیست».

به نظر شاکری «یکی دیگر از شگردهای منکران وجود ملت ایران استعمال واژه ای اقلیت و تکرار بی نهایت آن است». شگرد است، زیرا «اگر اقلیتی وجود دارد پس باید در مقابل آن اکثریتی هم وجود داشته باشد». اگر منظور منکران از «اکثریت» فارس ها هستند منظورشان سهوی است. زیرا «فارس اگر به معنی فارسی زبان به کارنرود بی معنی است. یعنی نه یک قوم است و، بطریق اولی، نه یک "قوم اکثریت"»، بلکه آنچه «اینان با لفظ عامیانه ای «فارس» از آنان یاد می کنند، «یک تیره و تبار و قوم» نیست. «فارسی زبان» که گذشتگان ما او را "پارسی گوی" می نامیدند مردمانی بودند که در سراسر سرزمین پنهانور ایران، از جنوب دریاچه ی خوارزم - آرال کنونی - و سیردریا یا سیحون - تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان کنونی - و خراسان بزرگ شامل افغانستان و خراسان کنونی، تار و همدان و اصفهان و فارس و کرمان به زبان کهن، غنی و زیبای فارسی یا دری سخن می گفتند. برخلاف همه ای ادعاها این زبان هرگز به احدی تحمیل نشده است». فارسی زبانان یک قوم نیستند، «و قوم و تبار دیگری هم که اکثریت باشد وجود ندارد، بدون وجود یک اکثریت، اقلیت هم معنی ندارد». «در جامعه ای ما تیره های محلی و تبارهای زبانی وجود دارند، اما همه ای آنها از هر حیث ایرانی هستند، و در ایرانی بودن چیزی از یکدیگر کم ندارند؛ هیچ نتیجه ای سیاسی هم بر وجودشان مترتب نیست. آنها همواره و در طول سده ها و هزاره ها درهم تنیده شده و با هم زیسته اند و آنچه در روابط آنها جایی نداشته است دشمنی یا حتی برتری جویی نسبت به هم بوده است».

شاکری انقلاب مشروطه را «دلیل پیوند مردمان مناطق مختلف ایران» می داند که «به بهترین وجه نمایان شد. در نهضت مشروطه از ابتدا تا به آخر، مردم همه ای مناطق، دست در دست یکدیگر، فعالانه شرکت داشتند و بهترین نشانه ای آن تشکیل انجمن هایی بود که برای پیشرفت این نهضت در همه ای ایالات و ولایات به وجود آمد. شاکری از بررسی فرآیند تشکیل ملت در اسپانیا، آلمان و روسیه نیز به این نتیجه می رسد. در مقایسه با این ملت ها، «ایران کهنی که، اگر مبداء تاریخ آن را نه کشور پارس و نه کشور ماد، بلکه کشور ایران کورش بگیریم، قدیمی ترین ملت جهان شمرده می شود و در عصر مدرن نیز با نهضت مشروطه بار دیگر وحدت خود را با تصویب قانون اساسی مشروطه به وحدتی مدنی تبدیل کرد، به رغم سانحه ای رفع شدنی ولایت فقیه، نه از حیث یگانگی تاریخی - فرهنگی و نه از جهت دستیابی به وحدت مدنی - دموکراتیک اگر از بسیاری از کشور-ملت های جهان جلوتر نباشد از این دیدگاه خاص، یعنی وحدت ملی، از هیچ ملت دیگری کم ندارد».^{۶۶}

۱۰ طرفداران جمهوریخواهی شهروندی

به عنوان یک نمونه برای این گروه به سه مقاله از محمد رضا نیکفر رجوع می کنیم که در بهار و تابستان ۱۳۹۶ در وبسایت «رادیو زمانه» منتشر شدند: ۱، «ناسیونالیسم، فدرالیسم و حق تعیین سرنوشت - بررسی انتقادی»، ۲، «سیاست هویتی و تجزیه طلبی»، ۳، «مردم و ملت». ^{۶۷} نیکفر با رد نظریه ذاتیت و ازلیت جماعت های ملی و قومی و برساختی و مدرن بودگی هر یک از آنها هر سیاستی را که بنا بر اصالت و قدمت قوم ها و ملت ها دارد مورد سؤال قرار می دهد. ناسیونالیسم، قوم گرایی، هویت طلبی، اصرار بر حق تعیین سرنوشت تا جدائی و فدرالیسم سیاست هایی هستند که او در مقاله های نامبرده سعی در ابطال آنها می کند. اعتقاد نیکفر به برساخت بودگی ملت ها، قوم ها و هویت ها آنچنان استوار است که به نظر او وجود «عناصر پیشا ملی» و پیشا مدرن نیز موجب خلل آن نمی شود، زیرا آن عناصر هم، آنجا که به مصرف برساخت ملت ها و قوم ها می رسند آنچنان دستچیده و برساخت هستند که به کار توجیه اصالت ملت ها و قوم ها نمی خورند. علاوه بر این «نظم باستانی نیز خود ساختگی بوده است و مبنای هیچ حقانیتی نیست». ۲

به نظر نیکفر ناسیونالیسم ها با بر ساخت ملت وسیله ای می سازند که به کار تشکیل دولت بخورد. به نام آن سخن بگویند، آن را رهبری کنند، اراده رهبری را اراده ملت جا بزنند و به نام آن «تفرقه افکنان» را سرکوب کنند. «ناسیونالیسم می تواند انسانی ترین آرمان ها را به گند بکشد. ناسیونالیسم منبع مشروعیت دهی به همه دیکتاتوری ها در عصر جدید است». ناسیونالیسم فریبنده است، زیرا رهایی فرد را مشروط به رهایی ملی می کند. این در حالی است که «چیزی به اسم رهایی ملی وجود ندارد». آنچه هست رهایی جمعی است که آن نیز جز به واسطه «برپایی دموکراسی، صلح و نظام همبستگی اجتماعی» ممکن نمی شود. «ناسیونالیسم «در نهایت یک کارکرد دارد: حفظ بخشی یا انبوهی از ترس ها، پیش داوری ها، خرافه ها و نفرت های گروهی». ناسیونالیسم جامعه (Society / Gesellschaft) را به جماعت (Community / Gemeinschaft) و مردم را به ملت تبدیل می کند و با این عمل مانع رهایی شهروندان آزاد می شود.

به نظر نیکفر سیاست هویت نیز نوعی سیاست بنیادگرایانه است. این سیاست تنها در یک صورت مثبت و قابل پشتیبانی است. «آنجایی که [...] بر زمینه عمومی مبارزه برای آزادی و عدالت» در جهت تعدیل و رفع تبعیض حرکت می کند. در طرف دیگر کار هویت طلبی به تقابل یک هویت با هویت دیگر و تمایل آن به خشونت می کشد، «به ویژه آنجایی که سیاست هویت به سیاست قدرت» تبدیل شده «و همراه با این تبدیل، گفتار آن استراتژیک» می شود. «سیاست هویت در تضاد با برداشت مدرن لیبرال از ملت است» سیاست هویت جامعه را به جماعت تبدیل می کند و افراد را در سلک فرقه ای به نام «ملت» درمی آورد. سیاست هویت آنجا که پایه بر یک اقتصاد معیشتی خودکفا و حمایت یکپارچه یک خلق منسجم ندارد «تنها در صورتی می تواند بایستد و پیشروی کند که از پشتیبانی فعال خارجی برخوردار شود. «جنگی که به راه می افتد در معنای دقیق کلمه «جنگ داخلی» نیست، و سرنوشت آن در «داخل» تعیین نمی شود. «داخل» در آن مفهوم مکانی و استراتژیک آن دیگر وجود ندارد». نیکفر در نقد «بنیاد قرار دادن هویت قومی و نژادی و ملی» تا آنجا پیش می رود که آن را «گونه ای مابعدالطبیعه سخت» می خواند. منطق آن «تفاوتی با منطق بنیادگرایی دینی ندارد. ملی گرایی و دین گرایی رادیکال هر دو از سیاست هویت پیروی می کنند». نیکفر در ادامه حرکت از تفکیک «مردم» از «ملت» و «جامعه» از «جماعت» به این نتیجه می رسد که «در عنوان هایی چون «حق خودمختاری ملل» و «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» خلط بحث صورت گرفته است، به این شکل که حقی که به «مردم» اختصاص داشته را به «ملت» واگذار می کند. «ناسیونالیسم پایه برای ایدئولوژی دارد».

یکی از نمودهای دیگر ناسیونالیسم در دوره جهانی شدن، پدیده تجزیه طلبی است که با استقلال طلبی دوره مبارزه با استعمار تفاوت دارد. اینجا دیگر مبارزه با استعمار و امپریالیسم مطرح نیست، هر چند معمولاً داستان را به شکلی روایت می کنند که بتوان مفهوم های مثبت و متریقی آن دوره را حفظ کرد و تجزیه طلبی کنونی را از مقوله جدایی خواهی و استقلال طلبی پیشین دانست. به نظر نیکفر هر گرایشی به جدایی و تقابل در مناسبت قومی به شکست یا تعلل در برپایی دموکراسی و دولت اجتماعی منجر می شود. «در سطح فردی خلاصه کردن هویت خود در هویت قوم خویش و نفرت از اقوام دیگر ریشه در ناتوانی و شکست در شخصیت یابی موزون و جهت یابی خوشنودی آور در زندگی دارد». آن که می خواهد جدا شود می گوید راه رهایی را در پیش گرفته، و آن که مقابله می کند به زعم خود دارد توطئه ای را خنثی می کند. هر دو در این مورد همنظرند که دلایلی کافی برای رویارویی و واکنش دارند. در اینجا ما با جنگ خیر و شر مواجه نیستیم. هر دو شر هستند. اتوماتیسمی به این شکل که قومی که خود را زیر ستم می بیند، در خیزش و جدایی برحق است، جدایی او امری دموکراتیک است، و به دموکراسی ره می برد، وجود ندارد. همه شعارهای رمانتیک عصر ناسیونالیسم دروغین هستند؛ آنها به جنگ و دیکتاتوری راه برده اند.

نکته دیگری که نیکفر تأکید بر آن را لازم می داند این واقعیت است که در دوره کنونی تعیین سرنوشت یک مسئله داخلی صرف نیست. او در بیان این نظر تا آنجا پیش می رود که می نویسد حق تعیین سرنوشت «در خارج تعیین می شود». این امر یک تغییر ساده نیست و برای تعیین سرنوشت، سرنوشت ساز است. همان گونه که دگردیسی حق خودفرمانی مردم به حق خودفرمانی ملت خسران بوده است، دست بالا یافتن سیاست خارجی در قبال سیاست داخلی لطمه و خسارت است. تجزیه طلبی در شرایط مشخص ما بدون خونریزی پیش نمی رود. جنگ داخلی درمی گیرد و در جنگ داخلی نه خون «ملت» که گویا در لامکان می زید، بلکه خون «مردم» می ریزد. از این نظر هم مهم است که به «مردم» برگردیم و با کمک این مفهوم دست به بازاندیشی در وضعیت بزنیم

نیکفر معتقد است که مسئله اقوام را به علت عنصر ستیزی که در زیر این عنوان قرار دارد نمی توان حل کرد، مگر به سبب ورود پیشاپیش عنصر صلح و تفاهم در آن. در غیر این صورت کار مسئله، به احتمال زیاد به خونریزی، تروریسم و دخالت نیروهای بیگانه خواهد کشید. «دوره تنش، دوره کوتاهی نخواهد بود که با یک قیام توده‌ای به پایان رسد و پس از آن دوران خوشی آغاز شود». مسئله تبعیض قومی و زبانی «زیر مسئله عمومی تبعیض و پیشبرد مبارزه برای رفع آن به عنوان یکی از مؤلفه‌های مبارزه مدنی علیه تبعیض و بی‌عدالتی و خشونت» قابل حل است. واگذاری حل مسئله اقوام به دولت، آن طور که هنوز نیز معمول است موجب آن می شود که اقوام راه حق تعیین سرنوشت را در حق تشکیل دولت می جویند. اما طرح دولت‌محورانه مسئله قومی، فوراً مسئله را امنیتی و نظامی می‌کند و این مستقل از آن است که طرف‌های درگیری که باشند. «اکنون دیگر طرح دولت‌محورانه مسئله قومی همه زمینه‌های امکان موفقیت خود را از دست داده است. تنها امکان موفقیتی که در منطقه ما دارد، نمونه اقلیم کردستان عراق است، که بدون دخالت آمریکا و دیگر کشورها در عراق امکان نداشت پا بگیرد. حکومت همین اقلیم خودمختار برای تبدیل شدن به یک دولت مستقل باز به پشتیبانی خارجی نیاز دارد». از موضع دموکراتیسمی که با عصر جدید آغاز می‌شود چیزی که سوژه خودمختاری و حق تعیین سرنوشت است، نه ملت، بلکه مردم است.

نیکفر بر خلاف شاکری فدرالیسم را فاقد «مضمونی از پیش تعیین شده» می‌داند. زیرا «زمینه، شکل و کارکرد آن در کشورهای مختلف فرق می‌کند. شرط تشکیل «فدرالیسم پایدار و سازنده» در ایران برقراری صلح درونی و بیرونی است. «مرزها باید باز و آزاد باشند». اما برقراری صلح در منطقه میسر نمی‌شود، مگر اینکه همه نظام‌ها دموکراتیک شوند، و نظامی‌گری و دیپلماسی مخفی برچیده شود. فدرالیسم تفاهم‌آور، تبعیض‌زدا و سامان‌بخش تنها به دموکراتیک شدن کشور نیاز ندارد، بلکه به تشکیل کنفدراسیون کشورهای منطقه برای آزاد کردن عبور و مرور از مرزها، تشکیل پایتخت‌های فرهنگی و تفکیک آنها از پایتخت‌های سیاسی هم نیاز دارد. این به این معناست که ما برای منطقه به یک آرمان صلح نیاز داریم که آن را پی بگیریم. این آرمانی است که ما را به فعالیت برای دموکراتیک کردن منطقه می‌خواند.

نیکفر در حالی که محدود کردن هر زبانی را، «محدود کردن نمایش جهان و مراوده‌های انسانی» می‌داند تذکر این نکته را هم لازم می‌داند که «کسی که موضوع رشد را مطلق می‌کند، به جای زبان مادری باید به تبلیغ آموزش و رواج زبان انگلیسی بپردازد، و یا چینی» بپردازد. به نظر او «حق آموزش زبان مادری، حق گسترش و تقویت فرهنگی که شاخص آن یک زبان است، یک چیز است، و حق برخورداری از رفاه و رشد یک چیز دیگر».

۱۱. مشروطه طلب ها

یک نمونه مشروطه طلبانه تمرکز زدائی را می‌توان در قطعنامه کنفرانس اروپائی «حزب مشروطه ایران (لیبرال دموکرات)» دید، کنفرانسی که در روزهای ۱۷ و ۱۸ نوامبر ۲۰۰۷ در آنتورپن (بلژیک) برگزار شد. قطعنامه پیش از آن که به چگونگی تمرکززدائی بپردازد بر تمامیت ارضی ایران و آمادگی برای دفاع از آن تأکید می‌کند، آن هم با لحنی که راه را برای گمان بردن به آمادگی این گروه برای اتحاد حتا با نیروهای غیر دموکراتیک باز نگه می‌دارد، اتحاد به این منظور حفظ تمامیت ارضی را. قطعنامه دلالت بر این نظر دارد که تبعیض و سرکوبی متداول در جمهوری اسلامی زمینه مناسبی برای گروه‌های تجزیه طلب داخلی و نیروهای خارجی به وجود آورده است. به موجب این سند «حقوق اقوام ایرانی به موجب اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های آن در چهارچوب یک کشور (کشور یک پارچه ایران) و یک ملت (ملت ایران شامل شامل بر اقوام و مذاهب گوناگون) و یک نظام حکومتی غیر متمرکز - که ما آن را حکومت محلی اصطلاح کرده ایم می‌تواند رعایت شود»^{۶۸}. قوه قانون‌گذاری در منشور این حزب در دست دو مجلس ملی و سنا است. نمایندگان مجلس شورای ملی با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند. مجلس سنا متشکل از نمایندگان استان، با رأی مساوی است. تصمیم‌گیری در باره امور محلی در هر محل تا پایین‌ترین واحد تقسیمات کشوری توسط مردم محل انجام می‌گیرد. منشور در ادامه سنت انجمن‌های ایالتی و ولایتی قانون اساسی مشروطه، حکومت را میان مرکز در یک طرف و استان و شهرستان و دهستان و روستا، در طرف دیگر پیشنهاد می‌کند. واحدهای تقسیمات کشوری، امور محلی را از اجرای قانون تا خدمات اجتماعی مانند آموزش و بهداشتی و امور شهری و اجرای طرح‌های توسعه و مانده‌های آن که در صلاحیت حکومت مرکزی نیست با ارگانهای انتخابی خود اداره خواهند کرد. منشور در تقسیم بندی استانهای ایران جنبه جغرافیایی سنتی آن را در نظر داشته و علاوه بر نظر مردم هر محل، ملاحظات مربوط به توسعه اقتصادی را لحاظ می‌کند. با این همه منشور اشاره ای به تعداد و حدود استان ها و این که چگونه

می خواهد میان نظر مردم و ملاحظه جنبه سنتی جغرافیائی تقسیم بندی همسازی به وجود آورد نمی کند. طبق منشور ایرانیان و کسانی که اجازه اقامت در ایران دارند می توانند آزادانه در هر جای کشور سکونت کنند. در تخصیص منابع ملی میان استان ها به آنها که از امکانات کمتری برخوردارند باید بیشتر داده شود تا به میانگین ملی برسند. در ادامه سیاست عدم تمرکز، یک مجلس سنا با نمایندگان برابر از همه استان ها در کنار مجلس ملی در قانونگذاری شریک خواهد بود. یک نکته متناقض در این منشور تفکیک حکومت از حاکمیت است. آنچه میان دولت مرکزی و استان ها تقسیم می شود حکومت است، نه حاکمیت. حاکمیت حق مردم است. تناقض این نکته در عدم توجه به این واقعیت است که حاکمیت یک هستار انتزاعی نیست، بلکه در نظام دموکراتیک مورد تبلیغ حزب با اعمال آن توسط حکومت مرکزی و حکومت در استان ها، شهر ها و روستاها انضمامی می شود. طبق این منشور فارسی میراث ملی و زبان رسمی و آموزشی کشور است و هر ایرانی حق دارد در کنار آن به زبان محلی خود سخن بگوید و آموزش ببیند.^{۶۹} حزب مشروطه ایران خواهان پادشاهی رضا پهلوی است

یک گونه دیگر بیان نظریه مشروطه طلبان را می توان در نقدی هم که داریوش همایون در همین سال، ولی چند ماه قبل به پیشنهاد نویس سند «شورای جمهوریخواهان ملی» نوشت مشاهده کرد. او نویسندگان این طرح را متهم به قدم گذاشتن در راه گذار از یگانگی ملی به چند پارگی ملت می کند «کشوری یکپارچه را می کوشند نخست به نام فدرالیسم تکه تکه کنند [...] تا مرحله جدائی نهائی برسد». او در همین گفتار موضع بابک امیر خسروی را در مقابل آن سند می گذارد و از این که او مخالف دعاوی خودمختاری است ابراز خوشحالی می کند؛ همین طور از موضع محمد امینی و حشمت رئیسی، چرا که رئیسی «شمشیر زبانش را بر گرایش های ضد ملی از چپ و راست کشیده است».^{۷۰}

نقد نظر ها و طرح ها

آنچه در مقدمه این فصل لازم است اشاره به رویکرد تنوریک من به مسئله ملی است. زیرا از این دیدگاه است که من دست به سنجش نظر ها و طرح ها می زنم. من این رویکرد را در جلد های اول و دوم کتاب «ایرانیت، ملیت، قومیت» در مقدمه و متن شرح داده ام و در این جا با تذکری کوتاه آن را تکرار می کنم. به نظر من ملت ها ابتدا چیزی جز پدیده های مدرن و برساخته بر تبار و تاریخ سازی ها، استوره پردازی ها، حماسه سرائی ها، افتخارات پالائیده و قهرمان سازی های کم و بیش دلخواسته، نیستند؛ بر ساخته بر اغماض نسبت به اختلاف های طبقاتی، جنسیتی، فرهنگی، قومی و دینی در درون ملت ها، بر ساخته بر اساس فراموشی و انکار تاریخ شرارت ها و جنگ های داخلی، و بر ساخته بر ایجاد مرز های سیاسی میان انسان ها و آمدن ها و رفتن های آنها در طول زمان و مکان. من نمی خواهم با تأکید بر برساخته بودن ملت ها منکر تفاوت های واقعی سرزمینی، زبانی، فرهنگی، دینی و غیره میان گروه های گوناگون مردمان بشوم. منظور من نادرست بودن اعتقاد به ازلی و ذاتی بودگی ملت ها و جمع کردن مردم زیر یک نام است، نامی که اتفاقاً خود بر تفاوت ها و اختلاف ها سرپوش می گذارد، برخی را بزرگ می کند و برخی دیگر را ندیده می گیرد. با این همه باید تفاوت های زبانی، فرهنگی و حقوقی که از آنها حاصل می شود را قبول کرد و آنها را موقع تصمیم منظور داشت.

نا گفته نماند که آنچه در باره برساخت بودگی ملت ها گفته شد کم و بیش در باره قوم ها نیز صادق است. قوم ها نیز جز برساخته هائی حاصل شده از تجمیع جماعت های تیره ای، طایفه ای و قبیله ای ابتدائی در زیر نام های خاص نیستند، با همان مقدار از چشم پوشی از تفاوت ها، تاریخ و تبار سازی ها و انکار تبعیض های درونی. ملت ها و قوم ها یا برساخته توسط دولت ها هستند و یا توسط داعیان قدرت در میان رهبران سیاسی. آنها با استفاده از ناخشنودی های برآمده از تبعیض ها تیره ها، طایفه ها و قبیله ها را به اتحاد در زیر یک نام و یک بیرق فرا می خوانند و به مبارزه بر علیه عوامل تبعیض و دیگر های غیر خودی دعوت می کنند. موفقیت آنها، اگر حاصل بشود موفقیت در قوم و ملت و سازی است. قوم ها و ملتی هائی که از این راه به وجود می آیند دیگر آنچنان هستار هائی می شوند که گوئی از ازل اینچنان بوده و تا ابد اینچنان باقی خواهند ماند. نتیجه مردمانی هستند رها شده از تبعیض های تحمیل شده بر آنها توسط نا - هم - قوم ها و نا - هم - ملتی ها، ولی گرفتار در تبعیض های هم - قومان و هم - ملتی ها. قوم ها و ملت هائی که به این ترتیب برساخته می شوند حاملان عصبیت هائی

می شوند که نظر آنها از اختلاف ها و تفاوت های درونی را دور می دارد و آنها را برای قبول هر گونه فداکاری و ازجان گذشتگی در راه حفظ قوم یا ملت خود آماده می سازد. در این حالت تنها دو کار می توان کرد. یکی کوشش در جهت افشای بر ساخت بودگی قوم و ملت خویش و دیگران است و دیگر حل مسئله در قالب بر ساخت آنچنان نظامی که راه را برای رها شدن مردم از قید نابرابری های درونی و بیرونی باز می کند، نظامی دموکراتیک و سکولار و قائم بر برابری های حقوقی جنسیت ها، قوم ها، دین ها، فرهنگ ها و زبان ها، نظامی تدوین یافته در قالب یک قانون اساسی قابل اجرا، آنچنان که واقعی به تفاوت های مذکور نگذارد، آزادی ها را تضمین کند و ضامن مصونیت مردم از تجاوز به حقوق آنها بشود. همه این ها در بستر یک جامعه مدنی هر چه گسترده تر و فعال تر.

در مقدمه گفتیم که اعتقاد به دموکراسی و حقوق پایه ای آن فصل مشترک همه افراد، حزب ها و گروه هایی است که در این مقاله نظرشان را منعکس کردیم. اما نباید فراموش کرد که فاصله ها میان گفته ها و واقعیت ها اغلب بسیار دور هستند. در این رابطه دو امر مهم را باید در نظر گرفت: یک آمادگی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی جامعه مورد نظر برای تبدیل شدن به بستر دموکراسی، دیگر داشتن اخلاق دموکراتیک در میان کنشگران سیاسی آن جامعه. ما به عنوان مردمی که از دل یک استبداد چند هزار ساله سیاسی، خانواده مرد سالارانه و مدرسه و مکتب ناظم گردانه بیرون آمده ایم باید از خود پیرسیم تا چه اندازه توانسته ایم خود را از زیر رفتار و اخلاق تلقین و تزریق شده عمیق این نظامات رها کنیم و شایسته و آماده عملکرد به عنوان یک عضو دموکرات منش یک ملت دموکرات اخلاق و دموکرات رفتار بشویم، یعنی عناوینی که به خودمان و به مردمان مورد نظرمان می دهیم با واقعیت انطباق داشته باشد.

حال با این مقدمه می توانیم سنجش نظرها و طرح ها را بیآغازیم. آن را با حکومتیان اصولگرا شروع می کنیم. از آنها انتظار حل مسئله بیهوده است. آنها در تمام چهل و چند سال حکومتشان عدم تمایل خود به مرکز زدائی را آشکار ساخته اند. مقاومت آنها در مقابل اجرای فصل هفتم قانون اساسی، کوشش آنها برای هر چه خفیف تر کردن اختیارات شوراهای محلی در قانون، دستبرد آنها در انتخابات شوراهای و نظارت امنیتی آنها بر اعضای، از نظر آنها غیر خودی شوراهای، همه شاهد های بارز مقاومت آنها در مقابل تمرکز زدائی بوده است. از تمایل شخص آنها به تمرکز و تراکم قدرت در دست های خود که بگذریم علت دیگر مقاومت آنها برخاسته از ایدئولوژی ولایت فقیه است، ولایتی که مردمان را صغیر و حقیر و عاری از توان شناخت مصلحت خود، کشور و ملت خود می پندارد. من این موضوع را در مقاله «نفی ملت و قدرت در جمهوری اسلامی» بررسی کرده ام.^{۷۱} اصلاح طلبان را هم دیدیم که در عمل کاری بیشتر از آنچه در «قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور» و اجرای آن توانستند از دستشان بر نیامد. علت محدودیت آنها در این زمینه بی ارتباط با موانع معرفتی آنها و تمایل آنها به اسلام سیاسی نبوده است.^{۷۲} اما آنچه در بهمن ماه ۱۳۴۱ در بیانیه «برای نجات ایران» میر حسین موسوی آمده است نشان از حرکتی دارد که در جهت رفع این موانع در ذهن او و همفکران او به وجود آمده است. کسی که در این بیانیه از «ساختار تناقض آلود و غیر قابل دوام نظام اساسی کشور»، و نیاز ایرانیان به آنچنان «تحولی بنیادین» صحبت می کند که «خطوط اصلیش را بینش پاک "زن، زندگی، آزادی" ترسیم می کند»، کسی که خواهان «تدوین یک قانون اساسی» جدید در یک مجلس مؤسسان آتی می شود و تصویب آن را به رأی مردم در یک همه پرسی واگذار می کند دیگر آن شخصی نیست که هشت سال پیش از آن خواهان «اجرای بدون تناقض قانون اساسی جمهوری اسلامی شده بود. پشتیبانی بزرگی که بسیاری از «ملی- مذهبی ها» و روشنفکران دینی از این بیانیه کردند نشان دیگری برای وسعت این تحول در این طیف است.

تا آنجا که بر اساس مشاهدات و حدسیات می توان گفت جمع و فرد تجزیه طلبان شناخته شده چندان بزرگ نیست. اقلیتی کوچکی هستند که به علل مختلف خواستار جدائی «ملت» خود پنداشته و سرزمین ادعائی متعلق به آن از ایران هستند. این علل ممکن است شامل هم بر نارضایتی های برخاسته از تبعیض هایی باشند که حکومت های مرکزی طی حدود صد سال اخیر بر «ملت» های آنها تحمیل کرده است، و هم بر وابستگی و تمایلات شخصی آنها. بر این ها باید جاذبه هایی را هم افزود که ممکن است از جانب پیشرفت های واقعی یا خیالی همقومان آنها در بیرون از مرزهای ایران برای آنها ایجاد کرده باشند. این واقعیت که اگر عرب های ایران به دنیای عرب در جنوب خلیج فارس بپیوندند نه تنها از صورت اقلیت بودگی در ایران خارج می شوند، بلکه می توانند تحت شرایطی در پیشرفت های فرضی یا واقعی همقومان خود در دنیای عرب سهیم بگردند آنها را

به جدائی از ایران متمایل می‌کند. بدون تردید تحریکاتی که ناسیونالیست‌های عرب آن سوی مرز در جهت تشویق جدائی طلبی می‌کنند بی‌ثمر نمی‌مانند. عامل دیگر برآمدن گرایش تجزیه طلبانه کاهش جاذبه ناسیونالیسم ایرانی است که در اثر سرکوب آن توسط حکومت اسلامی است به وجود آمده است. ناکارآمدی حکومت، سقوط اسباب معیشت، گسترش فقر و فرونشست نفوذ اسلامگرایی شیعی نیز از جمله عواملی هستند که تجزیه طلبان را به سوی رهائی خود از قید این حکومت می‌کشانند. بنا بر این نه تنها باید در سنجش گرایش تجزیه طلبان به این عامل‌ها توجه کرد، بلکه با اجرای سیاست‌های ضد تبعیضی و تدبیرهای تحبیبی آنها را به سوی ایران دوستی برگرداند. مخصوصاً با در نظر گرفتن این واقعیت که تجزیه طلبی محدود به عرب‌های ایران نمی‌شود، بلکه با شدت کم و بیش در میان ترک‌زبانان آذربایجان، کردها و بلوچ‌ها و ترکمن‌ها نیز به چشم می‌خورد.

تجزیه طلب‌ها در توجیه گرایش خود دلیل‌هایی را نیز ارائه می‌کنند که به سبب سستی به موضع آنها بیشتر ضرر می‌رسانند تا فایده. از جمله این دلیل که چون دولت ایران سرزمین‌های متعلق به قوم‌های غیر فارس را اشغال کرده است باید طبق معاهده ۱۵۱۴ سال ۱۹۶۰ سازمان ملل بدون قید و شرط دست از اشغال بردارد. این در حالی است که اولاً مفاد آن معاهده مربوط به کشورهای هنوز استعمار زده در آن زمان است، ثانیاً حضور قوم‌های ایران در این سرزمین سابقه تاریخی طولانی دارد، تاریخی که در طی آن سران برخی از این اقوام در ایران یا مستقیم حکومت کرده‌اند یا در حکومت صاحب سهم بوده‌اند. تجزیه طلبان آذربایجانی با افزودن صفت «جنوبی» به آذربایجان ایران این توهم را ایجاد می‌کنند که گویا آذربایجان جنوبی و شمالی آنها روزگاری کشوری مستقل و متحد را تشکیل می‌دادند و تقسیم آنها کار «فارس‌های هار و فاسد» بوده است. این در حالی است که نهادن نام آذربایجان بر آنچه امروز در جنوب شرقی قفقاز قرار دارد بر ساختی برآمده از تمایل الحاق گرایانه پان‌آدریست‌های آن دیار است.^{۷۳} بنی‌طرف با استناد به آنچه او استقلال مشعشعیان و بنی‌کعب در خوزستان می‌نامد خواهان احیاء استقلال آنها می‌شود. این در حالی است که نه استقلال آنها دائمی و نا محدود بود و نه ارتباطی با رأی مردمی داشت که ناچار به تحمل فرمان آنها بودند. تجزیه طلبی هرچه باشد و با هر انگیزه‌ای در حال حاضر جز با راه اندازی یک جنگ داخلی و دخالت نیروی نظامی خارجی موفق نخواهد شد. در طرف دیگر این مخالفان تجزیه طلبی، به ویژه در میان مرکز گرایان ایران هستند که باید با کوشش در راستای رفع عوامل نا رضایتی تمایل به تجزیه را، هر جا که هست بکاهند و به عکس آن تبدیل کنند.

از تجزیه طلبان که بگذریم می‌بینیم که مهمترین اختلاف میان گروه‌های دیگر تقسیم مردم ایران به چند ملت در یک طرف و آنهاست که در ایران تنها یک ملت و قوم‌های مختلف آن را می‌بینند، یا حتا، گرچه به ندرت، منکر وجود قوم‌ها در ایران می‌شوند. به یاد بیاوریم که مثلاً مرامنامه حدکا مردم ایران را به شش ملت تقسیم می‌کند، ملتی به نام ملت ایران نمی‌شناسد و از آنها تنها به عنوان «مردم» یاد می‌کند. اهمیت این اختلاف در اختلاف‌های دیگری است که از هریک از این دو یا سه شق حاصل می‌شود. آنها که مردم ایران را به چند ملت تقسیم می‌کنند خواهان همه حقوق و اختیارات اعلام شده یا نشده‌ای هستند که طبق عرف و حقوق بینا مللی به یک ملت تعلق دارد، با حکومت خود و مرزهای مشخص آن. در مقابل معتقدان به یگانگی ملت ایران هستند که این حقوق را در انحصار ملت ایران می‌بینند و برای اقوام تشکیل دهنده آن، اگر وجودشان را بپذیرند قائل به اختیاراتی کم و بیش در زیر اختیارات ملت ایران هستند.

در حالی که دسته اول (گروه دوم و تا حدی گروه سوم) بر روی حق تعیین سرنوشت اصرار دارد و ضمیمه «حتا تا جدائی» آن را یا مسکوت می‌گذارد و یا از آن آشکارا دفاع می‌کند، دسته دوم (بخشی از گروه سوم و گروه‌های چهارم تا یازدهم) این حق را اختصاص به ملت واحد ایران می‌دهد. این اختلاف حتا تا آن حد پیش می‌رود که برخی از اجزا دسته دوم گمان بر تجزیه طلبی معتقدان به گروه دوم می‌برند. گمان‌ها پایه بر سه واقعیت دارند: اول بر همان اصرار دسته اول بر ملت بودگی قوم‌های ایران و مرزهای جغرافیائی خود کشیده آنها. دوم بر سابقه تاریخی «جمهوری مهاباد» و تمایلات تجزیه طلبانه در فرقه دموکرات آذربایجان. سوم چشم انداز آرزومندانه فرا ایرانی حزب‌های قوم محور، مانند کردستان مستقل بزرگ در چشم انداز حزب‌های کردی. این همان تعریف کردن کردهای ایران در دو جغرافیای سیاسی مختلف است که فرخ نعمت پور آن را «دوآلیسم ناسیونالیستی حزب دموکرات کردستان» می‌نامد و آن را مغایر با ادعای ایرانی بودن آن می‌داند.^{۷۴}

اختلاف دیگر در تعیین مرزها میان «ملت» های موجود است. در حالی که دسته اول مرزها را، هرچه گسترده تر به دور «ملت» های خود می کشد دسته دیگر یا در این مورد سکوت می کند، یا کشور را به استان ها یا ایالت ها، بر حسب مرزهای موجود یا منطقه های توسعه محور بر مبنای ملاحظات طرح های آمایش سرزمین تقسیم می کنند. دسته اول در مرز کشی بر دور «اقلیم» خود آنچنان ره افراط می رود که حاضر به دادن کمترین اختیارات اداری، نظامی، قضائی و انتظامی به حکومت مرکزی از یک سو و «ملت» های دیگر ایران از سوی دیگر است. بنابر این این سؤال را بی جواب می گذارد که آیا «هم-ملت» های او اجازه قبول این گونه سمت ها، یا شغل ها در خارج از مرزهای «ملی» او را دارند یا نه. اگر ندارند پس تکلیف انبوه «هم-ملت» های او که ساکن و شاغل در بیرون از مرزهای «ملت» او هستند چه می شود؟ سؤال دیگری که در ارتباط با ملت سازی احزاب قومی می شود میزان موافقت مردم مور نظر آنها با کشیدن مرزهای مطلوب این احزاب به دور آن مردم است. پاسخ این سؤال تنها زمانی ممکن می شود که فرصت یک همه پرسی بی غل و غش به همین منظور فراهم بشود. یکی دیگر از تفاوت های برآمده از قبول یا رد ملت واحد نوع برخورد به مسئله زبان است. در حالی که دسته اول خواستار تدریس به زبان مادری از دبستان تا دانشگاه است و به تدریس زبان فارسی، به اکراه جایی در دبستان می دهد - به یاد آوریم که فرقه دموکرات تدریس فارسی از ابتدا و بخش فارسی روزنامه «آذربایجان» را مدتی کوتاه بعد از تشکیل حکومت خود در آذربایجان کنار گذاشت. برخی از گروه های دسته دوم تنها آموزش زبان مادری یا ادبیات آن را در کنار زبان فارسی قبول می کنند. انکار پسینی تجزیه طلبی در «حکومت آذربایجان» و «جمهوری مهاباد» سال های ۱۳۲۴/۲۵ مشکل را حل نمی کند.

اجرای برنامه دسته اول نیز، اگر قرار باشد با توافق اکثریت بزرگ مردم ایران و پرهیز از خشونت انجام بگیرد به زمانی بلند نیاز دارد. اولاً اکثریت مردم ایران بپذیرد که ایران از ملت هائی جداگانه تشکیل شده است، ملت هائی که هرکدام دارای حکومتی مجهز به تقریباً همه قوای حکومت هستند و هر کدام می توانند به رأی خود حق تعیین سرنوشت را تا حد جدائی از ایران مطالبه کنند. تبدیل واژه «ملت» ها به «ملیت» ها، آن طور که «کنگره ملیت های ایران فدرال» به منظور تخفیف احساسات مخالفان تصویب کرده است مشکلی را حل نمی کند. زیرا، صرف نظر از اشکال دستوری این واژه، همه به صوری بودن آن آگاه هستند. درست است که اعضای این گروه برخی از حقوق مالی، عمرانی، نظامی و سیاست خارجی را در دست حکومت مرکزی باقی می گذارند و تدریس زبان فارسی در اقلیم خود را برای چند سال پذیرا می شوند، ولی آنها در ازای این همه، به قول خودشان تحمل حکومت مرکزی، به او اجازه تقریباً هیچ دخالت دیگری در امور داخلی خود نمی دهند. استثنائات انتظاراتی است که از حکومت مرکزی در ارتباط با رفع عقب ماندگی ها و جبران تبعیض ها دارند؛ به علاوه حق دخالت های خود در حکومت مرکزی. بنابر این آنها باید برای اجرای برنامه خود صبر زیاد داشته باشند، گام به گام پیش بروند، یا همزمان امید به آنچنان شرایطی در ایران و منطقه اطراف آن ببندند که به کردهای عراق اجازه تشکیل اقلیم کردستان در آن کشور را داد. هرج و مرج داخلی یا دخالت نظامی خارجی مصداق آن شرایط هستند.

در ماه های آخر سال ۱۴۰۱ و اوائل سال ۱۴۰۲ برخی نشانه ها خبر از کوشش حزب کومله در جهت قبول حرکت گام به گام، ولی محدود به دوره گذار از جمهوری اسلامی با حفظ مواضع برنامه ای خود می داد. به طور عمده در شکل شرکت دبیر اول آن حزب، عبدالله مهتدی در همایش هشت نفری دانشگاه جرج تاون واشنگتن و امضای «منشور همبستگی و سازماندهی برای ایران آزاد» آن جمعیت، منشوری که در اسفند ۱۴۰۱ منتشر شد. انتخاب آزاد نمایندگان مجلس مؤسسان، تدوین یک قانون اساسی جدید، استقرار یک نظام دموکراتیک سکولار، تعیین تمامی مقامات سیاسی و رسمی از راه انتخابات آزاد و دموکراتیک، برابری همه شهروندان از هر باور و قوم و جنسیت و گرایش جنسی در پیشگاه قانون، حفظ یکپارچگی سرزمینی ایران، پذیرش گوناگونی زبانی، قومی (اتنیکی)، مذهبی و فرهنگی اهالی ایران. تمرکززدایی از قدرت با سپردن اختیارات مالی، اداری و سیاستگذاری به نهادهای منتخب استانی، شهری و ناحیه ای، پذیرش تکثر و تنوع در جامعه ایران، تلاش برای رفع تبعیض های تاریخی و کنونی، پذیرش جایگاه زبان های مادری بر اساس قوانین و کنوانسیون های بین المللی، تمرکز بر سیاست های جبرانی و امتیازات اقتصادی ویژه برای توانمندسازی مناطق و استان های محروم نگه داشته شده موارد مورد توافق امضا کنندگان منشور بودند. عمر ایلخانزاده، معاون مهتدی در کومله در توضیح علت امضای این منشور توسط رهبر آن حزب گفت: حزب ما این موارد «را مثبت ارزیابی می کند و این موازین را جزو خطوط اصلی فدرالیسم می داند». او با گفتن این که تمرکز زدائی مورد نظر این منشور از نظر حزب او همان فدرالیسم است و حزب او اگر تمرکز زدائی را به جای فدرالیسم پذیرفته

است به علت نداشتن حساسیت نسبت به عنوان فدرالیسم می باشد محدودیت یک بخش از موافقت کومله با منشور را آشکار ساخت. او، علاوه بر این افزودن این نکته را هم لازم دید که «همه منویات ما، به عنوان کومله کردستان ایران در منشور مهسا گنجانده نشده» است، ولی او امید به تغییر و اصلاح آن دارد. او اشاره به این نکته، از نظر او مثبت در منشور را نیز لازم دید که «در منشور مهسا به جای "ملت ایران" [...] بر ترکیب واژگانی "مردم ایران" تاکید شده است». او با این گفته مخالفت خود با کاربرد مفهوم «ملت ایران» را نشان داد. اما آنچه وزن آمادگی کومله برای حرکت به طرف یک توافق طولانی تر از دوره گذار را می کاست این گفته ایلخانی زاده نیز بود که منشور مهسا قبل از هر چیز، همبستگی برای دوران گذار از جمهوری اسلامی است و نه بیشتر. چون از سرنگونی جمهوری اسلامی احزاب و سازمان های سیاسی در راستای استراتژی های سیاسی مطلوب خود در یک نظام دموکراتیک پارلمانی، وارد ائتلاف های گوناگون و همچنین رقابت سیاسی خواهند شد، نه پیش از آن. سوالی که در این جا مطرح می شود این است که نظام دموکراتیک بعد از دوره گذار – که بی شک هنوز جا افتاده نخواهد بود – قدرت تحمل اجرای برنامه هائی همچون برنامه کومله را خواهد داشت؟ آیا کومله بازهم حاضر خواهد بود به خاطر ائتلاف با گروه های دیگر از آن برنامه کوتاه بیاید؟ آیا او فکر می کند که ائتلاف با سازمان ها و حزب های متشکل در کنگره ملیت های ایران فدرال برای اجرای آن برنامه کافی خواهد بود؟

همبستگی افراد گردآمده در منشور مهسا دوام چندانی نیافت. آنچه می بایست محل ائتلاف گرایش های گوناگون باشد خیلی زودتر از آن که ائتلاف لازم در میان گروه ها، سازمان ها و حزب های های مشروطه طلب در یک طرف و جمهوریخواه، در طرف دیگر حاصل شده باشد تشکیل شد. با این همه دیدیم که تذکر ایلخانزاده مانع مخالفت حزب های دیگر کرد با آن منشور نشد.^{۷۵} علیزاده از کومله (شاخه حزب کمونیست ایران در کردستان) در مصاحبه با «ایران وایر» در نهم فروردین ۱۴۰۲ گفت: «خلاصه کردن اعلامیه جهانی حقوق بشر و قوانین و کنوانسیون ها بین المللی در فرمول های کلی، گریز از حق تعیین سرنوشت ملیت های گوناگون در ایران است». محمد نظیف قادری، عضو رهبری مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران، علت مخالفت حزب خود را این طور بیان کرد: «حزب ما پس از بررسی خطوط اصلی منشور مهسا به دلیل ابتدائی آن بر خرد مرکزگرا و تمامیت خواه، با آن مخالفت کرد. چون از نظر ما مرکزگرایی و تمامیت خواهی علاوه بر این که ریشه در تاریخ سیاسی و نظام حکمرانی ایران دارد، نتیجه ناگزیر آن نیز دیکتاتوری، نقض آزادی های دموکراتیک و انکار هویت ملیت های گوناگون ایران خواهد بود». او اعلام کرد که «برنامه حزب دمکرات در حال حاضر گفت و گو با هم پیمانان خود در "کنگره ملیت های ایران فدرال"، "همبستگی برای آزادی و برابری" و "شورای دموکراسی خواهان" برای دستیابی به یک ائتلاف وسیع و گفتمان مشترک است». سیامند معینی از حزب پژاک گفت: «استفاده از اصطلاح یکپارچگی سرزمینی و حفظ آن توسط ارتش در منشور مهسا، تقدیس جغرافیای ایران و ناشی از ذهنیت مرکزگرایی است که حاضر نیست ملت های تشکیل دهنده ایران و حقوق شان را به رسمیت بشناسد». او همچنین باور دارد که منشور مهسا نه پروژه ای دموکراتیک برای ایران آینده، بلکه ادامه سیاست مرکزگرایی و تمامیت خواهی پیش و پس از انقلاب ۱۳۵۷ است.^{۷۶} اشاره قادری به «ائتلاف وسیع» با گروه های مذکور هم تا زمانی که محدود به دوره گذار و در عین حال پافشاری بر مواضع اصولی آنها باشد مشکل را تنها به دوره بعد از گذار منتقل می کند. باید در نظر بگیریم که ائتلاف های نامبرده توسط قادری با سازمان هائی هستند که مواضع مشابه دارند. مذاکرات حزب او با «سازمان مجاهدین خلق ایران» نشان می دهد که جستجوی حزب او برای ائتلاف در چه جهتی حرکت می کند.

در توصیف نظریه های گروه دوم دیدیم که برخی از ناسیونالیست های قومی مرکزگرایز اصرار دیگران بر حفظ تمامیت ارضی ایران را نا درست و مانعی برای تفاهم می بینند. نمونه ای که در آن جا نقل کردیم مقاله کامران متین بود. متین اصرار بر حفظ تمامیت ارضی را حتا آن عاملی می داند که موجب تحریک قومگرایی بیشتر می شود.

همه نظریه هائی که من زیر عنوان گروه سوم جمع کرده ام طرفدار فدرالیسم قومی یا ملی هستند، ولی در عین حال مخالف گرایش های پانی. ایالات مورد نظر قانون اساسی گروه تبریز تقریباً دارای همان اختیاراتی هستند که اقلیم های حدکا، با این تفاوت که در این جا تقسیم ایران به ایالات نه بر حسب «ملت» ها، بلکه قوم ها و زبان ها صورت گرفته است. اهمیت این تفاوت در این است که قائم بر هستارهای مشخص، یعنی زبان/قوم ها است؛ نه بر ملت هائی که بودن یا انسجام آنها دست کم مشروط

به یک پرسش از ملت های مفروض و مناسبات دموکراتیک در میان آنها است. هم این طرح، و هم طرح شریعتمداری این پرسش را بی جواب می گذارند که اگر آنها تقسیم ایالت ها را بر حسب قوم یا زبان می طلبند، چرا مناطق فارسی زبان را در یک ایالت جمع نمی کنند. هر دو طرح فاقد راه حل برای این واقعیت هستند که مثلاً اغلب آذربایجانی های ایران در بیرون از استان آذربایجان زندگی می کنند. شریعتمداری میزان پراکندگی قومی در ایران را میان ۳۰ تا ۵۰ درصد حدس می زند، ولی ، مانند طرح تبریز، معلوم نمی کند که چه اثراتی از این واقعیت در زمینه حقوق قومی و زبانی مترتب خواهد بود و چه تدبیرهایی می توان در ارتباط با این اثرات پیشنهاد کرد. این که در پیشنویس گروه مطالعاتی تبریز پیشنهاد دو زبان رسمی سرتاسری شده است اقناع کننده نیست. زیرا اولاً اگر دیگران به فارسی، در این نقش بسنده می کنند به علت پیشینه طولانی آن در این نقش، گسترش فراقومی آن و نقش واسطگی دیرینه آن است. ترکی در ایران تاکنون چنین نقشی نداشته است. ثانياً نوشتن اسناد به زبان ترکی نه تنها مشکل کردها، بلوچ ها و عرب ها را حل نمی کند، بلکه حسادت آنها را نیز بر می انگیزد. آنچه جای این پیشنهاد را می تواند بگیرد آزاد گذاشتن آموزش زبان ترکی، کردی و غیره در مدارس همه ایالت ها و موظف ساختن دولت مرکزی و دولت های ایالات به فراهم ساختن وسایل این کار است. به نظر من رسمیت، حق همه زبان های مهمتر مردم ایران است، ولی تبعاتی در اجرا در زمینه آموزشی، اداری و مالی دارد که حل آنها تنها به تدریج امکان پذیر است. یک امتیاز طرح تبریز دادن حق تغییر مرزهای ایالت ها توسط حکومت مرکزی و اعتراض آن به قانون های مصوب پارلمان ایالات است. این که پیشنویس گروه مطالعاتی تبریز انتخاب محل سکونت در سرتاسر ایران را آزاد گذاشته است، اگر حتا به معنی باز بودن ایالات برای سکونت افراد نا همزبان باشد بازهم کفاف رعایت لیبرالیسم در رفت و آمد در میان ایالت ها را نمی کند. آنچه لازم است گسترش این آزادی به حوزه کار، سرمایه و فرهنگ می باشد.

من قطعنامه کنگره ۱۴ سازمان فدائیان خلق را به رغم قبول ترکیب جمعیت ایران از چند «ملت» در گروه سوم آوردم، زیرا مخالف تجزیه طلبی است. باید دید که این ملاحظه در ارتباط با سایر سازمان های چپ هم کاربرد دارد؟ در هر صورت شامل مقاله ماشاء الله رزمی هم می شود. این که خودمختاری هدف انجمن های ایالتی و ولایتی صدر مشروطیت بوده است ادعائی است که بیشتر به توقعات و عملکرد برخی از انجمن های آن زمان مربوط می شود، نه به اختیارات محدودی که در قانون مزبور به آن ها داده شده بود. به یاد بیاوریم که قانون نامبرده کشور را فقط به چهار ایالت (آذربایجان، کرمان و بلوچستان، فارس و بندر و خراسان و سیستان) تقسیم کرده بود، به اضافه ۱۲ ولایت، زیر فرمان دارالخلافه، جایی که کردستان، زنجان، خوزستان و غیره جزو ولایت ها هستند، نه ایالت ها. در قانون انتخابات مجلس شورای ملی، مصوب ۲۹ مرداد ۱۲۹۰ هم تعداد ایالت ها ثابت ماند، گرچه تعداد ولایت ها به رقم ۲۲ رسید.

ظاهراً یکی از دو شرطی که سعید رهنما برای موافقت با تقسیم بندی برحسب تفاوت «ملیت» ها در نظر دارد واگذارن امور شهروندی و سکولاریسم در اختیار دولت مرکزی است. شاید حل اختلافات مرزی میان استان های «ملیتی» شرط دیگر او باشد. پیشنهاد فتح راضی را می توان این طور فهمید که تقسیم برحسب قومیت موکول به حل اختلاف مرزی میان قوم ها است. اگر جز این باشد تقسیمات باید بر حسب استان ها (ی موجود؟)، بدون ملاحظه قومیت انجام شوند. چشم انداز تشکیل اتحادیه های منطقه ای فرامرزی، اگرچه ایده خوبی است، زیرا این یکی از حالاتی می تواند باشد که در آن شاید بتوان مسأله همقوم های ساکن در دو طرف مرزها را حل کرد، ولی اگر قرار باشد با مرکزیت ایران صورت بگیرد باید علت این در- مرکز بودگی معلوم شود. همین طور گستره آن، که احتمالاً شامل کشور ترکیه با جمعیتی برابر با جمعیت ایران هم باید باشد. هدایتی گرچه تقسیم بندی استانی را ترجیح می دهد، تقسیم بر حسب قومیت، در صورت موافقت اکثریت مردم با آن را نیز می پذیرد. او به این ترتیب دچار همان مشکلی می شود که پیشتر توضیح داده شد. توجه او به معیار آمایش سرزمین برای تقسیم بندی استان ها موضوعی است که بعداً به آن رجوع خواهیم کرد.

آنچه خوب روی پاک درباره پیشینه تاریخی همبستگی ملی و همزیستی قومی در طول تاریخ ایران می نویسد شائبه ازلی گرائی را در ذهن خواننده ایجاد می کند، ازلی گرائی به معنی اعتقاد به وجود ملت ها در دوران های تاریخی کم و بیش طولانی پیشا مدرن. در این معنا باید روش شود که منظور از پیشینه چیست؟ پیشینه یک ملت مدرن، یا پیشینه ملتی که در دوران پیشا مدرن هم وجود داشته است. حالت دوم دایر بر ازلی گرائی است، گرایشی که با مخالفت قاطبه متخصصان مسئله ملی رو به

رو شده است. طرح شجریان اعتبار رأی مردم را، به درستی تا آن حد می گستراند که حق نصب و عزل مقامات منتخب در هر سطح از تقسیم بندی را از طرف سطح های بالاتر نفی می کند. طرح او بر فرض تقسیم مردم ایران به اقوام مختلف بنا شده است. طرح تصمیم به تدریس به زبان مادری را به قوم ها واگذار کرده است.

بادامچی کاربرد مفهوم ملت به جای قوم را مسئله ای می داند که نه در چارچوب ایران، بلکه در سطح منطقه قابل حل می باشد، امری که اما احتیاج به زمانی نا معلوم و احتمالاً طولانی دارد. به این ترتیب ما موقعی می توانیم مثلاً از ملت کرد سخن بگوئیم که کردهای پراکنده در کشورهای منطقه امکان تشکیل کشور مستقل خود را پیدا کنند. او به درستی توجه به دغدغه امنیت برای حل هر نظریه مطلوب ناظر بر حقوق قوم های ایران را لازم می شمرد. او نیز در احیای قانون انجمن های ایالتی و ولایتی صدر مشروطیت راه حلی می بیند که اگر در یک ساختار حکومتی دموکرات و سکولار اجرا شود به نتیجه مطلوب می رسد. پرسشی که در این جا پیش می آید این است که کدام بخش از قانون باید احیاء شود. تقسیم کشور به چهار ایالت و دوازده ولایت که نمی تواند باشد؛ همین طور اختیارات محدود انجمن ها در آن.

از جنبه های سنت/عرف گرایانه و ضد لیبرالیستی و ضد سکولاریستی غربی^{۷۷} جامی که بگذریم و از واژه سازی هائی غربی که او ابداع کرده است طرح او این حسن را دارد که امر توسعه را در تقسیم بندی ایالات مورد ملاحظه قرار می دهد. اما ترتیب پلکانی انتخاب اعضای انجمن ها از سطح شهر به بالا این سؤال را بر می انگیزد که چرا انتخابات نباید مستقیم باشد؟ یعنی اهل روستا هم بتواند به طور مستقیم در انتخاب نمایندگان انجمن های شهر و استان و غیره شرکت کند؟ در مخالفت او با ایده قومیت و ملیتگرایی که هر قطعه از سرزمین ایران را متعلق و منحصر به یک قوم یا ملیت می کند طرفداری غیر مستقیم او از مفهوم مشاعیت سرزمین پیدا می شود. مشاعیت در ملک، اگر به این معنا باشد که همه اتباع دولت ایران شریک در کل سرزمین ایران هستند، به طوری که سهم هریک از آنها آنچنان مشخص نباشد که بتواند آن را از بقیه سرزمین جدا کرد قابل استفاده برای مخالفت با تجزیه است. ولی مشاعیت در قانون مدنی ایران این معنا را نمی دهد. در آنجا ملک مشاع قابل افراز است. علاوه بر این منشاء مشاعیت در مالکیت سرزمین ایران معلوم نیست. ما دلیلی برای این ادعا نداریم که مشاعیت سرزمین ایران در اثر عقد و قرار داد به وجود آمده باشد. از تابعیت دولت هم اگر باشد باید دید از کی و از کجا پیدا شده است، نتیجه قهر و غلبه است یا به صرف زندگی در این سرزمین، یا بر حسب عرف به وجود آمده است؟ پاسخ به این پرسش ها مسأله را حل نمی کند، بلکه پیچیده تر از آنچه هست می کند. ایزدی هم به مشاعیت سرزمین استناد می کند. دلیل او ظاهراً همبستگی تاریخی قوم ها در ایران است. ولی همبستگی تاریخی اقوام از چه وقت به وجود آمده و چگونه منشأ مشاعیت سرزمین شده است؟ چرا همبستگی باید مانع تقسیم بندی اداری کشور بر حسب قوم ها باشد؟ در باره وجود همبستگی کافی است به اقدامات تبعیض آلودی که از زمان حکومت رضا شاه تا به حال در خصوص قوم های غیر فارس اعمال شده است توجه داشته باشیم. به نظر من اگر دلیلی برای حقانیت مشاعیت وجود داشته باشد باید آن را در عرف جست، یا به طور غیر مستقیم در حق سهم اتباع ایران بر سرزمین ایران، منابع طبیعی کشور، ذخایر مالی حکومت و آزادی انتخاب محل سکونت و کار در سرتاسر کشور.

قندچی به این دلیل رو به مخالفت با فدرالیسم قومی کرده است که در آن خطر تجزیه می بیند. او موافق فدرالیسم استانی است. ولی چگونه می توان مرز میان استان ها و حدود اختیارات آنها را تعیین کرد که خطر تجزیه را مانع بشود؟

ایزدی بیش از همه صاحب نظران بر امر توسعه و آمایش سرزمین به عنوان معیار تقسیم بندی تأکید کرده است. از جمله دلیل هائی که او برای دفاع از این طرح اقامه می کند عدم موافقت واحدهای از نظر توسعه پیشرفته در نظام فدراتیو برای کمک به واحدهای کمتر توسعه یافته است. این در حالی است که این مشکل را می توان به صورت ایجاد یک نهاد مرکزی توسعه، ولی با شرکت نمایندگان همه واحدها در نظام تصمیم گیری آن نیز حل کرد. علاوه بر این تقریباً همه طرح و نظرها معرفی شده در این نوشته اذعان به نابرابری توسعه در سطح ایران و لزوم جبران تبعیض ها در این مورد را دارند. در یک جا برای شرح این تبعیض و لزوم جبران آن اصطلاح «تبعیض مثبت» به کار رفته است. در طرح ایزدی مرز میان مناطق بر حسب ملاحظات آمایشی تعیین شده است، ولی مرز استان ها ظاهراً همانی است که امروز هست، بدون ملاحظات قومی یا زبانی.

مخالفت قطعی غلام آزاد با «اتنوکرسی» و موافقت او با تقسیم قدرت حکومتی از پائین ترین سطح موضعی است شایسته ملاحظه بیشتر. ولی مخالفت به جای او با قومی کردن مرزها نباید موجب انکار وجود و حقوق هستارهای زبانی- قومی در ایران بشود. «تفاهم نامه» جبهه ملی خارج از کشور و مؤتلفانش می خواهد از یک طرف تقسیمات را از سطح روستا شروع کند، ولی از طرف دیگر قومیت های ایران را از سطح وزارت تا مدیریت (؟) در قدرت سیاسی شرکت دهد. آیا این بدان معنی نیست که قومگرایان سابقه دار امضاء کننده این تفاهم نامه موافقت خود با آن را به این علت اعلام کرده اند که فکر می کنند حرکت از زیرین ترین سطح به بالا به برآمد استان هائی با خصلت قومی منجر خواهد شد؟ اگر اعضای جبهه ملی امضاء کننده «تفاهم نامه» نیز همین نظر را داشته اند چرا به طور واضح قومیت را معیار تقسیم بندی کشور قرار نداده اند. علت عدم تعیین تعداد و حدود استان ها در گروه ۶ یا مخالفت ضمنی با این کار بر حسب قومیت باشد، یا واگذاری آن به رأی مردم. شق اخیر انتخابی است که در گروه ۷ صورت گرفته است. این کاری است که جامی هم انجام داده است.

پیشنویس قانون اساسی اردشیر دولت از این جهت که اختیارات چندانی به شوراها ی ده تا استان نمی دهد شباهت زیادی با قانون شوراها ی محلی موجود در جمهوری اسلامی دارد. پیشنویس «اندیشگاه ملی ایرانیان» در یک طرف ناظر بر تقسیم قدرت مرکزی میان شوراها ی روستائی تا استانی است، ولی در طرف دیگر به علت اولویتی که به «مصالح ملی» نسبت به «مصالح محلی» می دهد اختیارات شوراها را محدود می کند. در این رابطه این سؤال مطرح می شود که این اولویت از کجا می آید و حدود آن چیست؟ اگر محدود به حق حکومتی باشد که به نحو دموکراتیک انتخاب شده است، آنهم برای جلوگیری از انحراف ارگان های محلی از قانون اساسی پذیرفته شده از طرف همه مردم، قابل قبول است. پیشنویس کاوه شیرزاد که برای یک جمهوری یا پادشاهی انتخابی نوشته شده است اختیارات شوراها را محدود به مشاوره با دولت در امور منطقه ای و شهری با هدف تسهیل و تسریع امور مدیریتی می کند. به این صورت از تمرکز قدرت در دست حکومت مرکزی چندانی زدوده نمی شود.

بهروز کلانتری با این فرض با فدرالیسم قومی مخالف است که آن را بی ملاحظه نسبت به دموکراسی می داند. این نظر را در صورتی می توان پذیرفت که فدرالیست های قومگرا میان قومگرایی و دموکراسی فاصله بیندازند و اولی را مقدم بر دومی بدانند. اما قوم/ملت گرایان ما در اعلام دموکراسی طلبی از دیگران عقب نمانده اند. اگر ارتباط رهائی از ستم مرکز - مثلاً در ارتباط با زبان مادری - را در برداشت خود از مفهوم دموکراسی در نظر بگیریم دیگر نمی توانیم قومگرایی را فاقد توجه به دموکراسی بینیم.

این استدلال نوری اعلاء که فدرالیست های قومی فدرالیسم را به معنی لنینی آن می فهمند، یعنی به معنی حق تعیین سرنوشت تا جدائی پس کنفدراسیونالیست، یعنی به قوه تجزیه طلب هستند این پرسش را بر می انگیزد که اگر آنها درس از لنین نگرفته باشند دیگر تجزیه طلب نخواهند بود؟ این سؤال را از این جهت روا می دانم که بخش بزرگی از لنینیست های سابق حالا دیگر لنینیست نیستند، ولی فدرالیست باقی مانده اند. علاوه بر این تجزیه طلب ها الزامی برای کنفدراسیونالیست بودن ندارند. آنها می تواند از ایران جدا شوند و به هم قوم خود در کشورهای همسایه بپیوندند، بدون این که علاقه ای یا ضرورتی به تشکیل یک کنفدراسیون با ایران یا هر کشور دیگر داشته باشند. اشاره به حق نوری اعلاء به پراکندگی قوم ها در ایران مشکل قومگرایی است. مشکل در هر حال به صورت این پرسش باقی می ماند که چگونه می توان با وجود پراکندگی قوم ها در سرتاسر ایران کشور را میان ایالت ها، استان ها، منطقه ها یا اقلیم قومی تقسیم کرد؟ تکلیف مثلاً شمار بزرگ آذربایجانی های مقیم تهران در این صورت چه می شود؟ علی کشتگر نیز از جمله کسانی است که کاربرد واژه ها و عبارت هائی مانند «مناطق قومی»، «ستم ملی»، «حقوق ملت های ایران» و «جنبش رهائی بخش» توسط حدکا و کومله را دلیل تجزیه طلبی آنها می داند؛ همین طور گرایش آنها به اتحاد همه کردها را. او نمی گوید پس با آنها چه باید کرد. آیا این راه ورود مذاکره با آنهاست؟

شاکری نسبت به واژگان «قوم»، «خلق»، «اقلیت»، «اکثریت» و «ملیت» حساس است، آنها را شوم یا مسموم می خواند. او با اعتقاد به ازلیت وجود و همبستگی و همسازی ملت ایران در طول تاریخ منکر همه جنگ ها و شورش هائی که در درون و در سرتاسر تاریخ ایران شایع بوده اند می شود. او، علاوه بر این همه آن اختلاف ها و بحران های ملی ای را از نظر دور می دارد

که در اثر سیاست «وحدت ملی» از زمان رضا شاه به بعد وجود آمده اند. او، از این نظر که مدعی ایرانی بودن همه تیره‌ها ی محلی و تبارها ی زبانی ایران است خواننده را به یاد محمود افشار و تمایل او به یکسان سازی قومی مردم ایران می‌اندازد. او با حرکت از این موضع درها را به روی گفتگو در باره چگونگی حل بحران می‌بندد. او با گفتن این که ملت ایران از انقلاب مشروطیت به بعد مدنی شده است (یعنی به زعم من شرط اساسی ملت شدن)، معلوم نمی‌کند که چرا معتقد به وجود ملت ایران پیش از این دوران است. او ظاهراً میان ایرانگرایی بخش‌هایی از مردم در دوران پیش از مشروطیت و ورود آنها به فرآیند ملت‌شدگی در این تاریخ فرقی نمی‌گذارد.

سهیمی برخلاف شاکری کثرت قومی مردم ایران را قبول دارد، ولی فدرالیسم قومی را با اسب تروآ مقایسه می‌کند. او نیز توسل حزب‌های قومی به مقامات آمریکائی و اسرائیلی را دلیل دیگری برای تجزیه طلبی آنها می‌داند. بابک امیر خسروی با تذکر این واقعیت که فدرالیسم در اصل به معنی اتحاد حکومت‌های جداگانه است کاربرد آن در ایران را نادرست می‌داند، زیرا دولت واحد از قدیم در ایران وجود داشته و رضا شاه هم آن را با از میان برداشتن نظام ملوک الطوایفی احیاء کرده است. او نتیجه می‌گیرد که فدرالیسم در ایران «قیاس مع الفارق» و خطرناک است. این ایراد در صورتی می‌تواند درست باشد که ما معتقد به یک تعریف واحد و ثابت از فدرالیسم باشیم. از این که مقاله او فاقد پیشنهاد برای حل مسئله تمرکز زدائی است می‌توانیم به این نتیجه برسیم که او شاید راه حل را در تقسیمات استانی کشور می‌داند، ولی با چه مرزهایی و با چه اختیاراتی؟

مشکل نظریه نیکفر این است که شکل حکومت مردم بدون فاصله بعد از گذار را تعیین نمی‌کند. اگر قبول کنیم که حکومت مستقیم مردم (حکومت شورائی یا شهروندی) در این فرصت امری تحقق‌ناپذیر است باید به فکر راه حل‌های کوتاه و میان مدت باشیم. مشروطه طلب‌ها فقط تمامیت ارضی را آنچنان تبدیل به یک اصل انصراف‌ناپذیر می‌کنند که حاضرند برای حفظ آن حتا با مخالفان دموکراسی ائتلاف کنند. در این دیدگاه تمرکز زدائی اهمیت ثانوی پیدا می‌کند. علاوه بر این مشروطه طلبی دو اشکال اساسی دارد. یکی موروثی کردن ریاست برحکومت است، امری که خلاف برابری شهروندان در امر حکومت است و دیگر خطری که در نهاد پادشاهی نهفته است، خطر استفاده شاه از مزایای این نهاد برای تمرکز قدرت در دست خود، همان طور که در دست پدر و پدر بزرگ رضا پهلوی شاهد بودیم. شاید برای دفع این خطر بوده است که شیرزاد و «کنگره ملی ایرانیان» در پیشنویس‌های خود پادشاهی انتخابی را پیشنهاد کرده اند. پیشنویس کنگره نامبرده کشور را به ۳۳ استان تقسیم می‌کند، عمدتاً در انطباق با استان‌های موجود. حکومت مرکزی در این پیشنویس از یک کنگره (مجلس نمایندگان و مجلس سنا)، یک دولت و یک دادگستری تشکیل شده است. ریاست همه آنها با رأی مردم انتخاب می‌شود. استان‌ها نیز دارای هر سه قوه هستند. پادشاه هر بار برای مدت ۱۲ سال انتخاب می‌شود.^{۷۸}

جمع بست

جمع بست را می‌توانیم با شمارش نکات مورد توافق گروه‌های دو تا یازده شروع کنیم: همه در این که می‌خواهند در ایران بعد از جمهوری اسلامی نظامی دموکراتیک، سکولار و غیر متمرکز و متعهد به اعلامیه جهانی حقوق بشر و ملحقات آن استقرار بیابد اتفاق نظر دارند. نزدیک به همه گروه‌ها با این که جمعیت ایران از گویندگان به زبان‌ها و قوم‌های مختلف ترکیب شده است موافق اند. همه از زدایش تمرکز قدرت در دست حکومت مرکزی دفاع می‌کنند. همه بر لزوم رفع و جبران تبعیض در امر توسعه تأکید دارند. همه موافق تدریس زبان فارسی در سرتاسر کشور و، دست کم، تدریس زبان‌های مادری قوم‌های غیر فارس و ادبیات آن‌ها هستند.

اما همه این اتفاق‌نظرها تا کنون دارای آنچنان عمق نظری و تأثیر رفتاری نبوده اند که مایه کافی برای اتفاق عمل بشوند. در طرف دیگر، و بسیار مهم‌تر وفور اختلاف‌نظرها و هدف‌ها هستند،

عمده اختلاف‌ها شامل بر موضوع‌های زیرند:

تعیین هویت اهالی ایران: «مردم»، «ملت»، «ملت ها»، «ملیت ها»، «قوم ها» و «اتنیک ها». اینها همه واژه‌هایی هستند که اختلاف‌های زیاد در زمینه برداشت‌ها از چیستی اهالی ایران و میزان همبستگی یا گسستگی آنها از یکدیگر را تعریف می‌کنند.

معیار تقسیم اداره کشور به تعداد و حدود واحدهای بر اساس تفاوت‌های قومی (ملی)، زبانی، سوابق تاریخی، مقتضیات توسعه، استان‌های موجود یا فقط رأی مردم.

میزان اختیارات واحدها (خودمختاری یا اختیارات کم و بیش محدود).

آموزش به زبان مادری و فارسی، یا آموزش زبان مادری در کنار فارسی.

حال اگر از فرض گذار مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی حرکت کنیم و گذار را جز با یک توافق پایدار در میان تعداد هرچه بیشتر گروه‌ها ممکن ندانیم باید بپذیریم که تمرکز زدائی، مخصوصاً به آن نحو که مطلوب گروه دوم است، یعنی بیشترین حد آن، اگر امکان‌پذیر باشد جز به تدریج حاصل نمی‌شود. مخالفت گروه‌های دیگر با این برنامه بیش از آن است که بتوان آن را در کوتاه مدت اجرا کرد. البته لازم نیست که ائتلاف لازم برای حل مسئله در برگیرنده همه گروه‌ها باشد، ولی ائتلاف اکثریت آنها لازم است. نتیجه باید یافتن راه حلی باشد که با توافق بر سر برنامه‌ای با بیشترین فصل مشترک‌ها شروع می‌شود و با حل اختلاف‌های باقی مانده در طول زمان به سرانجام مطلوب برسد. در انتهای این روند شاید بتوان به نتیجه‌ای رسید که شامل مشخصات زیر باشد:

کاربرد واژه ملت به معنی لیبرال و شهروندانه آن برای نامیدن همگان شهروندان ایران. در غیر این صورت می‌توان، همان طور که نیکفر پیشنهاد کرده است با کاربرد واقعی‌ترین و بی‌طرف‌ترین مفهوم‌ها، یعنی «مردم» به توافق رسید، مردمی همبسته بر اساس تعهد اخلاقی و عملی به یک قانون اساسی دموکراتیک و سکولار؛ مردمی که از ترکیب اقوام (اتنیک‌ها) مختلف تشکیل شده و می‌رود تا خود را برای ایجاد یک نظام سیاسی دموکراتیک پایدار و عدالت‌پرور آماده بسازد.

تعیین تعداد و حدود استان‌ها و گذار به رأی مردم شده است. این که تقریباً همه گروه‌ها با چندقومی بودن مردم ایران توافق دارند هنوز خود به خود به این معنا نیست که باید از ابتدا قومیت را بدون مراجعه به رأی مردم معیار کشیدن مرز میان واحدها (استان‌ها یا ایالت‌ها) قرار می‌دهند. اولاً انسجام و وحدت قوم‌ها، به معنی تعریفی که حزب‌های قومی از آن می‌کنند هنوز در یک همه‌پرسی دموکراتیک معلوم نشده است. ثانیاً هنوز معلوم نیست که همه اهالی یک قوم مایل به قرارگرفتن در یک استان واحد باشند. بنا بر این قرار از ابتدا بر این گذاشته شده است که بنا بر رأی اهالی تعداد و حدود استان‌ها تعیین بشود. نتیجه هر طور که باشد پذیرفته می‌شود؛ چه در انطباق با مرزهای قومی مورد نظر حزب‌های قومی و چه بدون انطباق با آنها. برای جلوگیری از تعدد بیش از حد استان‌ها و به علت ملاحظات مالی و اداری می‌توان مقرر داشت که هر استانی باید دارای دست کم چند شهرستان باشد. در عمل این انتخاب با پیشنهادهای افراد و گروه‌های سیاسی انجام خواهد گرفت. آنها پیشنهادهای خود را به مردم عرضه می‌دارند و مردم انتخاب می‌کنند.

استان‌هایی که به این ترتیب تعیین شده‌اند واحدهای خودگردان و یا خودمختار در حوزه اختیاراتی هستند که در یک قانون اساسی تدوین یافته در مجلس مؤسسان به آنها داده شده است. استان‌ها سوای اختیاراتی که اختصاص به حکومت مرکزی دارند صاحب حق رأی در همه اموری هستند که انحصاراً به آنها مربوط می‌شود؛ همین‌طور در همه تصمیم‌های حکومت مرکزی تا آنجا که ربط به امور استان‌ها دارد. امور اداری استان به واسطه تصمیم‌های شورای استان که شامل بر ارگان‌های اجرایی، قانونگذاری و قضائی است سامان می‌یابند. اعضای شورای استان با رأی اهالی استان انتخاب می‌شوند. رئیس ارگان اجرایی استان توسط شورای استان انتخاب می‌شود. استان‌ها هر یک دارای قانون اساسی خود هستند، ولی به شرط عدم اختلاف با قانون اساسی مرکزی. آراء مجلس قانونگذاری استان‌ها حق اختلاف و مغایرت با قوانین مصوب مجلس قانونگذاری مرکزی را ندارند. ارگان قضائی استان مسئول دادگستری در محدوده استان است. هر یک از استان‌ها دارای نیروی انتظامی خویش است.

ده ها، دهستان ها، شهرها و شهرستان ها نیز هریک به وسیله شوراهای منتخب آنها اداره می شوند. آنها رئیس قوه اجرایی خود را (کدخدا، دهیار، شهردار و فرماندار) انتخاب می کنند. هیچ یک از ارگان های بالا دستی حق دخالت در عزل و نصب رؤسای واحد های پائین دستی را ندارد. عضویت در هریک از آنها با رأی آزاد اهالی آنها تعیین می شود. همین طور عضویت در شوراهای استان ها، در مجلس قانونگذاری مرکزی. شورای عالی استان ها با شرکت اعضای شورا های استانی تشکیل می شود و صاحب حق رأی در همه تصمیم های حکومت مرکزی است، ولی تا آنجائی که به استان ها مربوط می شود.

حکومت مرکزی تشکیل می شود از : ۱- دولت، ۲- مجلس شورای قانونگذاری، ۳- دادگستری، ۴- دیوانعالی کشور، ۵- سازمان توسعه و جبران تبعیض. قانون های مصوب مجلس قانونگذاری مرکزی صاحب اعتبار در سرتاسر کشور هستند. مهمترین اختیارات دولت مرکزی عبارتند از سیاست خارجی، فرماندهی ارتش، فرماندهی پلیس مرکزی، امور مالی (مالیات، پول، بانک مرکزی)، برنامه های اقتصادی و عمرانی عمومی، امور ترابری سراسری، امور مربوط به محیط زیست، حفاظت مرزها، مالکیت منابع طبیعی در سرتاسر کشور عمومی و در اختیار دولت مرکزی است. دولت مرکزی حق اعتراض به تصمیم های ارگان های غیر مرکزی در صورتی دارد که آنها را مغایر با قانون اساسی مرکزی بدانند. حل اختلافات در این گونه موارد از راه مراجعه به دیوان عالی کشور صورت می گیرد. تصمیم دیوان عالی کشور قطعی است. حق اعتراض محدود به دولت مرکزی نیست. هر فرد و هر ارگان غیر مرکزی حق دارد در صورت تشخیص مغایرت میان تصمیم های حکومت مرکزی با قانون اساسی به دیوان عالی کشور شکایت برده و خواهان نقض آن تصمیم ها بشود. دیوانعالی کشور متشکل از عالیتین قاضیان استان ها است. حکومت مرکزی حق دارد در صورت درخواست ساکنان هر استان مرزهای آن استان را تغییر بدهد.

سازمان جبران تبعیض متشکل از کارشناسانی است که هر یک از استان ها به تناسب جمعیت خود معرفی می کند. کاراین سازمان تشخیص عقب افتادگی های ناشی از تبعیض و تعیین امکانات و اقداماتی است که باید برای جبران تبعیض اتخاذ شوند. تعیین اقدامات باید در توافق با طرح های آمایش سرزمین صورت بگیرد. بودجه اقدامات این سازمان از طریق درآمدهای دولت مرکزی و استان های نسبتاً توسعه یافته تعیین می شود.

آموزش در دوره های ابتدائی و متوسط به زبان خانواده^{۷۹} انجام می شود و در دوره های بعدی متناسب با امکان های زبان، بودجه، ضرورت های شغل یابی و ملاحظات توسعه محور در هر استان ادامه می یابد. آموزش زبان فارسی در همه استان ها از کلاس سوم به بعد شروع می شود و تا انتهای دوره دبیرستانی ادامه می یابد. در استان های چند زبانه آموزش به زبان خانواده همه زبان های استان به ترتیبی که ذکر شد انجام می شود. آموزش به زبان ترکی یا کردی در استان های دیگر توصیه می شود. تأمین بودجه آن به عهده دولت مرکزی است. هزینه آموزش به زبان خانواده از درآمدهای استان تأمین می شود.

انتخاب محل سکونت، کار و سرمایه گذاری در همه استان ها برای همه شهروندان ایران آزاد است.

نظامی که با این مشخصات ایجاد شده است یک نظام فدرالیستی است. درست است که فدرالیسم در شکل کلاسیک خود از اتحاد حکومت های پیشتر مستقل به وجود آمده است، ولی امروزه در عمل محدود به این شرط نیست. فدرالیسم نه در معنا تعریفی واحد دارد و نه در عمل کشورهای فدرالیستی موجود. در عمل با ترکیب های گوناگونی از رابطه میان مرکز و پیرامون مواجه می شویم. همان طور که خوبروی پاک تأکید می کند «فدرالیسم ممکن است نتیجه مشارکت گروه های جدا و مستقل از یکدیگر باشد، بدون این که این مشارکت از طریق تمرکز گرائی یا همسانی صورت پذیرد، همچنین ممکن است نتیجه عدم تمرکز یک کشور باشد، بدون این که باعث متلاشی شدن کشور و یا ایجاد هرج و مرج ناشی از تمایزها گردد».^{۸۰} همو از رمون آرون نقل می کند که «در پاره ای از کشورها فدرالیسم پاسخی است برای مشکل همزیستی ملیت های مختلف در داخل یک کشور».^{۸۱}

شرط اجرای این طرح گذار مسالمت آمیز از نظام موجود و توافق یک اکثریت بزرگ پیش از گذار با آن است. صرف نظر از میزان نامشخص احتمال گذار مسالمت آمیز اشکال حصول توافق برای اجرای این طرح یا نظایر آن است. من وقتی به عدم وقوع این توافق در چهل و اندی سال گذشته نظر می کنم نمی توانم هیچ اظهار نظری در باره احتمال وقوع آن در آینده نزدیک بکنم. آنچه می توانم جز ابراز امیدی آمیخته به تردید به تحقق آن نیست، تردید به علت وسعت اختلاف ها و نفوذ

عمیق فرهنگ سیاسی استبدادی سنتی در رفتار های سیاسی کنشگران سیاسی و مردم ما. اما از تردید ها که بگذریم مسئله باقی می ماند. زدایش تمرکز قدرت حکومتی ضرورت عاجل و بزرگی است که در هرحال باید صورت بگیرد. اگر باگذار مسالمت آمیز و توافق اکثریت کنشگران سیاسی نشود به نحوی دیگر. حکومت های آینده ناچار به حل آن خواهند بود.

^۱ نک به «ایران نامه»

^۲ نک به «سپهر اندیشه»، شماره ۳ (۱۳۴۱).

^۳ این که محمد خاتمی در دیدار با نمایندگان شورای شهر تهران در ۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۰ اداره فدرالی را مطلوب ترین شیوه حکومت خواند احتمالاً به همین معنا بوده است. کسانی که مانند جواد طباطبائی خاتمی را به علت ابراز این عقیده مورد نقد قرار داده اند احتمالاً خاطره ای از گذشته این ایده در زمان ریاست جمهور خاتمی نداشته اند. نک به: www.dw.com/fa-iv/iran/a-۴۸۷۰۸۱۲۳. طباطبائی گفت: «این گونه گفته ها کشور را به خطر می اندازد». او در نامه ای به خاتمی صلاحیت نامبرده را برای طرح چنین بحث هایی زیر سؤال برد. نک به: رادیو فردا ۲۹ تیر ۱۴۰۰.

^۴ طبق تعریف ژان پل لاکاز «منظور از آمایش سرزمین رسیدن به مطلوب ترین توزیع ممکن جمعیت توسط بهترین شکل توزیع فعالیت های اقتصادی و اجتماعی در پهنه سرزمین است». سابقه مطالعات در پاره آمایش سرزمین از سال ۱۳۴۵ آغاز می شود. نتیجه ادامه آن که توسط یک کارشناس فرانسوی صورت گرفت طرحی بود که در سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ برای اجرا به سازمان برنامه ارائه شد، ولی به علت انقلاب به تعویق افتاد. مطالعه در باره این طرح بعد از انقلاب از سال ۱۳۶۰ آغاز و در سال ۱۳۶۳ در شش جلد منتشر شد. نک به: <http://noandishan.com/forum/topics/۸۵۷>...

^۵ کاظم ایزدی: «تاملی بر تمرکز زدایی در ایران: نقدی بر طرح جدید تمرکز زدایی». در: خبر نامه گویا ۹۳/۶/۲۶. آرمان نیز در مقاله «ایران فدرال می شود» به طرح پنج منطقه ای دوره روحانی اشاره می کند. او می نویسد که وزیر کشور وقت، جواد نصریان اجرای آن را قطعی اعلام کرده بود. ولی می دانیم که قوی بی هوده بود. وبسایت «ایران گلوبال» ۲۰۱۴/۶/۲۳. برای اشارات بیشتر به این طرح نک به «نظام سیاسی-اداری متناسب با دموکراسی و کار آمد در ایران» از همین نویسنده. در: «سکولاریسم نو» ۱۳۹۰/۱۱/۵.

^۶ نک به مجله «دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، ش ۷ (۱۳۹۵).

^۷ نک به وبسایت «ایران گلوبال» ۲۰۱۲/۱۱/۱۴. من نمیدانم که کتابی که به نام حمد باقر قالیباف، سپاهی گماشته بر ریاست مجلس با عنوان "تمرکزگرایی و تمرکززدایی در ایران به سوی طراحی الگوی نیمه متمرکز." منتشر شده در سال ۱۳۹۶ در تهران: انتشارات دانشگاه تهران ارتباطی با این برنامه دارد، یا نه. متأسفانه در این جا دسترسی به این کتاب ندارم.

^۸ برای مطالعه عواملی که موجب پیدایش یک استان می شود نک به: هوشنگ شهبانی: «استان شدن اردبیل؛ نگاهی به روابط حاشیه مرکز در ایران». در: «گفتگو»، شماره ۲۰ (۱۳۷۷).

^۹ نک به خانه <http://gadt.com/fa>.

^{۱۰} خانه <http://gadt.com/fa>.

^{۱۱} نک به: ۲۵/۱/۲۰۰۳، GAMOH، «شمس تبریز» ۸۴/۲/۳.

^{۱۲} Azerbaijan ارائه شده به «جنبش ملی بیداری آذربایجان جنوبی SANAM که در دوم فوریه ۲۰۰۷ به عضویت سازمان ملت ها و مردم فاقد نمایندگی UNPO در آمده است.

^{۱۳} نک به <https://fnfsd.com/fa/?p=۱۱۷۱>.

^{۱۵} نک به وبسایت «ایران گلوبال» ۱۳۹۸/۹/۳.

^{۱۶} همانجا ۲۰۰۷/۶/۲۴.

^{۱۷} نک به Ahwas Studies Centre تاریخ یاد شده در متن.

^{۱۸} همانجا ۲۰۱۵/۴/۲.

^{۱۹} به علت بازگشت کومله زحمتکشان کردستان به کومله کردستان ایران در سپتامبر ۲۰۲۲ از بردن نام آن در «مرکز همکاری...» خودداری شد. لازم به تذکر است که این مرکز با پیوستن کومله کردستان ایران به منشور مهسا و مخالفت دیگر اعضای آن از هم پاشید. ^{۲۰} مصاحبه ای که سیروس ملکوتی در ۲۱ اسفند ۱۳۸۹ با مصطفی هجری، دبیر کل حدکا کرد از جمله سندهای دیگری است که در آنها مدلول این انتساب ها برجسته شده است: «مبارزه کردها برای رهائی سرزمین خود از چنگال کشورهای حاکم بر کردستان در بخش های مختلف آن همواره در جریان بوده است [...] بنابر این می توان گفت ذهنیت جدایی طلبی/تجزیه طلبی (به تعبیری) و اتحاد بخش های تجزیه شده کردستان [...] همواره موجود بوده است». حال اگر به مناسبت فضای غالب تصمیم به قبول خودمختاری در سیستم فدرال کشورهای کردنشین گرفته شده است نه به این معنا است که «ایده استقلال طلبی کردها ایده ای منفی و مردود است. برعکس استقلال کردها [...] حق مشروع و بدون چون و چرا آنها است». نک به: وبسایت «اخبار روز» ۱۳۸۹/۱۲/۲۱.

^{۲۱} نک به: PDKI, Media ۱۰، ۲۰۱۸.

^{۲۲} آقای عزیز ماملی، عضو هیئت نمایندگی کردها در نشست نمایندگان دو گروه این متن را از روی کیهان ۱۰ دی ۵۸ نقل کرده است. نک به عصر نو ۲۰۲۳/۲/۲.

۲۳ نک به: وبسایت سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ۱۳۹۱/۶/۲.
۲۴ حدکا و حدک (حزب دموکرات کردستان) در ۳۱ مرداد ۱۴۰۱ بعد از یک بازه طولانی انشعاب دوباره زیر نام حدکا به هم پیوستند.

۲۵ ۷۷۲۲ > archives > www.kurdia.net

- ۲۶ نک به ۱۳/۳/۲۰۰۵ Ahwas Studies Center.
۲۷ نک به: «ایران گلوبال» ۲۸/۵/۲۰۱۸.
۲۸ نک به «احبار روز»، ۲۹ خرداد ۸۵.
۲۹ «شمس تبریز»، ش ۸۳، ۱۱ آذر ۷۹.
۳۰ نک به /مستنداتی-دیگر-از-مهاجرت-و-اسکان-کرد-خانه/ <http://gadtb.com/fa/>.
۳۱ نک به ۲۹/۴/۲۰۰۵ Ahwas Studies Center.
۳۲ دانشجویان آذربایجانی در آبان ۱۳۷۹ به کتاب «جغرافیای طبیعی کردستان» به علت این که شامل منطقه مکریان نیز می شد اعتراض کردند. منتشر شده در «شمس تبریز»، ص ۸۳ (۷۹/۸/۱۱).
۳۳ از «فراخوان به همکاری مشترک» مورخ ۹۷/۸/۲۵ در سایت «سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران».
۳۴ برگرفته از «رادیو صدای آمریکا» ۱۴۰۱/۱۲/۱۱.
۳۵ نک به: «رادیو زمانه» ۱۳۴۱/۱۱/۱۰.
۳۶ نظیر همین برخورد به مسئله تمامیت ارضی را می توانیم در اعلامیه ای از «حزب تضامن دموکراتیک اهواز» ببینیم که به منظور اعلام حمایت از خیزش انقلابی اخیر و تکرگرائی مردم ایران در آن صادر شده است. در آنجا نویسندگان خواست تمامیت ارضی و رد تجزیه طلبی را مفاهیمی کلیشه ای می خوانند که توسط عناصر «انحصار گرا و معلوم الحال» در ایران به کار برده می شود. علاوه بر این نویسندگان اعلامیه اظهار می دارند که تمامیت ارضی موضوعی است که تنها در روابط بین کشورها به کار گرفته می شود. این بیانیه را یاسین اهوازی انتشار داده است. نک به www.iranglobal.info/node/186351. ۲۰۲۳/۲/۱۳.
۳۷ نک به وبسایت «ایران گلوبال» ۲۰۱۴/۱۰/۱۳.
۳۸ نک به باز نشر این طرح توسط یوسف عزیزی بنی طرف در www.yousefazizi.com/fa/?p=1564.
۳۹ با وجود این که اصل ۵۸ سند با عنوان «حق تعیین سرنوشت ملت ها» شروع می شود، ولی ادامه آن چیزی جز استناد به میثاق حقوق مدنی و سیاسی اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل نیست. حذف مازندران، سیستان، خوزستان و کرمان در این تقسیم بندی از خود سند است.
۴۰ نک به «ایران گلوبال» ۲۰۱۲/۳/۷. انشعاب کنندگان شامل بر اسماعیل جمیلی، سعید عزیزی، سلامت دشتی، سویل سلیمانی، سیمین صبری، علی رضا اردبیلی، علی ملازاده، یونس شاملی در ششم مارس ۲۰۱۲ شدند. آنها علت کناره گیری خود را اختلاف سیاسی و ضعف دموکراسی درون تشکیلاتی اعلام کردند.
۴۱ نک به <https://www.birlik.de/b-آذربایجان-دموکراتیک-اتحاد-پلانفرم/>.
۴۲ www.iranglobal.info/node/57152.
۴۳ نک به: iran.emroozbnet/index.php/news2/print/76937.
۴۴ همان.
۴۵ نک به «اخبار روز» ۱۳۹۴/۱/۸.
۴۶ نک به: «عصر نو» ۱۳۹۹/۱/۲۲.
۴۷ نک به: سایت «همبستگی برای آزادی و برابری» ۲۰۲۰.
۴۸ نک به: «نامه جمهوریخواهان ملی ایران، شماره ۶۲، آذر ۱۳۷۷.
۴۹ نک به «عصر نو» آوریل ۲۰۰۹. یا ایران گلوبال ۲۰۱۳/۳/۳۱.
۵۰ این پیشنهاد گرچه برخاسته از یک نیت خیر است ولی تقسیم ایران در دوره مورد نظر نویسنده با طرح او برای تمرکز زدائی انطباق ندارد. طبق قانون تقسیمات کشوری مصوب ۱۲۸۶ ه. ش. ایران به چهار ایالت (آذربایجان، کرمان و بلوچستان، فارس و بنادر و خراسان و سیستان) و دوازده ولایت (استرآباد، مازندران، گیلان، کردستان، زنجان، لرستان، کرمانشاه، همدان، یزد، عراق، خوزستان و دارالخلافه تهران) تقسیم شد. این تقسیم بندی در قانون مصوب ۲۹ مرداد ۱۲۹۰ ه. ق با بیست و دو ولایت و چهار ایالت (آذربایجان، خراسان و سیستان، فارس و کرمان و بلوچستان) کمی تغییر کرد. در این قانون عربستان به عنوان یک ولایت ذکر شده است. همین طور که دیده می شود این تقسیمات در همه موارد بر حسب زبان صورت نگرفته است.
۵۱ نک به مقاله «فدرالیسم استانی ساختاری مناسب برای نظام سیاسی ایران» به قلم او. منتشر شده در وبسایت «ایران گلوبال» ۲۰۲۲/۶/۲۸.
۵۲ نوشته شده در ۱۳۸۴/۳/۴. دیده شده در وبسایت ایران امروز ۱۴۰۱/۱۰/۲۵.
۵۳ نک به مقاله «خواب آشفته ملت سازی» در وبسایت «ایران لیبرال»، ۲۰۲۲/۸/۱۹ و مقاله «راه حل ایرانی همزیستی اقوام» که برای انتشار در یک مجله آلمانی inamo فرستاد.
۵۴ همان.
۵۵ نک به www.tribunaesamaneh.com/archives/251188.
۵۶ نک به سایت «ایران امروز» ۱۲ آذر ۲۰۲۰.
۵۷ نک به وبسایت «ملیون ایران» ۱۳۹۹/۲/۲۷.
۵۸ از پاسخ مهمنش به این مخالفت، در <http://melliun.org/iran/291503>.
۵۹ از وبسایت رادیو زمانه ۱۴۰۰/۴/۷.
۶۰ نک به: www.iona.ghandchi.com/constitutionModel.htm.
۶۱ برگرفته از «ایران گلوبال» ۲۰۰۷/۶/۲۰.
۶۲ نک به «گویا نیوز» ۲۰۲۳/۱/۲۵.

